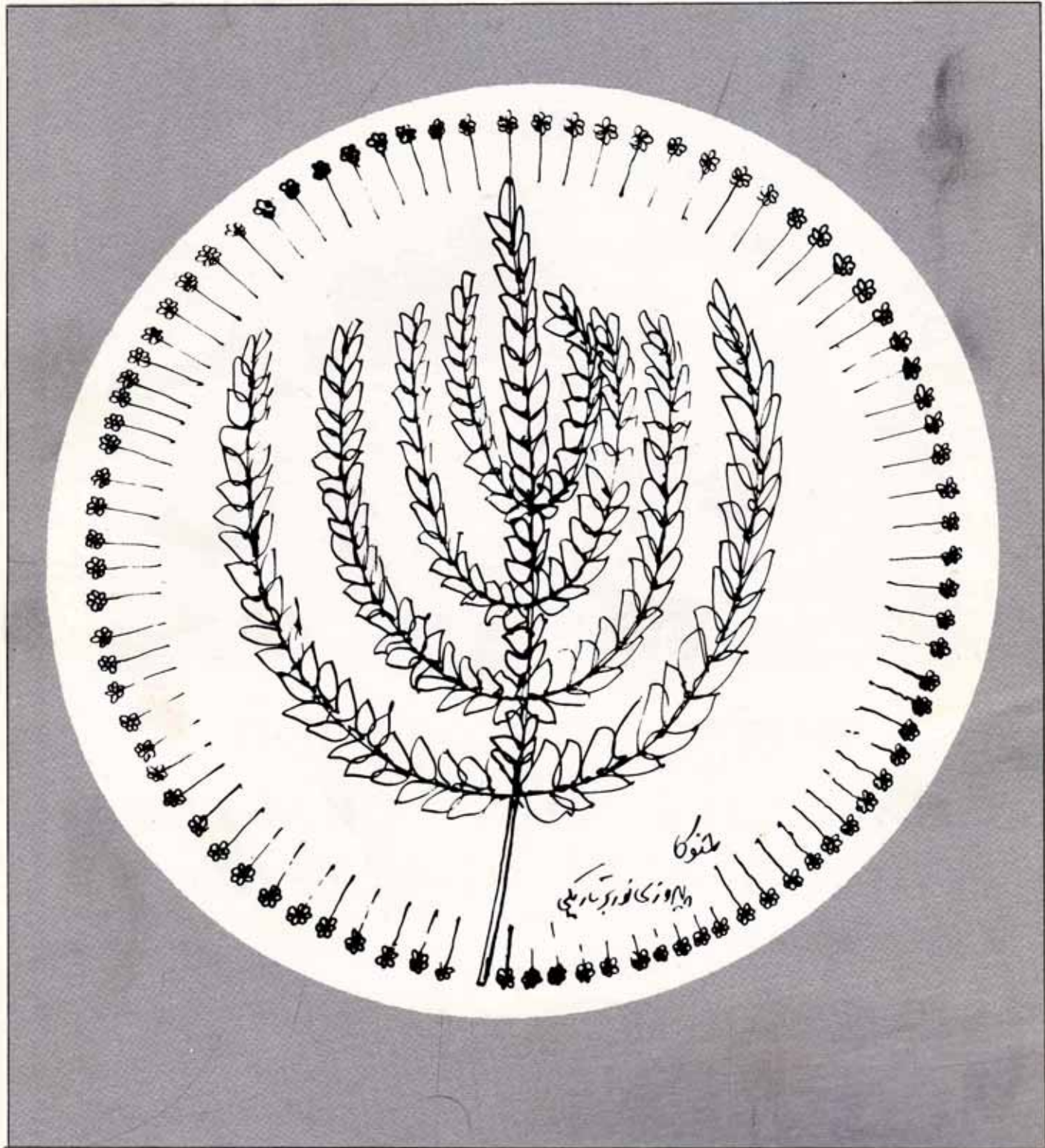


فدراسیون یهودیان ایرانی

شماره
شوفار
SHOFAR

Iranian Jewish Federation

سال پنجم - شماره ۴۴ - کیلو ۵۷۴۷ - نوامبر، دسامبر ۱۹۸۶ - آذر ۱۳۶۵



ZAD

The Greatest Furniture

1012 S. ROBERTSON BLVD.
LOS ANGELES, CA 90035
TEL-PH (213) 657-2677
TELEX: 181306 ZAD LSA



**THIS IS MERONI'S JOB
GUARANTEE HAND CRAFTED
THAT'S WHY HE GETS NO. 1**



FRANCESCO MERONI
E FIGLI Italy

U.S.A. Agent
ZAD The Greatest Furniture
1012 S. Robertson Blvd.
Los Angeles, CA 90035
(213) 657-2677 Tlx: 181306 ZAD LSA

Fabbrica Mobili e Arredamenti
I-20030 SEVESO (MI) ITALIA
Corso Garibaldi, 58/60
Phone (0362) 50-16-63

BABYLAND CO.

LARGEST COLLECTION OF JUVENILE PRODUCTS AT DISCOUNT PRICES.



BABYLAND CO.

Babyland Co.

1782 S. La Cienega Blvd.
Los Angeles, CA 90035

(213) 836-Baby

(213) 836-2222

انواع سیسمونی - وسائل اطاق خواب - تختخواب

کالسکه - پوشاک و انواع اسباب بازی

وارد شده از اروپا با قیمت های تجارتي و باورنکردنی

دکتر ژاکوب صالح

جراح متخصص زیبایی، پلاستیک و ترمیمی

فارغ التحصیل از میوکلینیک

جراحی پستان، دست و ناهنجاریهای مادرزادی

متخصص جراحی میکروسکپی

ساختمان پزشکی ولی سنتر

14624 Sherman Way, Suite 409
Van Nuys, CA 91405

(818) 994-4111
(818) 772-2223

(818) 994-4111

(818) 772-2223

دکتر سعید همتی

متخصص جراحی عمومی

دارای بورد تخصصی جراحی از آمریکا

«جراحی دستگاه گوارش، پستان و تیروئید»

مطب بورلی هیلز
ساختمان پزشکی راکسان

465 N. Roxbury Dr., Suite 909
Beverly Hills, CA 90210

(213) 271-1866 تلفن

مطب ولی
ساختمان پزشکی ولی سنتر

14624 Sherman Way, Suite 409
Van Nuys, CA 91405

(818) 994-1931 تلفن

SHOFAR

IRANIAN JEWISH FEDERATION
6505 Wilshire Blvd., Suite 1101
Los Angeles, Ca. 90048

Tel: (213) 655-7730

(213) 655-7731

سال پنجم - شماره ۴۴

نوامبر - دسامبر ۱۹۸۶ - آذر ۱۳۶۵

● شوفار بوسیله فدراسیون یهودیان ایرانی که سازمانی است غیرانتفاعی و ثبت شده منتشر میشود. هدف ماعتلای فرهنگ یهود، حفظ و بزرگداشت ارزشهای قومی و اخلاقی یهودیت و توسعه فرهنگ فارسی در میان یهودیان ایرانی خارج از کشور است.

مدیر مسئول: دکتر سلیمان آقائی

مدیر داخلی: الیاس اسحقیان

مشاور فنی و هنری: مهندس کامران خاورانی
تحت نظر شورای نویسندگان:

صیون ابراهیمی

دکتر هوشنگ ابرامی

الیاس اسحقیان

دکتر سلیمان آقائی

دکتر باروخ بروخیم

گیتی بروخیم (سیمانظوب)

سام کرمانیان

دکتر نصرتی

● نویسندگان و علاقه مندانی که نوشته هایشان در این ماهنامه منتشر میشود همگی قلم خود را برایگان در اختیار شما گذاشته اند. باشد که این خدمت گامی در راه تشویق شما دوستان دست بپای پیوستن به ما بشمار آید.

● مقالاتی که با ذکر نام نویسنده و یا منبع خبری چاپ میشوند در محدوده مسئولیت خود نویسنده و آن منبع خبری است.

● نقل و اقتباس مطالب شوفار با ذکر مأخذ آزاد است.

بهای درج یک نوبت آگهی

تمام صفحه (داخل) ۲۵۰ دلار

۱/۲ صفحه ۱۵۰ دلار

۱/۴ صفحه ۱۲۰ دلار

۲/۸ صفحه ۸۵ دلار

۱/۸ صفحه ۵۰ دلار

مدیر امور بازرگانی موریس اسحقیان

تلفن ۶۵۹-۱۱۷۶

For more information regarding advertising please call:

MAURICE ESHAGHIAN

(213) 659-1176

یادداشت ماه

ملت یهود در طول تاریخ پر نشیب و فراز خود وقایع و حوادث بیشماری را پشت سر گذاشته است. در بین همه این رویدادها واقعه قیام مکابیی ها از اهمیت ویژه برخوردار است و می تواند و باید الهام بخش مادر و یاروئی بامسانی باشد که هم اکنون در بسیاری از نقاط جهان شاهد آنیم.

نهضت مکابیی ها قیامی بود بر علیه ظلم و بیدادگری و نشانه ای از آنکه چگونه تعدادی قلیل و اندک ولی با عزمی راسخ و ایمانی استوار می توانند بزرگترین امپراطوری زمان را به لرزه در آورند و لژیون های رومی که بسیاری از کشورهای جهان را در زیر سم ستوران می داشتند نابود نمایند، به همین مناسبت ما جشن حنوکا، جشن شادی و نور، جشن غلبه بر ظلم و ستم فرعونان زمان رابه ملت یهود و همه آزاداندیشان و آزادمندان جهان تبریک می گوئیم و آرزو داریم که همه انسانها در سراسر جهان بدون توجه به نژاد و رنگ و مذهب خود بتوانند آزادی، این ودیعه و موهبت بزرگ را در آغوش گیرند.

گفتیم که نهضت بزرگ و قیام آزادی بخش مکابیی ها برای رهائی ملی می تواند الهام بخش ما در مواجهه با مشکلات و گرفتاریهای باشد که همواره با آن رو برو بوده و هستیم. هم اکنون ملت ما بخصوص جامعه یهودیان ایرانی با مسأله پناهندگی صدها تن از خواهران و برادران خود مواجه اند که با حیات و معات بسیاری از آنان ارتباط دارد. همانگونه که نمایندگان فدراسیون یهودیان ایران در روز کیپور به آگاهی همگان رسانیدند هم اکنون تعداد زیادی از خواهران و برادران مادر بعضی از کشورهای آسیا و اروپا پراکنده اند و بسیاری در چنان شرایط طاقت فرسائی زندگی می کنند که شاید برای خیلی ها باور آن مشکل باشد. در چنین شرایطی فدراسیون یهودیان ایران موظف است که با همه توان و نیروی خود به کمک خواهران و برادران رنج دیده خود بشتابد و برعهده همه افراد ملت ما است که دستی که بسوی آن ها دراز شده است به گرمی فشارد.

فدراسیون از چند نفر از اشخاص خیرخواه و فعال و مورد اعتماد تقاضا نموده سازمان رسیدگی به این امر را سرپرستی نمایند و این سازمان که بنام سازمان ملی کمک به اسکان پناهندگان (نورا) نام گذاری شده است فعالیت خود را از سه ماه قبل رسماً آغاز نموده است. به راستی که استقبال خارق العاده شما در روز کیپور و احساسات گرم و بی شائبه همه افراد جامعه از نمایندگان این سازمان چنان ستایش انگیز و غرور آمیز بوده که ما شاهد حنوکا در روز کیپور بودیم. در اینجا بخصوص مایلیم از مسئولان کنیسه های نصح اسرائیل - مجتمع فرهنگی ولی و سازمان سیامک و همه افرادی که با گشاده دستی و همت والا، کمک های مادی خود را در اختیار فدراسیون گذاشته صمیمانه سپاسگزاری نمائیم. باشد که این امر درسی آموزنده باشد برای کسانی که نخواهند یا نتوانستند یا بهتر بگوئیم سعادت آنرا داشتند در این جنبش همگانی کمک به خواهران و برادران بی پناه خود سهیم و شریک باشند.

سازمان نورا از کلیه سازمان های یهودی و غیر یهودی درخواست کمک و مساعدت نموده است و برای مانهایت مسرت است که به اطلاع همگان برسانیم که بزودی کمیته مرکب از همه سازمانهای یهودی دست اندر کار در سراسر جهان و با شرکت نمایندگان فدراسیون یهودیان ایران برای رسیدگی به این امر تشکیل خواهد گردید. اطلاعاتی که به ما رسیده است به ما این نوید را می دهد که بتوانیم پیام آور خبرهای بهتری برای خواهران و برادران پناهنده خود باشیم.

باردیگر ضمن سپاس از همه وجدان های بیداری که مصالح و منافع ملی را بالاتر و بالاتر از همه چیز می دانند از همه آنها که تمهد پرداخت کمک نموده اند تقاضا می نمائیم کمک های خود را هر چه زودتر به فدراسیون یهودیان ایرانی ارسال دارند تا سازمان مسئول این امر بتواند در این امر فوری و حیاتی اقدامات خود را پی گیری نماید.

* وای بر ما اگر شما خود را
یهودی بدانید

* بعضی از حرکات شما
حالت دوستی / خاله خرسه را
دارد

* گفته های شما ژرفای نکبت
فکری است که ممکن است
گروهی بدان دچار آیند

نامه سرگشاده به جامعه روشنفکران یهودی ایران

سخنی دیگر با خود گم کردگان

• راهزنان هوائی که شما سنگ آنانرا

به سینه می زنید، به مجرد هر

هوای پمار بائی، اول از همه سراغ

یهودیان می روند.

* روزی که آب ها از

آسیاب افتاد، تکلیف

ملیجک هائی چون شما

چه می شود؟

سردبیر روزنامه تموز ارگان جامعه
روشنفکران یهودی ایران در سرمقاله مندرج
در شماره ۱۴۵ مورخ ۱۶ مهرماه ۱۳۶۵ خود،
زیر عنوان «چه دستی در کار است؟» به
تحلیل علل کشتار کنیسیای نوه شالوم نشسته
و مدعی شده است که این عمل بدست خود
یهودیان انجام گرفته است.

پیش از آن که به اصل مطلب بپردازیم،
توجه خوانندگان عزیز را به مقاله ای که
در شماره ۴۰ شوفار خطاب به گردانندگان این
گروه درج گردیده معطوف می داریم. در این
مقاله مانقظه نظرهای خود را در مورد روش
کلی و خط مشی سیاسی و عقیدتی این گروه
انگشت شمار از هم کیشان خود اعلام
داشتیم. هر چند پایگاه های فکری اینان،
در میان خلق یهود هیچ خریدار ندارد و طبعا
در شرائط عادی برداشت های بی پایه
و نسنجیده آنها در طرز فکر توده و کل جامعه
یهودیان جهان صفر انگاشته شده و مستحیل
می گردد، مع هذا، با کمال تأسف در شرائط
حاکم بر سرزمین ما، گویا حرف آقایان میان
گروهی از دولتمردان و سردمداران حکومت
خریدارانی دارد (و گویا به اعتبار همین امر نیز
توانسته اند در اغلب شئون جامعه یهودیان ایران
ریشه بدوانند). بعضی از حرکات و اعمال
اینان بقول عوام، حالت دوستی خاله خرسه
را دارد - بدین معنی که آقایان تصور می
کنند اگر به یک سلسله اعمالی که ریشه های
ضد یهودی دارد لیبیک گفته آنرا تأیید کنند،
شاید این عمل نزد ضد یهودیان مقبول افتاده
برایشان محلی از اعراب قائل شوند.
اینجاست که ما آرام نمی نشینیم. در این گونه
موارد است که فدراسیون یهودیان ایرانی که
با آرمان حراست از حقوق حقه کلیه یهودیان
ایرانی (اعم از برونمرزی و درونمرزی) بوجود
آمده، خود را موظف می داند در راستای منافع
مردم خود، مشت این گروه را باز کند.

در اولین بررسی که مادر مقاله یاد شده
در بالا از پایگاههای فکری و شیوه برداشت
اعضاء این گروه از اوضاع یهودیان ایران
نمودیم، این مطلب را مطرح کردیم که
در ذهن گروهی از دست اندرکاران و اقشار
معینی از جامعه ایرانی، یهودیت و صیونیزم
مترادف یکدیگر تلقی می گردد و کوشش
گروه روشنفکران بر این است که بین این
دو پدیده وجه تفریقی قائل شود. ما، بدون

این که بخواهیم وارد درجذبات این بحث شویم، به آقایان توصیه کردیم که از این بابت روش خود را اصلاح یادست کم تعدیل نمایند و توجیه این خواسته این بود که نزد یک ضد یهود، اسرائیل مساوی است با یهودیت. حال اگر شعابه اسرائیل فحش بدهد، تنها اثر آن در مغزهای کوچک و معلول ضد یهودیان این است که همه این فحاشی هارابه حساب یهودیان می گذارند. ما گفتیم که شما با این کارتتان فقط و فقط آتش به کوره دشمن می ریزید و شعله های آن دامان مردم ما را می گیرد و روزی هم دامان خودتان را. و بالاخره در آن نوشته ما پیش بینی کردیم که چون شیوه عملکرد این گروهک با اصطلاح روشنفکر متکی به هیچ منطقی نیست و تنها توشه فکری آنان فحش دادن است، در مقام پاسخ به نوشته مایه تنها حربه خود یعنی ناسزاگویی و شعار پراکنی خواهند پرداخت و چنین نیز شد.

تموزیان که در مقابل منطق نوشته ما احساس عجز کرده بودند و از قرار معلوم خیلی هم دردشان آمده بود، در نزدیک به یک صفحه ونیم از روزنامه هشت صفحه ای شان مشتی دشنام و شعارهای باسسه ای تحویل دادند و بس. اجازه بفرمائید ما گوشه هائی از این دشنام ها و شعارها را ذیلاً منعکس نمائیم تا شما خوانندگان عزیز خود دریابید که این شیوه گویش متعلق به کدام گروه مشخص فکری می باشد.

«نویسنده هردو پایش را در یک لنگه گیوه ما کرده و چنان رجز خوانده است که...»
 «... یک مشت هارت و پورت که تکرار آن ملال آوراست.»

«شمال از ایران به امریکا به پای بوسی امپریالیسم خونخوار امریکا رفته اید تا کف نانی بدست آورید.»

«قبلاً لازم می دانیم به اطلاع آقایان یا احتمالاً خانم ها برسانیم که بالاخره فحش، فحش است، بسته به این که آنرا نثار چه کسی بکنیم.»

«حضرت نویسنده «سرقلم» می روند.»
 «... از انواع لجن پراکنی هابه سبک نشریات امریکائی دریغ نفرموده اند.»

نوشته را که از صافی منطق می گذراندی، آنچه می گذشت هیچ بود و آنچه می ماند همه مشتکی ناسزا بود و شعارهای آنچنانی. از این رو موردی نبود که مادر مقام پاسخگویی برآیم.



نگو امر بر آقایان مشتبه شده و تصور کرده اند که بما جواب دندان شکن داده اند! گفت: «خود گویی و خود خندی؟ عجب مرد هنرمندی!»

اما سرمقاله «چه دستی در کار است» ژرفای نکبت فکری است که ممکن است گروهی بدان دچار آیند و سکوت در مقابل چنین طرز فکر مایخولیائی و بیمارگونه ای، نهایت بی انصافی است. نویسنده در این نوشته کوشیده است تا کشتار کنیسیای نوه شالوم در ترکیه رابه خود یهودیان نسبت دهد. سردمداران این گروهک انسان را بیاد دلکک های درباری می اندازند که برای خنداندن و جلب توجه و رضایت ولی نعمتان خود، حتی ناموس و شرف خود رابه مسخره می گرفتند. در این روز و روزگار که تندترین و ترسناکترین ضد یهودیان صاحب نام و نفوذ در جمهوری اسلامی به خود جرأت نمی دهند چنین اتهاماتی رابه خلق یهود نسبت دهند، گروهی از میان خود ما برمی خیزند، ادعای کنند که یهودی برادرکش است و بخودش هم مرحبا می گویند. و ضد یهود یاد شده در دل می خندد و چنگال خود را برای ریختن خون ماتیزتر می کند چرا که بخود می گوید: کسی که با ما در خود...

شما با این خوش رقصی های خود، برای ضد یهودیان تأمین دلیل می کنید تا به برادران هموطن مسلمان بگویند:

«بفرما. اینها آدم هائی هستند که گروه گروه هم کیشان خود را حین عبادت به خاک و خون می کشند و بعد هم دلکک وار می آیند و برای خوشایند ما با این ننگ گردن می نهند و بخودشان دشنام می دهند.» و با چنین استدلالی که بانی و باعث آن شما آقایان بوده اید، به مخاطب خود می قبولانند که هیتلر هم از سراینها زیاد بود. خانه ۶۳ باید وجود داشته باشد و اینان را نباید گذاشت تکان بخورند.

هرکس یک سرسوزن اهل منطق و عقل باشد، تا اینجا مقاله را که خواند، از خود می پرسد: این آقای نویسنده خیال دارد از این اراجیف چه نتیجه ای بگیرد. ما خودمان دست به کشتار مردم خود می زنیم که بگوئیم چه؟ بگوئیم آدمکشان عرفات و دارودسته های تروریستی مشابه آن مسؤل بوده اند؟ مگر عرفات کم یهودی کشته و خود مسؤل است. آنرا پذیرفته که ما بخواهیم — آنهم به قیمت جان مردم خود — بدنیا بگوئیم او آدمکش است. مگر دارودسته عرفات اینهمه هواپیمار باثنی نکرده اند و همه سر نشینان هواپیمار را رها کرده اند جز یهودیان؟ ما اتباع

اسرائیل را نمی گوئیم، یهودیان عادی اتباع سایر کشورهای دنیا را می گوئیم. شما که اینقدر سنگ آلمان های فلسطین رابه سینه می زنید، به آرشیو این دوستان یهودی کش خود مراجعه کنید و ببینید که هر بار که اینها یک هواپیما یا کشتی پراز مسافر را به گروگان گرفتند، اول از همه رفته اند سراغ یهودیان و آنها را از سایر مسافران جدا کرده اند و درموازدیکه این راهزنی های هوائی کشته ای داشته، اغلب آنان یهودی بوده اند. شما خودتان را گول می زنید یا تصور می کنید مردم ما را می توانید خدای نخواستہ تحمق کنید؟

باری، داشته می گفتیم که خواننده معطل می ماند که نویسنده تموز، پس از طرح تز برادر کشی توسط یهودیان، می خواهد چه نتیجه ای بگیرد. مقاله خیلی جلوفته وهنوز که هنوز است نویسنده که خود را کار گزار آدمکشان عرفات میدانند، فریاد و افلسطینایش به آسمان بلند نشده. می خوانی و جلومی روی و ناگهان متوجه می شوی که حضرت ایشان چنان گافی می فرمایند که بیا و تماشا کن. چرا؟ چون اگر بخواهد شعارهای آنچنانی بدهد، باید پذیرد که کار فلسطینی ها بوده است و بعد به دفاع از آن برخیزد. پس بناگاه بایک گردش ۱۸۰ درجه ای مسلسل هارا از یهودیان می گیرد و بدست دار و دسته عرفات می دهد و شعار سر می دهد که اینها مظلومانی هستند عصیان زده، آدم عصیان زده هم مسئولیت سرش نمی شود و چون با اسرائیل در جنگ است، مسلسل خود را بر می دارد و می رود به ترکیه، وارد یک کنیسا می شود و دست به کشتار جمعی مشتکی یهودی بی گناه می زند یا می رود رم، یک کشتی می دزدد و یک پیر مرد یهودی افلیج از میان مسافران انتخاب کرده جلو چشم همسر سالخورده او و سایر مسافران به مسلسل می بندد.

تضاد را ملاحظه می فرمائید؟ مبنای فکری تمویز یان براین است که حساب یهودیان جهان از صیونیزم جدا است و عرفات و طرفدارانش حق دارند با حکومت اسرائیل بجنگند (حال آیا بنظر آقایان، سازمان عرفات حق دارد یهودیان اسرائیل را هم به دریا بریزد یا نه، پرسشی است که بد نیست ایشان - بقول هم پالکی های خود - در این باره نیز موضع خود را روشن کنند). مفهوم مخالف این شیوه

استدلال این است که سازمان عرفات نباید متعرض سایر یهودیان در سایر نقاط دنیا گردد چون اینها که دیگر اسرائیلی نیستند.

اما سازمان آدمکشان عرفات که نوکر کمر بسته روسیه شوروی است و مانند ولی نعمتان خود تمایلات فاشیستی وهیتلری دارد و یهودی کشی را برای خود رسالتی تغییر ناپذیر می داند، با این بی گناه کشی ددمنشانه در کنیسهای نوه شالوم، دست روشن فکران ماراتوی حنا می گذارد. ولی خیال می کنید حضرات از رومی روند؟ خیر! کسی که اول می نویسد ما خود برادرانمان رابه خاک و خون کشیده ایم و چند سطر پائین تر می گوید: نه خیر، آدمکشان عرفات اینکار را کرده اند، بالطبع به دفاع از تز دوم خود نیز بر می خیزند که: بله آقا، اینها عصیان زده بودند و آدم عصیان زده حق دارد مسلسل بردارد و برود در یک عبادتگاه و نماز گزاری را که با خدای خود به راز و نیاز نشسته به قتل برساند! باور فرمائید آقایان، اگر خود عرفات هم این اراجیف را بخواند خنده اش می گیرد.

تا اینجا، سرمقاله تموز تبدیل شده است به یک تضاد گوئی فاجعه بار و نویسنده که در تلاش است از مهلکه بی سروته و بدون منطقی که خود آفریده سالم بیرون آید، یکمرتبه اقدام به درج سخنان نخست وزیر جمهوری اسلامی ایران آقای مهندس موسوی می کند که گفته اند: «حمله به مردم در هواپیما یا یک معبد نمی تواند مورد قبول نیروهای مسلمان و انقلابی باشد.» ایشان پس از ایراد نظریات خود چنین نتیجه گرفته اند که: «تروریست واقعی امریکا است.» اما شما تصور می کنید سرمقاله نویسنده تموز دست بردار است و به سخنان نخست وزیر مملکت تمکین می کند؟ خیر! ایشان دوباره بر می گردد سر حرف اولش و می گوید: امریکا چرا؟ خود ما رابه چسبید.

ما خودمان مردم خود را از دم تیر می گذرانیم - یا بعبارت ساده تر اینکه اگر یهودی کشی از نظر نیروهای مسلمان انقلابی امری مضموم و غیر انسانی است، از نظر خود ما یهودیان موجه است. با خواندن این خزعبلات، شما ملاحظه می کنید که نویسنده مقاله میرقصه و معلق میزند بخيال اینکه خود شیرینی کند، غافل از اینکه یکبار، حین این معلق زدن خود از مغز بزمن خواهد خورد.

بار قبل گفتیم و باز هم می گوئیم که یهودیت بیدار همه حرکت های ضد یهودی را در سرتاسر جهان ردیابی کرده چاره جوئی می کند و چقدر اسفبار است که شما هم کیشان مانیز آتش بیار معرکه دشمنان یهودیان شده اید. شما به مسخره بما پاسخ دادید که اگر یهودیان چنین قدرتی دارند، چرا جلوی رفتن ریگان رابه قبرستان نازی ها نمی گیرند. از آنجا که شما از اخبار دنیا غافلید (یا برایتان صرف نمی کند که بدانید و تجاها می کنید) بگذارید به آگاهی شما برسانیم که بابت این عمل نابخردانه ریگان، مردم ما بیا خاصیتند. در مقابل کاخ سفید نظاهرات گسترده ای بپا کردند. «الی و یزل» قهرمان نام آور خلق ستم دیده و صلح جوی ما نزد ریگان رفت و فریاد اعتراض مردم ما رابه گوش اورساند. اگر الی و یزل را نمی شناسید (که از شما بعید نیست چون آشنائی شما با یهودی کشان فلسطینی بسیار بیشتر است تا با نام آوران قوم خود) در همین شماره شرحی است درباره این بازمانده اردوگاههای هیتلری - بخوانید، شاید بیاموزید که یک یهودی باید انسان دوست باشد. باری، الی و یزل بخاطر همه کارهای انانیش، همیشه مورد احترام همه بشر دوستان بوده و پایمردی او از این بابت زیانزد خاص و عام است. اونمادی است از یک یهودی راستین، انسانی که بارشادت جلورئیس جمهور یک ابر قدرت جهانی ایستاد و زود ررو و چشم در چشم باو گفت «آقای رئیس جمهور، آنجا جای شما نیست.» بگذارید ما به پیشواز جواب شما برویم. خواهید پرسید: نتیجه چه شد؟ ریگان که بالاخره رفت. و پاسخ شما این است که اورفت و در مقابل افکار عمومی جهان خود را بی اعتبار کرد و اعتبار راستین نصیب ما شد و مهر و امضای این اعتبارنامه هم جایزه صلح نوبل بود که نصیب بزرگمرد خلق ما الی و یزل شد.

ما گفتیم که نیروی ما که ریشه در حقانیت آلمان هایمان دارد و متکی به کمک پروردگار است آن چنان است که می توانیم مسائل خود را به سطح کنفرانس سران ابر قدرتها برسانیم و شما آرا «هارت و پورت» تلقی کردید؛ اما دیدید که در حالیکه کنفرانس اخیر ایسلند بین ریگان و گر باچف باشکست رو برو شد، مسائل یهودیان در بند پشت پرده

آهنین مطرح شد و تعدادی از همکیشان ما از آن دیار رها شده شدند و بلافاصله «الی و یزل» نیز برای دنبال کردن موضوع آزادی یهودیان شوروی و مذاکره با مقامات روسی به آن کشور رفت.

راستی تاصحبت از روسیه شوروی است، عجیب است که ماهرگز از شما اعتراضی درباره هم کیشان در بندهان در شوروی نمی شنویم؟ نکنند نمی دانید شوروی کجاست؟ همسایه شمالی! همان جا که پراست از خانه های ۶۳. جانی که روزگاری استالین حکومت می کرد و هزاران هزار یهودی رانابود کرد. جانی که زندگی برای یهودیان - تنها به دلیل یهودی بودن - فشار است و زجر و تابه امروز نیز مردم ما گروگانند و وجه المصالحه. اگر شما مدعی طرفداری از یهودیان هستید، کمی هم از هم کیشان خود در پشت پرده آهنین سخن بگوئید!

امانه، شما حافظه ضعیفی دارید. شاهد می خواهید؟ بر می گردیم به سرمقاله مورد بحث. شما در پایان نوشته خود سخنان سخنگویان و اعضاء هیأت مرکزی سازمان آدمکشان عرفات را می آورید و از یاد می برید که نمایندگان این آدم کش غیر مسئول کسانی بودند که در بدو انقلاب اسلامی در اهواز رفتاری دایر کرده و مردم خوزستان را برای خودمختاری تحریک می کردند تا آنجا که دولت مردان جمهوری اسلامی آنان را بالگد از ایران بیرون انداختند و دار و دسته عرفات هم بدون معطلی، روسپی وار - که صفت همیشگی آنان است - خود را به دامان جلال هموطنان ما صدام حسین انداختند و عرب را برتر خواندند و عجم را پست و ناچیز. این آدم کشان مقبول دولت ایران نیستند و شما با تکرار سخنان آنان خود را مضحکه خاص و عام می کنید. آنهم چه سخنانی؟ نوشته شما را نقل می کنیم:

«ابوایاد عضو هیأت مرکزی ساف اعلام کرد: «مامخالف کشتن انسان های بی گناه هر چند که یهودی باشند هستیم.»

این آدم کش حرفه ای، حتی وقتی می خواهد یک دروغ بزرگ گفته و به خیال خود یک ژست مطلوب سیاسی بگیرد، باز بقول عوام بنندرا به آب می دهد و عملاً می گوید یهودی موجودی دنی تر و پست تر از سایرین است: هر چند که یک یهودی باشد! شما به این فاشیست های آدم کش و به



فقط در داشتن یک گذرنامه درجیب خلاصه می شود؟»

نه آقایان! در یک گذرنامه خلاصه نمی شود، اما شما تاریخ را بخوانید و بیاموزید. موج نهضت ضد یهودی در اروپا قبل از جنگ نیز دقیقاً با پیشگیری از مسافرت یهودیان و در عمل گروگان گیری آنها شروع شد. اشکال کار شما همین عدم آگاهی است.

بگذارید یکبار دیگر، برای اینکه گزنه بدست شما و سرایداران خانه ۶۳ نداده باشیم، بگوئیم که ما می دانیم که گروهی غیر مسئول در بطن جمهوری اسلامی عملاً با ایجاد حکومت در حکومت، دست به ایجاد این سنگ اندازی در راه یگانگی دوهزار و پانصدساله ما با هموطنانمان زده اند. و این پیام را هم برای شما تمویزبان داریم که هرگونه پیشرفتی در برداشتن این سد، فقط و فقط ثمره تلاش آن گروه از همکیشان ماست که پشت به اقشار جامعه کلیمی دارند، نه شما که خانه بر باد دارید.

ما ایمان داریم که روزی خواهد رسید که همه انسان ها، صرف نظر از باور دینی و نژاد و رنگ پوست، تنها بر اساس ضابطه انسانیت، بدور از همه تعصبات، در صلح و دوستی برادروار در کنار هم خواهند زیست. این عصاره باور یهودی است. ما به امید آن روز زندگی می کنیم و برای رسیدن به این هدف مبارزه.

راستی آیا هرگز اندیشیده اید که روزی که بشریت به این آرمان والای خود دست یافت و آنها از آسیاب افتاد، تکلیف ملیجک هانی چون شما چه خواهد شد؟

و یژه یهودی کش اقتداء می کنید؟ وای بر ما اگر شما خود را یهودی بدانید!

ما، در مقاله قبلی خود به شما گفتیم که ریشه های یک حرکت وحشتناک فاشیستی و عمدتاً ضد یهودی در بطن جمهوری اسلامی ایران در حال تکوین است و تأکید کردیم که به گمان ما، دولت مردان جمهوری اسلامی ایران آنطور که باید و شاید از این جریان آگاهی کامل ندارند.

وجود خانه ۶۳ که هنوز هم که هنوز است پابرجاست تنها در یک رژیم غیرتوحیدی و نژاد پرست قابل توجیه است. ما از شما پرسیدیم چرا برادران و خواهران ما که مایل به مسافرت به خارج از ایران هستند باید به اداره ای متفاوت از سایر ایرانیان بروند: به خانه ۶۳ و در آنجا با رفتارناهنجار و توهین آمیز رو پرورده و زائد بر ۹۵ درصد گذرنامه هایشان یا مصادره گردد و یا به ایشان اجازه خروج از ایران داده نشود. اگر ما بر اساس قانون اساسی یک ایرانی با همه حقوق مساوی با سایر ایرانیان شناخته شده ایم، از چه رو باید با ما رفتاری چنین تبعیض آمیز بشود؟

ما آگاهی کامل داریم که تعداد قابل توجهی از رهبران جمهوری اسلامی از سوی نیروها و ارگانهای منورالفکر راستین یهودی و غیر یهودی ایرانی (نه گروهک شما که تنها رسالت خود را تیسر کشیدن برای راهزنان بین المللی میدانند) از این تبعیض قرون وسطانی آگاه شده و دستور پی گیری و رفع این تبعیض را داده اند. اگر بیاد داشته باشید، ما این جریان را با شما هم در میان گذاشتیم و شما پاسخ دادید که «آیا حقوق یک یهودی ایرانی

آشنای دیرینه ما،

برنده

جایزه صلح نوبل شد

از: گیتی بروخیم (سیمانطوب)

عکسهای اختصاصی از: عیبه سیمانطوب



لوازم مورد علاقه ای را که همراه خود آورده بودیم در قطار بجاماند و همراهشان همه یاد های ما.

در هر فاصله دو متری، یک سر باز اس. اس. اسلحه اش را به سمت ما نشانه رفته بود. دست در دست هم جمعیت را دنبال می کردیم. یک افسر اس. اس. باتون بدست، بسوی ما آمد و چنین دستور داد: «مردها بطرف چپ! زنها بطرف راست!» شش کلمه که به آرامی، بی تفاوتی و بدون احساس بر زبان جاری شد.

شش کلمه کوتاه و ساده. با این وجود در طول همین لحظه ها بود که من از مادرم جدا شدم. فرصت فکر کردن نبود، اما در همان لحظه فشار دست پدرم را احساس کردم. ماتنها بودیم. در کمتر از یک ثانیه نگاهی آبی به مادر و خواهرانم افکندم که به سمت راست می رفتند.

سیپورا دست مادرم را گرفته بود. آنها را دیدم که دور شدند و سپس ناپدید. مادر موهای بور خواهرم را نوازش می کرد، انگار او را دلداری می داد، در همان زمان من هم با پدرم و بقیه مردان براه خود ادامه دادیم. و من نمی دانستم که در آن محل و در آن لحظه برای ابد از مادرم و سیپورا جدا می شوم.

از کتاب شب اثر «الی ویزل»

او بود، به فردی کینه توز و انتقام جو تبدیل می شد. والی و یزل که از جوهر یهودیت اندوخته بسیار دارد، فقط به دوست داشتن روی آورد و جایزه صلح نوبل را ر بود.

تبریک به او و افتخار بر تاج پر گوهر یهودیت که جواهری دیگر بر تارک آن نشست. با گیتی بروخیم که چندی پیش مصاحبه ای ارزنده با والی و یزل برای ما به ارمغان آورد، دو باره بسراغ او می رویم.

و بار دیگر درخشش این جواهر ناب، دیده هارا خیره کرد. مردی لاغر اندام و ژولیده موبانگامی همه صداقت و لبخندی سرشار از غم. ابر مردی به رشادت و پایمردی خلق ستم دیده یهود واز همه مهم تر پیام آوری از عصاره یهودیت: دوستی و انسان دوستی. مردی که پدر، مادر، خواهر و همه بستگانش را به کوره آدم سوزی سپردند و خود سالهای سال زندانی اردوگاههای هیتلری بود. پس از آزادی، هر کس بجای



نجات یافته اردوگاه مرگ نازیها، «الی ویزل» ۵۸ ساله، در کنار همسرش «هاربون» و پسرش «الیشا» در نیویورک، پس از اطلاع از پیروزی اش.

است برفجای گذشته و یک دم از زنده کردن خاطره گذشتگان در کتاب هایش و نطق هایش باز نایستاده است.

ماجرای سفر «برزیدنت ریگان» به آلمانی غربی در سال گذشته و تصمیم او به دیدار از قبرستانی که ۴۷ مر باز اس. اس. در آن مدفون هستند یکی از جنجال برانگیزترین و حساس ترین سفرهای یک رئیس جمهور امریکائی به یک کشور خارجی و به تصدیق نویسندگان مجله نیوز و یک از بحث انگیزترین وقایع سال ۱۹۸۵ بود. از بدشانی ریگان این که، هفته یادآوری کشتار جمعی یهودیان «هالوکاست»، بطور کاملاً اتفاقی با این جنجال سیاسی هم زمان شد. از مدتها قبل چنین مقرر شده بود که طی مراسم عظیمی، رئیس جمهور امریکا به «الی ویزل»، بابت یک عمر تلاش و زحمت در راه زنده نگهداشتن خاطره قربانیان هالوکاست،

شهره خاص و عام است. هرگاه مردمی در هر گوشه جهان در بند و در گرفتاری باشند، «ویزل» برای کمک به آنها پیش قدم می شود. مردم گرفتار نیکارگونه، آرژانتین، یهودیان روسیه، گرسنگان کامبوج در زمانی که دچار قحطی شده بودند و گروه های دیگری از مردم پرمساله جهان با فعالیت های دامنه دار او در راه کمک به بی پناهان آشنا هستند.

در اکتبر سال ۱۹۸۰ کنگره امریکا لایحه ای راتصویب کرد که به امضای رئیس جمهور رسید و به موجب آن ساختن یک موزه دائمی برای یادآوری قربانیان هالوکاست و هم چنین مشخص کردن روزهای مخصوص برای یادآوری قربانیان مقرر شده بود. «شورای یادآوری کشتار جمعی یهودیان»، «الی ویزل» رابه عنوان رئیس هیأت مدیره انتخاب کرد، چون او پیوسته شاهدی بوده

ساعت هشت صبح سه شنبه ۱۴ اکتبر روز بعد از یوم کیپور بود. دخترم رابه مدرسه می بردم. رادیوی ماشین باز بود، گوینده اخبار چنین اعلان کرد: «الی ویزل» نویسنده مشهور ۵۸ ساله و از بازماندگان آشویتس و بوخنوالد برنده جایزه صلح نوبل شد... فریاد خوشحالی دخترم فرصت نداد بقیه سخنان گوینده را بشنوم، بلافاصله دچار حالت ارتعاش شدم، از فرط خوشحالی اشک در چشمانم حلقه زد و به دخترم گفتم: «حق به حق دار رسید.»

همین که به منزل بازگشتم، تلویزیون را روشن کردم، کلیه کانال های اصلی، خبر پیروزی این نویسنده بشردوست رابا آب و تاب شرح می دادند.

افراد اهل مطالعه سال ها است باقلم پز احساس «الی ویزل» آشنائی دارند. اما او بعنوان یک انسان بشر دوست و صلح جو نیز



مدال طلای کنگره راعطا کند. در چنین روزی بود که «ویزل» بانطق مؤثر و تکوان دهنده خود و باننقاد از قصد رئیس جمهور مبنی بردیدار از قبرستان بیت بورگ، ضربه ای سخت برسیاست رئیس جمهور امریکا وارد ساخت. وی دراین نطق پس از شرح مشاهدات عینی خود از فجایع نازیها، جمله بسیار مشهورش رابزبان آورد، نویسنده ای غمگین وساده باشهامتی استثنائی روبه رئیس جمهور امریکا کرد وگفت:

«آقای رئیس جمهور، آن محل جای شمانیست، جای شما درکنار قربانیان اس.اس. است.» نویسنده نیوزو یک سال قبل درمورد این نطق نوشت: «نطق احساس برانگیز «ویزل» بطور قطع یکی از فوق العاده ترین وقایع سالیانه کاخ سفید بوده است وبدون شک یادآور یکی از دردناک ترین اشتباهات سیاسی «رنالد ریگان.»

«ویزل» نداشتن رودر بایستی از مقام رئیس جمهور وحقیقت گوئی شهامت آمیز خودرا چنین توجیه می کرد: «...من از یک سنت کهن پیروی می کنم، منظوم یک سنت یهودی است که به مافرمان می دهد به همه کس واقعیت را بگوئیم...» جالب این که پس از بدست آوردن جایزه نوبل صلح، کلیه خبرنگاران رادیو، تلو یزیون ومطبوعات هنگام تجزیه وتحلیل شخصیت وکارالی ویزل، متفقاً به اهمیت نطق اودر برابر رئیس جمهور اشاره کرده وجمله مشهورش آقای رئیس جمهور، آن محل جای شما نیست...» راتکرار کردند. همین نشان می دهد که صراحت وشهامت اودرتذکر واقعیت به یک رئیس جمهور یکی از عوامل مؤثر در بدست آوردن جایزه صلح نوبل بوده است.

درسال ۱۹۸۵ چنان تحت تاثیر نطق هیجان برانگیز «الی ویزل» قرار گرفتم که مقاله مفصلی تحت عنوان «مردغمگین ورئیس جمهور امریکا» نوشتم ودرآن پس از اشاره به ماجرای بیت بورگ، به شرح زندگی پرماجرایی «الی ویزل» پرداختم. این مقاله با استقبال شدید شما خوانندگان عزیز روبرو شد. به همین خاطر چند ماه بعد در شماره ۴۰ مجله شوفار بااین نویسنده بشردوست، مصاحبه ای اختصاصی ترتیب دادم تحت عنوان: «دومین دیدار، پس از دیدار در پای کوه سینا...» خوشبختانه این مصاحبه هم مورد لطف فراوان شما دوستان واقع شد و

خوانندگان یهودی ایرانی هرچه بیشتر باشخصیت وطرز فکر این نویسنده نامی آشنا شدند، واین بارسخن مادر باره پیروزی بزرگ این نویسنده است: بدست آوردن جایزه صلح نوبل، افتخاری استثنائی همراه با ۲۸۰ هزار دلار جایزه نقدی. کمیته نروژی انتخاب برندگان جوایز نوبل «ویزل» را پیام آوری برای بشریت نامیده ومعتمد است که او ثابت کرده دراین جهان، قدرت های مبارز با پلیدی می توانند پیروز شوند. «اگیل آرویک» رئیس کمیته نروژی جایزه نوبل ورئیس سابق پارلمان نروژ در باره او می گوید: «دردورانی که خشونت، محرومیت ونژاد

پرستی هنوز نشان اختصاصی دنیای مااست، «الی ویزل» یکی از مهم ترین رهبران معنوی وراهنمایان دوران مااست.» «آرویک» چنین ادامه می دهد که: «ویزل پیغامبری است برای بشریت وپیام او پیام صلح، جبران خطاها ووقار انسانی است. پیام او براساس تجربه شخصیش می باشد، این تجربه ای است از تحقیر مطلق وخواری کامل بشریت که در اردوگاه های مرگ هیتلری اعمال می شده. پیام اوبصورت یک شهادت است که لابلای آثار یک نویسنده بزرگ تکرار شده وعمق بیشتری یافته است.» ساعت ۵ صبح سه شنبه ۱۴ اکتبر، مدیر



انستیتوی نوبل، به آپارتمان الی و یزل در نیویورک تلفن می زند و او را از موفقیتش باخبر می کند. در این باره و یزل می گوید: «این خبر مرایی نهایت متعجب، سپاسگزار و افسرده کرد. مجدداً دچار حالتی شدم که در یوم کیپور با آن مواجه بودم. اندیشه ای عمیق درباره والدین و پدر بزرگ و مادر بزرگ هایم. نیم ساعت بطول انجامید تا از این حالت خارج شدم.»

«و یزل» خود را متعهد می داند که مانع فراموش شدن قربانیان ظلم های بشری شود. کمیته نوبل در این باره می گوید: «تعهد و یزل که از زجرهای قوم یهود سرچشمه می گیرد، آن چنان گسترش یافته تا کلیه مردم ونزادهای محروم را در برگیرد.» خودش درباره این تعهد می گوید: «تصمیم من بر آن بوده است که زندگی خود را برای شرح داستان آنها که از میان رفتند وقف کنم. احساس من بر این است که اگر من زنده مانده ام دینی نسبت به قربانیان دارم که باید ادا کنم. آنها مرا پشت سر خود باقی گذاشتند، و اگر هم نه به همه آنها حداقل به اکثر آنها مدیونم. دین من این است که باعث شوم یاد آنها همیشه زنده بماند و این فکری بود که همواره ذهن آنها را اشغال می کرد. هر کس که آنها را بیاد نیاورد مجدداً آنها را تسلیم کرده است. معتقدم که با شرح ماجرای آنها، به زنده ها کمک می کنیم. به همین دلیل است که زندگی را وقف کرده ام تا به شرح داستان آنها پردازم.» «آرویک» رئیس کمیته نوبل درباره و یزل می گوید: «مردی که خود گذشته ای این چنین غم بار داشته ولی از زیر خاکسترها سر برون می کند و پیام آوری برای صلح، دلجوئی و همزیستی می شود انسان راتحت تأثیر قرار می دهد.» این مردی که آقای «آرویک» و میلیونها نفر خوانندگانش را بخاطر بشر دوستی خود تحت تأثیر قرار داده همان یهودی راستین و حساسی است که در مصاحبه اختصاصی که قبلاً با ما داشت درباره وظیفه یک یهودی در قبال انسان های اسیر در رنج می گوید: «اگر چه مذهب یهود اولین مذهب رواج دهنده یکتاپرستی در دنیا بوده، اما من به هیچ وجه معتقد نیستم که وظیفه مایهودی کردن همه مردم جهان بوده است. در عوض معتقدم که وظیفه ما رواج دادن مرام های والای انسانی است که زیر بنای مذهب یهود راتشکیل می

بوده ام که کلمات مسئولیت آفرینند. همیشه سعی بر آن داشته ام که کلماتم رانه بر ضد اوضاع بشری بلکه برای بشریت بکار ببرم، با کلماتم هرگز خشم نخواهم آفرید بلکه کوشش خواهم کرد خشم هارا کاهش دهم و با کلماتم باعث جدائی میان انسان ها نخواهم شد، بلکه آنها را به یکدیگر نزدیک تر خواهم کرد.»

«جان آر. سیلبر» رئیس دانشگاه بوستون، قبل از شروع مصاحبه مطبوعاتی که به مناسبت موفقیت اخیر «الی و یزل» برگزار شده بود، او را چنین معرفی می کند: «بزرگترین شاهد معتقد به اصول اخلاق زمان ما.» «و یزل» همراه با همسرش ماریون و تنها پسرش «شلومو الیشا» ی پانزده ساله میان جمع کثیر خبرنگاران حاضر می شود. شاید بسیاری از شما در فیلم های خبری مربوط به جوایز نوبل همسر و پسر او را دیده باشید. به خاطر می آید که در گفتگویمان با چه عشق و علاقه ای درباره پسرش صحبت می کرد و او را سرچشمه شادی واقعی در زندگی خطاب می کرد. و یزل در حضور خبرنگاران از این که برنده جایزه صلح نوبل شده است ابراز شادمانی و قدردانی فراوانی می کند. در پاسخ به سؤال یکی از خبرنگاران درباره «هالوکاست» می گوید: «هنوز پی نبرده ام که چرا خداوند اجازه داد «هالوکاست» به وقوع بپیوندد؟ این سؤال برایم لاینحل باقی مانده، اما ایمانم رابه خدا هرگز از دست نداده ام. با او لحظات خشم و اعتراض داشته ام، این احساسات رادر کتاب اولم بنام «شب» بیان کرده ام، اما به عنوان یک یهودی که از خانواده ای بسیار مذهبی است و با سابقه من که در عشق به مطالعه و تحقیق خلاصه می

دهد. مابه عنوان یهودی موظفیم ناله های دیگران را از هر مذهب و رنگ و نژاد بشنویم، زجرهای آنها را احساس کنیم و تا آنجا که در توان داریم از کمک کردن باز نایستیم. من خودم با درد بی پناه بودن آشنا هستم و خودم را موظف می دانم هر انسانی را که در جستجوی پناه است در صورت امکان کمک کنم، این وظیفه همه یهودی ها است.» همانطور که در رپرتاژ اختصاصی شماره ۴۰ شوفار نوشتم نباید فراموش کرد «و یزل» همان مردی است که بی تفاوتی نسبت به سرنوشت انسان هارا گناه کبیره می داند و معتقد است که معکوس عشق، نفرت نیست، بی تفاوتی است. پس به هیچ وجه تعجب آور نیست که انسانی با چنین طرز تفکر، علی رغم زجرهایی که بدست بشر کشیده، این همه برای بشریت و صلح تلاش کند. در رپرتاژ اختصاصی مان از او پرسیدم که بعد از هالوکاست آیا هنوز به بشریت ایمان دارد؟ و او با کمی تردید پاسخ داد: «هیچ دلیلی برای ایمان به بشریت وجود ندارد، یاب بهتر بگویم بشریت استحقاق و شایستگی برخوردار از ایمان راندارد، اما مامستحق و محتاج ایمانیم. من در کمال ناامیدی هنوز متوسل به امیدم، امیدی ماورای ناامیدی. باید این واقعیت راپذیرفت که بدون امید، زندگی امکان پذیر نیست، اگر هیچ امیدی نداشته باشم برای چه بنویسم؟ برای چه تدریس کنم؟»

و «و یزل» هنوز با امید به زنده کردن احساس های والای بشری در انسان ها، قلم می زند، قلمی که زجر انسان محروم را هر چه پرسوزتر عیان می کند، قلمی که انسان هارا به صلح و آشتی دعوت می کند. درباره قلم خود می گوید: «من همیشه بر این احساس

شود، خداوند را هرگز ترک نکردم، اگر چه
اوممكن است مرا ترک کرده باشد.

... و اما در مورد آن سؤال، پاسخی ندارم.
هنوز نمی دانم چرا آن واقعه رخ داد. هنوز
نمی دانم چرا مردم اجازه دادند چنین واقعه
ای برای گروهی از افراد بشر رخ دهد. و نیز
نمی دانم چرا در سال هائیکه ما پیش از
همیشه نیاز به خداوند داشتیم، خدا سکوت
کرده بود، اما اینها مرا از خداوند دور نمی
سازد. بعضی مواقع حتی می توانم بگویم که
به این دلایل به خداوند نزدیکتر شده ام.»
مشهورترین گفته «الی و یزل» در مورد خداوند
گفته زیر است: «یهودی ممکن است عاشق
خدا باشد، یا با خدا به مبارزه برخیزد، اما
ممکن نیست منکر خداوند شود.» جالب این
که من هم در مصاحبه ای که با او داشتم
کنجکاو بودم بعد از از فاجعه هالوکاست
نظر این مرد سابقاً مذهبی را در مورد خدا بدانم.
ابتدا سعی کرد از پاسخ دادن طفره برود
و بالاخره چنین گفت: «خداوند در ایجاد
مصیبت ها بی نقش نیست، اما منصفانه
نیست اگر تمام تقصیرها را به گردن خدا
بیندازیم، نقش انسانها را در دامن زدن به
مصیبت ها نمی توان نادیده گرفت. به
هر حال وقتی مصیبت های بزرگ رومی
کنند، تراژدی شخص مؤمن، غم انگیزتر از
تراژدی یک کافر است.»



بد نیست بدانیم «الی و یزل» اولین
فردی بود که ۲۵ سال پیش برای توصیف
اردوگاه های نازی که به کشتار یهودیان
اختصاص داشت، کلمه «هالوکاست»
را بکار برد و از آن بعد این کلمه هزاران
هزار بار توسط دیگر نویسندگان و حتی مردم
عادی بکار برده شده. معنی لغوی هالوکاست
چنین است: قربانی مخصوصاً در نزد قوم یهود
که حیوان قربانی شده را بکلی می سوزانند
— قتل عام با سوزاندن. امروز «ویزل» از
رواج دادن این کلمه پشیمان است. در این
باره به خبرنگاران می گوید: «من
در جستجوی لغتی بودم به جز قتل عام یا کشتار
دسته جمعی. هالوکاست با آتش سروکار
داشت و به معنای قربانی کردن و بعد
سوزاندن بود... در نتیجه این کلمه را باب
کردم و پشیمانم، زیرا بسیاری از مواقع آنرا
چنان نابجا بکار بردند، چنان بی ارزش،
ناچیز و تجارتمی اش کردند که در حال حاضر
خودم بندرت ممکن است آنرا بزبان آورم.»



«الی و یزل» نویسنده ای که از میان ۸۱ کاندیدا انتخاب شده تاجایزه صلح نوبل را دریافت کند در کمال تواضع می گوید یکی از اولین واکنش هایش پس از باخبر شدن از دریافت این جایزه این بوده است که: «چرا من؟» زیرا معتقد است بسیاری کسانی که در راه برقراری صلح تلاش می کنند و می گوید سؤال چرا من؟ سؤالی است که پیوسته ذهنش را بنخود مشغول می کند، در سال ۱۹۴۸، پس از پایان جنگ و بعد از آزاد شدن از اردوگاه های نازی هم اولین سؤالش این بوده است که: چرا من؟ او متعجب بود که چرا جزو بازماندگان است، بدون شک گذشت زمان باید پاسخ این سؤال را برای وی روشن کرده باشد. او زنده ماند تا مانع از یاد رفتن قربانیان شود، زنده ماند تا از فجایع جنگ های عالمگیر سخن بگوید و به این طریق مانعی شد بر سر راه تکرار یک جنگ جهانی دیگر، زنده ماند تا برای برقراری صلح تلاش کند. «و یزل» که در مصاحبه تلویزیونی خود اعلان می کند: «این جایزه به تمام بازماندگان تعلق دارد»، ماهها پیش، زمانی که تصور چنین پیروزی برایش مقدور نبود در جواب این سؤال که پرسیدم بزرگترین آرزویش چیست جواب داد: «بزرگترین آرزویم این است که بشر بالاخره باطعم صلح جهانی آشنا شود.» وقتی از او پرسیدم که آیا با اوضاع و احوال سیاسی فعلی چنین امیدواری دارد؟ پاسخ داد: «متأسفانه مجسم کردن روزی که این آرزو برآورده شود برای من دشوار است اما همانطور که قبلاً گفتم بشر نیازمند شادی، امید و ایمان است و هرگاه این موهبت ها وجود نداشته باشند باید ابداعشان کند.»

می بینیم که این نویسنده بشردوست پیوسته در آرزوی برقراری صلح جهانی بوده است و این فکر آن چنان ذهنش را بخود مشغول کرده که به عنوان بزرگترین آرزویش آنرا عنوان می کند. ممکن است بگوئید صلح جهانی یکی از آرزوهای دیرین همه افراد بشر است، قبول دارم با این تفاوت که همه افراد بشر در راه برقراری آن تلاش نکرده اند. اما «و یزل» جزو معدود کسانی است که در راه عملی کردن این رؤیای دیرین خود، از هیچ تلاشی فروگذار نکرده است. پس بکار بردن اصطلاح حق به حق دار رسید، پس از آگاهی از خبر موفقیت او کاملاً بجا بوده

است. خاطر من هست روزی که برای مصاحبه اختصاصی به دیدار او رفته بودم احساس می کردم به دیدار یک قهرمان صلح می روم، شاید در آن روز حس ششم من ناخودآگاه گواهی می داد که این مرد روزی قهرمان صلح خواهد شد، به قسمتی از آن رپرتاژ اشاره می کنم:

«این نویسنده حساس که نشان عالی لژیون دونور» راز دولت فرانسه و مدال طلای کنگره آمریکا راز دست رئیس جمهور دریافت کرده است، در چشم جماعت کثیری از طرفداران آثارش قهرمان صلح است اما در این باره می گوید: «من به هیچ وجه خودم را قهرمان نمی دانم، من همه عمر یک دانشجو بوده ام، البته یک دانشجوی خوب و ساعی.»

خوشحالم از این که جایزه صلح نوبل به جهانیان ثابت می کند که و یزل واقعاً قهرمان صلح است.

بخاطر می آورم در روز ملاقاتمان با چه اشتیاقی مرا سؤال پیچ می کرد تا به اوضاع یهودیان ایران پی ببرد. در عرض چند ساعت

بقدری از اوضاع هم وطنانم وهمینطور خودم آگاه شده بودم که کم و بیش در حد یک آشنای چند ساله مرا می شناخت. من هم از طریق ترجمه بیوگرافی او با بیروم زندگیش آشنا بودم، اگر سؤالهای دیگری هم داشتم بی ریا پاسخ می داد. در طی آن روز و ملاقات دیگری که روز بعد داشتیم دچار این احساس شده بودم که سالهاست او را می شناسم و وقتی این فکر را با او در میان گذاشتم چنین گفت: «مایهودی ها همگی آشنای دیرینه هستیم و حداقل یکبار دیدار قبلی باهم داشته ایم و آن دیدار فراموش نشدنی، همانا ملاقاتمان در پای کوه سینا هنگام دریافت ده فرمان بوده است.»

و امروز مثل همه آنهایی که با روح حساس و تلاش پیگیر او در راه برقراری صلح آشنا هستند، خوشحالم که حق به حق دار رسیده و «و یزل» برنده جایزه صلح نوبل شده است. خوشحالیم زمانی بیشتر می شود که بخاطر می آورم این فرد موفق به گفته خودش «همان آشنای دیرینه من و شماست.»

نظر «دنيس برگر» دربارهٔ پروزي «الی ویزل»

«خوشحالم از این که دنیای غیر یهودی ماهیت تاریخی و ماندگار هالوکاست را شناسائی کرده است. این جایزه بمنزلهٔ این اظهاریه است که جهان غرب باید هالوکاست، یهودیان و آنتی سمیتسم (احساسات ضد یهودی) راد رک کرده و واقعیت وجودیشان را بپذیرد تا دردنبالهٔ آن بتواند به مبارزهٔ همه گیر با پلیدیها پردازد. برای مرتبط ساختن «یادآوری هالوکاست» به «مبارزه برضد پلیدیها»، الی ویزل عامل بسیار سودمندی بوده است.»

طبق اخبار منتشر شده در رادیو تلویزیون و مطبوعات امریکا، پرزیدنت ریگان، دنيس برگر نویسنده مشهور یهودی امریکائی را به عضویت هیأتی منصوب نموده است که وظیفه آن بررسی موافقت نامه هلسینکی در زمینه مذاکره در مورد حقوق بشر و همچنین تقلیل تسلیحات باروسیه شوروی و بلوک شرق می باشد. این کنفرانس در ماههای نوامبر و دسامبر در شهر وین برگزار خواهد شد. دنيس برگر برای خوانندگان مجله شوفار شخصیتی است آشنا، زیرا در گذشته مصاحبه ویژه ای با او ترتیب داده بودیم که از نظر شما گذشته است. در گفتگوی تلفنی که با وی داشتم پس از تریک موفقیت اخیرش قول گرفتم در بازگشت از سفر وین اطلاعاتی در اختیار ما بگذارد. او از این پیشنهاد استقبال کامل نمود. سپس از وی نظرش را در مورد موفقیت چشمگیر همکاری الی ویزل سؤال کردم. برگر در این مورد چنین گفت:

از سخنان یک پیام آور صلح

باد می شوم.»

برگزیده هائی از نوشته های «ویزل» را از لابلای کتاب هایش بیرون کشیده، از نظرتان می گذرانم.

هالینا خندید. او حقیقتاً نمی دانست چگونه بخندد. وقتی می خندید، قلبتان شکسته می شد و خنده او چون روح مرده، ماندگار بود.

اولین اقدام مابعدان مردان آزاد این بود که خود را در آذوقه ها غرق کنیم. تمام فکر و ذکرمان همین بود. هیچ کدام نه در فکر انتقام بودیم و نه در فکر خانواده هایمان. هیچ فکری مگر فکر نان.

سپس گفت: «جدی هستم، من مقالات شما را خوانده ام. انگار توسط مردی نوشته شده است که عمرش و امیدهایش رو به پایان است.»

و حتی زمانی که دیگر گرسنه هم نبودیم، باز هیچ کس نبود که به انتقام بیندیشد. روز بعد، بعضی از مردان جوان به و بیمار رفتند تا مقداری سیب زمینی والسه تهیه کنند و اینکه با دخترها هم بستر شوند، اما هیچ نشانی از انتقام نبود.

پاسخ دادم: «این نشانه جوانی است. جوانان امروز باور نمی کنند که روزی پیر بشوند: آنها متقاعد شده اند که جوان خواهند مرد. مردان مسن، جوانان واقعی دوره ماهستند. آنها حداقل می توانند درباره آنچه که مانداشته ایم فخر بفرروشند: بخشی از عمر بنام جوانی.»

سه روز پس از آزادی بوخنوالد در اثر مسمومیت غذائی سخت بیمار شدم. به بیمارستان منتقل شدم و دو هفته بین مرگ و زندگی دست و پا زدم.

از کتاب «حادثه» ۱۹۶۱

یک روز، پس از جمع کردن تمام قوایم، توانستم از جابرخیزم. می خواستم درآینه ای که به دیوار رو برو آویزان بود، خود را نگاه کنم. از زمان ورود به گتو خود را ندیده بودم. از اعماق آینه، لاشه ای مرا خیره می نگریست. نگاه چشمانش، آن چنان که در چشمان من خیره شده بود، هرگز ترکم نکرده است.

از کتاب «شب» ۱۹۵۶

اورشلیم: شهری با چهره ای عیان و درعین حال پنهان، شهر آنهائی که باشیره و خون خود باعث شدند زنده بمانیم یا از زندگی چشم پوشیم. جرقه ای درخشان در تاریکی، زمزمه ای که از لابلای فریادهای خوشی و شادمانی، نجواوار ادامه دارد. اورشلیم، یک نام، یک راز، برای تبعیدی جلای وطن کرده یک دعا. برای دیگران، یک وعده. اورشلیم شهری که هفده بار ویران شده اما هرگز محو و نابود نشد. سمبول بقاء. اورشلیم: شهری که بطور معجزه آسا هر کس را مبدل به یک زائر می کند، هیچ کس نیست که وارد این شهر شود و تغییر نیافته آنرا ترک کند.»

در حالی که به زحمت می خندید گفت: «فکر می کردم مسن تراز این باشید.»
گفتم: «هستم، زمان هائی هست که من سن و سال

از کتاب «گدائی در اورشلیم» ۱۹۷۰



انواع نقره های ایرانی، اروپائی و امریکائی

ساعت و شمعدان و گلدانهای سرو - آنتیک های زینتی و
نقاشی های مشهور قرن نوزدهم و بیستم
از هنرمندان نامی جهان

AMPHORA ARTS & ANTIQUES

212 North Canon Drive
Beverly Hills, CA 90210
(213) 273-1433

آینده خاورمیانه

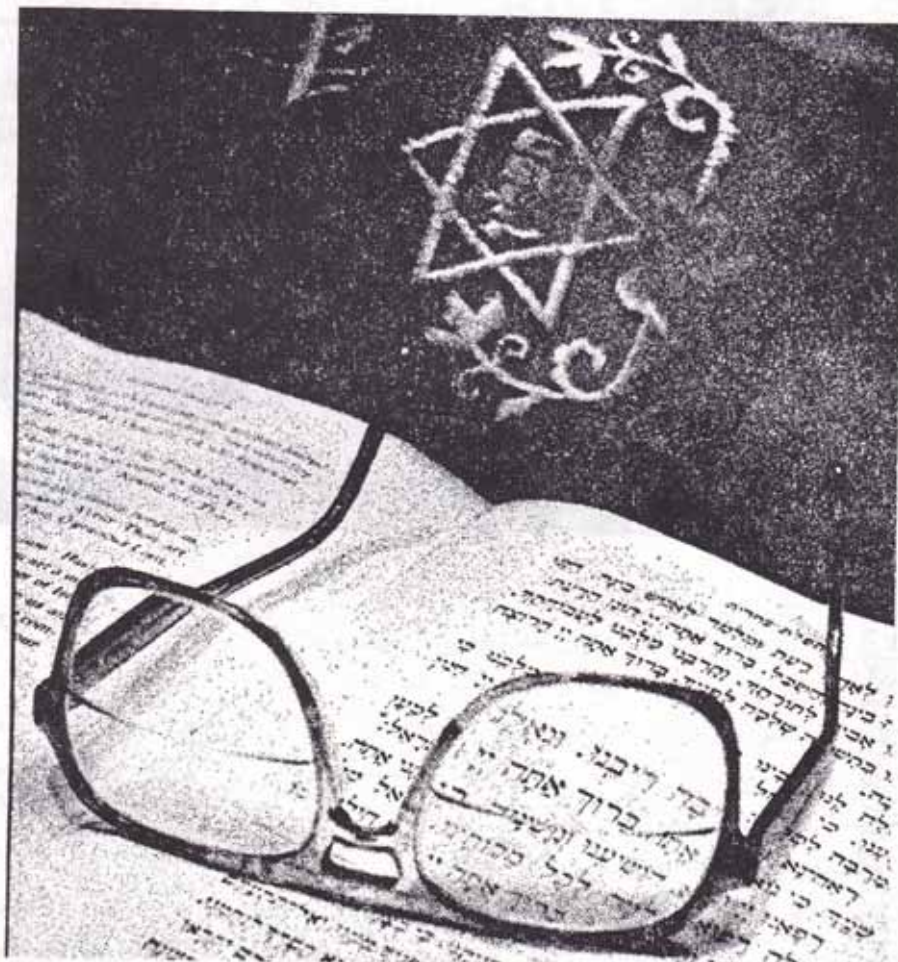
وچگونگی روابط اعراب و اسرائیل

از: ایلان الگار کنسول اسرائیل در لوس آنجلس

اقتباس: دکتر باروخ بروخیم

دکترین دول عرب مبنی بر عدم قبول موجودیت دولت اسرائیل در این قسمت از خاورمیانه است. بعضی از دول عرب معتقدند که تشکیل دولت اسرائیل ساخته و پرداخته امپریالیسم غرب و صیونیسیم جهانی می باشد که این قطعه کوچک از سرزمین فلسطین را برای جای دادن و سکنی دادن یهودیانی که در جنگ جهانی دوم مورد زجر و شکنجه و کشت و کشتار قرار گرفتند بدون هیچگونه دلیل و منطق صحیح انتخاب نمودند و در نتیجه بزرگترین ظلم و بیادگری و بی عدالتی تاریخی به اعراب ساکن فلسطین وارد گردید.

حقیقت امر این است که این سرزمین که بنام فلسطین نامیده می شده هیچگاه در قدیم زادگاه و موطن اعراب ساکن سرزمین های فعلی اسرائیل و سواحل غربی رود اردن نبوده و تعلق به آنان نداشته است. هیچگاه در تاریخ و در قوانین و مقررات بین المللی مملکتی بنام فلسطین وجود نداشته چه برسد به آنکه این مملکت عرب نشین بوده باشد. برای هزاران سال این سرزمین همواره بنام «ارتص اسرائیل» یعنی سرزمین قوم یهود نام برده شده و این نامی نیست که توسط یهودیان متعصب ملی در سال ۱۹۴۸ یا در سال ۱۹۶۷ داده شده باشد، بلکه این نام باین سرزمین توسط نجات یافتگان از بندگی در مصر در دوران حضرت موسی پس از خروج از این مملکت در سه هزار و پانصد سال پیش داده شده است. باید دانست که حکایت این سرزمین از



و دکترین های تاریک و مبهم در این میان اظهار شده که دسترسی به حقایق تاریخی را مشکل ساخته است. هنگامی دیپلماسی و مذاکرات برای دستیابی به صلح امکان پذیر خواهد بود که این افسانه ها بدور ریخته شود و حقایق تاریخی مورد توجه قرار گیرد. در غیر این صورت هرگونه اقدام برای حصول توافق و برقراری صلح در این ناحیه بی اثر و موقتی و ناپایدار خواهد بود. مهمترین اساسی ترین نکته اعتقاد جهانی

برای آنکه از علت واقعی مبارزات اعراب و اسرائیل آگاه شویم و بتوانیم نظریات صحیح عادلانه ای در این زمینه بیابیم، باید در بدو امر از واقعیات تاریخی و توقعات و حقوق و ادعای قوم یهود در سرزمین فلسطین آگاه شویم. فقط با شناخت این حقوق و واقعیات و حقایق تاریخی است که می توان برای حصول توافق و شروع مقدمات مذاکرات برای برقراری صلح در این ناحیه آشفته و ناآرام توفیق بدست آورد. یک سلسله افسانه ها



تورات با تاریخچه حضرت ابراهیم با پیمانی که با خدای خود در مورد این سرزمین بسته شروع شده است. این سرزمین به این دلیل مقدس است که این عهد و پیمان آنچه که از آن پس در تاریخ یهود بوقوع پیوست از ابراهیم گرفته تا حضرت موسی از حضرت داود تا الیاهوی نبی از یسعیاتایر میا این نام «ارض مقدس» همواره بکار برده شد.

سرزمین اسرائیل برای مسیحیان نیز مقدس است زیرا که حضرت عیسی نیز در آنجا متولد شد. در این سرزمین برای ارشاد افراد به راه پیمائی پرداخته و رسالت خود را در این ارض مقدس انجام داده است. و این سرزمین نه فقط برای حضرت عیسی بلکه برای حضرت محمد نیز مقدس بوده است.

ولی هر چند همه این آثار از تورات سرچشمه می گیرد معیناً موضوع به همین جا ختم نمی شود. تاریخچه مذهبی و ملیت قوم یهود که با فراز و نشیب های عظیمی همواره در دوران تاریخ روبرو شده است و در تمام نابسامانی هائی که با آن مقابله شده است و تمام پراکنندگیها و کشت و کشتار هائی را که تحمل کرده است هیچگاه خدای خود و ارض مقدس را از یاد نبرده و اصل «دوران پراکنندگی و تبعیدی» این قوم از این سرزمین مقدس با «برگشت به صیون» در مرکز فکر این قوم و رمز بقا این ملت در دوران تاریخ تاب وجود آمدن دولت اسرائیل همواره دنبال شده است. در تبعید، در پراکنندگی، در کشت و کشتارها و انگیز بیسوتنا در طول دوهزار سال قوم یهود این عهد و پیمان خود را نسبت به خداوند و ارض مقدس از یاد نبرده و فراموش ننموده است. در تمام این دوران علاقه مفرط و فنا ناپذیر در وجدان هر فرد یهودی برای «ارتص اسرائیل»، سرزمین اسرائیل و شهر بیت المقدس وجود دارد و فرهنگ این قوم را در این سالهای دشوار رهنمون بوده است. در طول بیست قرن گذشته این دواصل مسأله «ارض موعود» و «بیت المقدس» موضوع اصلی و مرکزی ادبیات قوم یهود را تشکیل داده است. تمام نماز و کتاب دعای این قوم بر مبنای برقراری مجدد استقلال این سرزمین پایه گذاری شده. بسیاری از اقوام و دول به «ارض مقدس» حمله نموده و این دیار را به تصرف خود درآوردند. آسوریها، بابلیها، سوریها، مصریها، ایرانیها، یونانیها، رومیها،

گرفته، تحت این همه شکنجه و آزار و کشت و کشتار قرار گرفته باشد، سابقه نداشته که توانسته باشد موجودیت خود را حفظ نماید و به آینده خود با ایمانی راسخ و پایدار امیدوار بماند و پس از یک هزار و نهصد سال مجدداً به سرزمین خود برگشته باشد و مجدداً این سرزمین را بسازد و باسرازی به زندگی خود ادامه دهد. نکته دیگر آنکه با وجود تمام این نابسامانیها هیچگاه یهودیان کاملاً از این سرزمین رانده نشدند و همواره به زندگی و اقامت در سرزمین مقدس ادامه دادند و با وجود دشواریهای فراوان این سرزمین را ترک نکردند.

در دوران تسلط رومیها، مسیحیان و اعراب، سرزمین اباجدادی یهودیان در چندین صدسال در اثر عدم مراقبت و اهمال و سستی به سرزمین لم یزرع و بی حاصل تبدیل گردید و تعداد ساکنانش فوق العاده کاهش یافت ولی همواره تعدادی یهودیان در این سرزمین ساکن بودند، چه آنها خود را «مراقبین و حافظین» دیوار مقدس می

اعراب، کردها، مملوکها و مغولها و تارتارها و صلیبی ها، ترک ها و بالاخره انگلیس ها این سرزمین را اشغال نمودند و به قتل و غارت و پراکنندگی این قوم در اقصی نقاط دنیا پرداختند. «ولی با وجود تمام این حملات و خونریزیها و قتل و غارتها، و اشغال ارتص اسرائیل، یهودیان هیچگاه ازدوستی و عشق به زمین موعود دست بردار نبودند و به شهر بیت المقدس عشق می ورزیدند.» با وجود رانده شدن از سرزمین خود، و پراکنده شدن در سراسر دنیا، یهودیان هیچگاه در این دوران در بدری و تبعید ایمان خود را از دست ندادند و عشق به برگشت به این سرزمین را از خاطر خود دور نساختند و هیچگاه حق مسلم خود را در مورد مالکیت «ارض مقدس» فراموش نکردند. این عشق مفرط و پایداری محکم و این امید خلل ناپذیر این قوم در دوران تاریخ بی سابقه بوده و برای بسیاری جنبه اعجاز داشته است. هیچگاه و برای هیچ جمعیت، ملت و کشوری، که موقعیت سیاسی و مذهبی آن تا این اندازه مورد مخاطره قرار

دانستند. همیشه در تمام مدت «تعلیاً» (مهاجرت) به این سرزمین حتی در دورانی که مهاجرت یهودیان توسط اشغال گران این سرزمین ممنوع شده بود ادامه داشته است. برقراری مهاجرت مجدد یهودیان در اسرائیل از اواسط قرن نوزدهم آغاز گردید قبل از آنکه حتی مسأله صیونیسیم بوجود آمده باشد. یهودیان مهاجرت به اسرائیل را همچنان قبل از بوجود آمدن صیونیسیم سیاسی آغاز نمودند و در آنجا به نوسازی، کشت و زرع و درختکاری و به تحقیق رساندن روزی که حاکمیت یهودیان بر اراض مقدس تضمین و مسجل گردد اقدام نمودند و به انتظار فرارسیدن استقلال ارض مقدس روزشماری می نمودند.

هفتاد نسل یهودیان بطرف صیون نماز گذاشته اند و به پرستش پرداخته و از صمیم قلب آرزوی وصال آنرا در دل پرورده اند. ادعای یهودیان بر این سرزمین بایبانه بالفور. در سال ۱۹۱۷ یا از قیمومیت سازمان ملل در ۱۹۲۲ و یا از تصمیمات سازمان ملل متحد یا از احساس گناه جهانیان پس از کشت و کشتار هیتلری آغاز نمی گردد. این حق و حقوقی است که ریشه آن فوق العاده عمیق و از زمانی بسیار دور است و از رابطه بین این قوم و ایمان و عقیده و فرهنگش سرچشمه می گیرد. این حق و حقوقی است که بوسیله فداکاریها و اعتقاد راسخ افرادی که در این سرزمین سالهای متمادی اقامت داشتند و تمام ناهمواریها و کشتارها و فشارهای غیرقابل تحمل را پذیرفتند و در مقابل تمام محدودیتها و کشت و کشتارهای دسته جمعی یهودیان به اعتقادات و ایمان و رسالت خود در حفظ و مراقبت و نگاهداری از این سرزمین کوتاهی نکرده اند سرچشمه می گیرد. مبارزه بی امان این قوم در آبادانی زمین های سنگی و لوم یزرع و تبدیل آنها به جنگل ها و باغات سرسبز و تبدیل بیابانهای بی آب و علف به مزارع و باغات مورد تأثیر همگان می باشد. چه افرادی در ساختمان این بناها، این جنگل ها، این جاده های فراوان، تغییر وضع زمین های خشک و لوم یزرع، و ساختمان این مراکز علمی و دانشگاه ها و مدارس و مراکز بهداشتی با معرفیت جهانی حتی برای ساکنین عرب اقدام نموده است. اگر بخواهیم روابط عاشقانه این ملت را با این سرزمین، و رابطه بین یهودیان و اورشلیم، روابط بین فرزندان

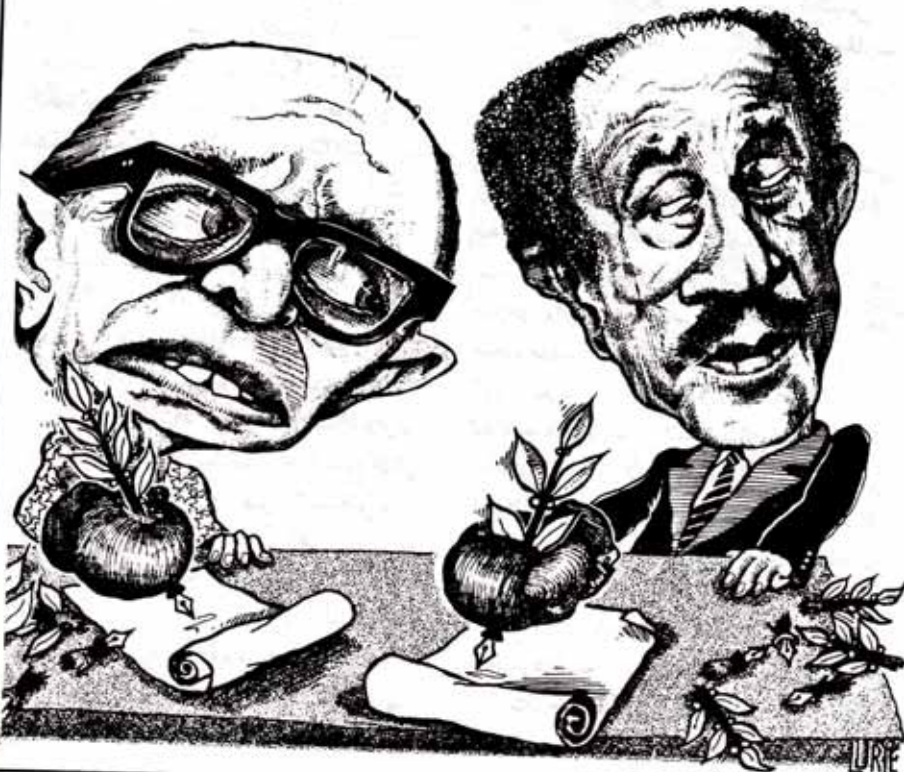
این قوم را با سرزمین اسرائیل نفی نموده و انکار و یاد رک نکنیم ملت های بی انصافی را در حق این قوم ستم دیده روا داشته ایم. لازم نیست که حتماً یک ناسیونالیست دوآتشه یا یک متعصب قشری یا یک معتقد و مؤمن به یهودیت بود تا این حقایق انکارناپذیر را تأیید نمود.

مطالعه تاریخ یک افسانه و شایعه دیگری را که در سطح وسیعی انتشار یافته است نفی می کند که ناحیه ای بنام فلسطین محل اقامت و موطن اعراب ساکن ناحیه سواحل غربی رود اردن بوده است. کلمه فلسطین از نوشته های تورات سرچشمه می گردد که اسرائیلیان به فلسطینی های ساکن آن ناحیه داده اند و با وجود آنکه این قوم کاملاً از بین رفته و دیگر نام و نشانی از آنها بجای نمانده مع هذا این نام فلسطین برای اولین دفعه توسط امپراطوری رم برده شد تا آنکه نام سرزمین قوم یهود را از خاطره ها بزاید و به فراموشی سپارد. پس از آنکه اعراب در قرن هفتم این سرزمین را تسخیر نمودند فلسطین به ناحیه ای از سرزمین سوریه الحاق گردید. تقریباً در حدود دوهزار سال نام فلسطین در هیچ قسمتی از تاریخ بعنوان یک واحد مستقل سیاسی یا فرهنگی یا مملکتی و جغرافیائی برده نشده و ذکر نگردیده است و فقط پس از سال

۱۹۱۷ که انگلیسها این سرزمین را متصرف شدند و اداره آنرا بعهده گرفتند این نام مجدداً بعنوان یک واحد سیاسی و جغرافیائی برقرار گردید. حتی تعداد اندک مسلمانانی که در این ناحیه زندگی می کردند خود را فلسطینی نمی نامیدند.

سرزمین فلسطین در جریان تاریخ توسط اقوام مختلف و ارتشهای متعددی منجمله اعراب تسخیر گردید و کاملاً برای مورخین محقق و ثابت شده است که جمعیت فعلی اعراب مقیم فلسطین کاملاً غیر بومی بوده و در این سرزمین غریب می باشند. فلسطین هیچگاه یک سرزمین عربی و منحصر باین قوم نبوده است، با وجود آنکه زبان عربی بتدریج زبان رایج بین اکثریت قریب به اتفاق اهالی این سرزمین گردید، هیچگاه یک دولت عربی در فلسطین بوجود نیامد و تشکیل نشد و هیچگاه یک ملت عرب فلسطینی نیز در تاریخ نام برده نشده و وجود نداشته است.

دو مسأله احساسات ملل عرب و احساسات ملل غرب را در سالهای اخیر به هیجان در آورده و متوجه آن ساخته است. یکی آنکه سواحل غربی رود اردن سرزمینی است که سابقاً متعلق به خاندان هاشمی اردن بوده که در حال حاضر توسط اسرائیل در سال ۱۹۶۷ اشغال شده و هنوز هم تحت اشغال این دولت قرار گرفته



یهودیه و سامریه ندارد چه هیچگاه از نظر قانونی مالک این ناحیه نبوده است. اما ادعای اعراب چیست؟

فلسطینی های عرب هیچگاه یک موقعیت اجتماعی و سیاسی خاصی نداشته و یا هیچگونه آثار فرهنگ خاصی در این ناحیه نداشته اند. حتی پس از خاتمه جنگ جهانی اول و اعلامیه بالفور در ۱۹۱۷ و یادر تقسیم اراضی این ناحیه و تشکیل چندین دولت عربی از تجزیه امپراطوری عثمانی اعراب فلسطین هیچگاه یک جمعیت ملی و یک گروه مشخصی نبودند. نه فقط آنها موقعیت سیاسی و موجودیت ملی نداشتند بلکه چنین جمعیتی حتی توسط سایر دول عرب یا سایر ممالک جهان نیز شناخته نشده و به حساب نیامده است. آنها خود را بعنوان «سوری» و یا از ساکنین شهرها و دهات جنوب سوریه دانسته و شناخته اند. عدم وجود قومی مشخص با هویت اعراب فلسطینی تا چند دهه گذشته کمک می کند به اینکه براحتی بتوان موقعیت و ماهیت نیم میلیون اعرابی که در سال ۴۹-۱۹۴۸ خانه ها و کاشانه های خود را ترک نموده مشخص نماید. و درحقیقت هم قبل از آنکه انگلیسها قیمومیت خود را بر این سرزمین اعلام نمایند و قبل از آنکه دولت یهود در این ناحیه بوجود بیاید و بعنوان یک دولت مستقل شناخته شود، اعراب ساکن این ناحیه بعلت فقر و بیچارگی و بی سامانی و گرسنگی به مهاجرت از این ناحیه اقدام نموده و برای یک زندگی بهتر به سایر ممالک عربی پناه برده بودند. ولی پس از آنکه موقعیت دولت اسرائیل تحکیم یافت و از لحاظ توسعه کشاورزی و بهبود زندگی و صنعت وضعیت قابل توجهی پیدا کرد، این جمعیت یهودیان این سرزمین را مسبب بدبختی و بی سروسامانی خود دانسته و این تصورات را برای خود بوجود آورده اند. بنابراین پس از توسعه و پیشرفت صنعت، تجارت و کشاورزی در این ناحیه پس از آنکه قابلیت جذب اقتصادی مملکت افزایش حاصل نمود تعداد فوق العاده زیادی از اعراب فقیر و نیازمند ممالک مجاور مثلاً بدلیل خشکسالی سوریه و صحرای سینا و عراق و لبنان و اردن و مصر فرار کردند و بداخل مملکت سرارزیر شدند. آنها موقعیت را مناسب دیدند تا از پیشرفت و ترقی یهودیان بهره



که رهبری آن از آن زمان با حسین ابن علی پدر بزرگ ملک حسین پادشاه فعلی اردن محول شده بود سالهای سال سرپرستی اماکن مقدسه مکه و مدینه بعهده آنان واگذار شده بود و انگلیس در جنگ با امپراطوری عثمانی بود. منظور دولت انگلیس به اقدام به چنین امر بوجود آوردن یک دولت دست نشانده از طرف خود در امپراطوری تجزیه شده ترک بود. در ۱۹۲۰ انگلیسها ملک فیصل پسر حسین ابن علی را به حکومت عراق برگزیدند و در سال ۱۹۲۲ پسر دیگر وی عبدالله را بعنوان امیر ماوراء اردن انتخاب نموده و در آن سرزمین مستقر نمودند. (عراق استقلال خود را در سال ۱۹۳۲ و ماوراء اردن در سال ۱۹۴۶ بدست آوردند.) در سال ۱۹۴۷ سازمان ملل بمنظور ایجاد یک دولت یهود و یک دولت عربی در این ناحیه مجزا شده و باقیمانده از فلسطین تشکیل جلسه داد ولی بعلت عدم حضور دول عرب نتیجه بدست نیامد. اردن در حال هیچگونه حق قانونی در هیچ یک از قسمت های فلسطین یا سواحل غربی رود اردن ندارد چه اشغال سواحل غربی رود اردن در ۱۹۴۸-۱۹۴۹ در نتیجه حمله غیرقانونی و غیر منطقی اعراب به دولت اسرائیل صورت گرفته است و اشغال مجدد این اراضی در سال ۱۹۶۷ نتیجه یک عکس العمل دفاعی می باشد. اردن هیچ گونه حق و ادعائی نسبت به اراضی

است، دومین افسانه ای که مورد پشتیبانی و ادعای دول غرب قرار گرفته موضوعی است که می گویند سرزمینی وجود ندارد که بتوان اعراب ساکن این ناحیه را بدان منتسب نمود و وابسته دانست که بتوانند از خود مختاری در آن ناحیه برخوردار گردند. و بنابراین قسمت های سواحل غربی رود اردن مانند یهودیه و سامریه باید از اسرائیل جدا شده و به اعراب داده شود.

اعراب از این تقسیم بندی اظهار رضایت نمودند چه پس از این واقعه چندین دولت عرب (نزدیک به ۱۲ کشور) در ناحیه پس از جنگ جهانی اول بوجود آمد و هشت مملکت جدید نیز بعد از جنگ جهانی دوم به آنها اضافه گردید. در مورد ادعای یهودیان موافقت شد با ایجاد دولت اسرائیل در این سرزمین رضایت خاطر یهودیان فراهم گردد و بدین منظور در ۱۹۱۹ هنگامی که سازمان ملل برای به تصویب رساندن تقسیمات بالا و بوجود آمدن این دولتها در این ناحیه تشکیل شد بطور عموم و جهانی تائید گردید که فلسطین شامل اردن و اسرائیل و سواحل غربی رود اردن گردد و اعراب و یهود در مورد ادعاهای ارضی خود با تشکیل جلساتی بایکدیگر به توافق برسد و آنکه یهودیان بعنوان اقلیتی در مملکت مقرر شده بعنوان یک دولت عربی در میان اعراب اقامت و زندگی نمایند. نباید از نظر دور داشت که این اراضی که بدین منظور در نظر گرفته شده برای برقراری دولتهای عربی تعیین گردید صد برابر وسیعتر و وسعدها برابر تر و تمند تراز مختصر ناحیه ای بود که بعنوان «فلسطین» برای قوم یهود در نظر گرفته شد، که بعنوان «خانه ملی یهودیان» این قوم در آن سکونت گزینند. در سال ۱۹۲۲ امپراطوری انگلیس بنا به منافع ملی خود قسمت اعظمی از این ناحیه را که به یهودیان اختصاص داده شده جدا نموده و یک دولت عربی در ناحیه شرق رود اردن به مساحت ۳۵۰۴۶۸ از ۴۶۳۳۹۹ مایل مربع از این قسمت از سرزمین بنام مملکت «اردن» بوجود آورد. دلیل این امر را بدین ترتیب بیان نمودند که قسمت عرب نشین این سرزمین فلسطین برای اقامت اعراب این ناحیه بعنوان آنکه ناحیه شرق رود اردن خانه و مسکن اعراب سواحل شرقی رود اردن می باشد اختصاص داده شده است. خاندان هاشمی



ESHAGHIAN
INSURANCE SERVICES

داشتن بیمه در امریکا،
امری است ضروری

شرط انتخاب بیمه صحیح، برنامه درست و برخورداری
از سرویس پس از فروش است

دفتر خدمات بیمه اسحقیان
مشاور و راهنمای صدیق شما

21041 BURBANK BLVD. SUITE 200
P.O. Box 4049
WOODLAND HILLS, CA 91365-4049
(818) 704-5888

Nahid
ناهید



متخصص در رنگ، مش، فر، میزانیلی،
آرایش صورت
و کوب بامتد و بدل ساسون

آرایشگاه آنتونیو
نشانی: ۱۲۶۷ وست وود بلوار -
یک بلاک جنوب ویشر
(۲۱۳) ۴۷۷-۲۲۵۵

CATERING

کیتترینگ کاشر
بامدیریت جک بروخیم

سازمان تدارک غذا و پذیرائی

برای جشن ها و میهمانی های شما در هر مکان

تهیه کباب و جوجه کباب داغ در حضور خودتان برای میهمانی های شما

تلفن: ۳۹۵-۵۵۹۶ (۲۱۳)

بررداری نمایندند. این هجوم مهاجرین عرب به این سرزمین به اندازه ای رسید که دیگر کسی قادر نبود بتواند فلسطینی زاده شده در این سرزمین را از تازه واردین تمیز دهد و مشخص نماید از این جمعیت عربی که ساکن یهودیه و سامریه هستند کدام از اهالی بومی آن ناحیه می باشند. ولی هیچگاه این ناحیه از فلسطین بعنوان موطن آنها به حساب نیامده و نبوده است. یکی از دلایل مهم ضد صیونیستی اعراب همین بوده است که آنان نتوانسته اند پیشرفتها و کارهای انجام شده توسط یهودیان را پذیرا بوده و هضم نمایند. هیچ چیز بهتر از حقیقت گوئی و واقع بینی نیست. ده سال متوالی رهبران صیونیست اصول همکاری و همزیستی اعراب و اسرائیل را در این سرزمین بیان نمودند و صدها قدم برای برقراری صلح و سازش و برقراری آرامش در این ناحیه برداشتند تا حسن تفاهم و مذاکرات صلح جو یانه در این ناحیه آغاز گردد. از ابتدای بوجود آمدن دولت اسرائیل زعمای این قوم سعی و کوشش نمودند که دوستی و همزیستی مسالمت آمیز و حسن تفاهم و همکاری بین اعراب و یهودیان برقرار سازند و در جهت بهره برداری و انتفاع بایکدیگر همکاری نمایند ولی اعراب با صدور حکم جهاد، جنگ، ورد پیشنهادات اسرائیلی ها قدم برداشتند و جواب گفتند و همواره در رد موجودیت و عدم قبولیت واقعیت امر در «موجودیت دولت اسرائیل» پافشاری نمودند. و این همان نکته ای بود که به موقع پرزیدنت سادات در مورد مسائل خاور میانه متوجه گردید و در رفع این بن بست شجاعانه اقدام نمود. او به قبول موجودیت دولت اسرائیل صحنه گذاشت و در استقلال و آزادی و تساوی حقوق ملی آنان را مورد تأیید قرارداد. این یگانه اصل شناسائی دولت اسرائیل در دنیای عرب می باشد که قادر است عامل برقراری صلح در خاور میانه گردد. بدون قدم گذاردن در این راه همواره رنج و درد و بدبختی و بی سامانی در این ناحیه مخصوص خاور میانه وجود خواهد داشت و جنگ و مبارزه از این ناحیه رخت بر نخواهد بست. اسرائیل بارها آمادگی خود را برای سازش و گذشتهای فراوانی برای دسترسی به صلح نشان داده است. مادر انتظار آنیم که از طرف دول عرب نیز چنین صمیمیتی نشان داده شود تا بتوان به مشکل خاور میانه سروصورتی داد تا صلح دائم برقرار شود.

امور حسابداری و مالیاتی خود را

به اشخاص متخصص **CPA** و با تجربه بسپارید

مؤسسه حسابداری و مشاوره مالی

الیاس عزیز لاوی CPA

عضو انجمن های حسابداری رسمی **CPA** کالیفرنیا و امریکا

عضو انجمن حسابداران خبره انگلستان **FCA**

دارای ۱۸ سال تجربه در امور حسابداری و مالیاتی

- تهیه و تنظیم اظهارنامه مالیاتی (افراد - شرکتهای سهامی و تضامنی - تراست ها)
- تهیه و تنظیم اظهارنامه مالیاتی هدیه (Gift Tax Return) و مالیات بر ارث (Estate Tax Return)
- مشاوره در امور مالیاتی جهت کاهش بدهی مالیاتی، برنامه ریزی مالیاتی و ارزبایی Tax Shelter
- تهیه صورت محاسبه افزایش اجاره و هزینه های مربوط به ساختمان های تجاری و شایپنگ سنتر (C.P.I. and Pass Through Expenses)
- تهیه صورتهای مالی (Financial Statements) جهت اخذ وام از بانک ها و مؤسسات اعتباری
- طرح، تنظیم و سرپرستی سیستم های حسابداری مالی و حسابداری قیمت تمام شده
- مشاوره در امور سرمایه گذاری جهت خرید و فروش مؤسسات تجاری از قبیل کارخانجات، مؤسسات خدماتی، مغازه های خرده فروشی و عمده فروشی، صادرات و واردات
- مشاوره در امور مربوط به حسابرسی مالیاتی I.R.S. Audit و ادعای خسارت از شرکت های بیمه

ELIAS AZIZ-LAVI
CERTIFIED PUBLIC ACCOUNTANT

8907 WILSHIRE BLVD., SUITE 301
BEVERLY HILLS, CA 90211

(213) 657-8378

(213) 657-8921

«جنگی که در پایان آن پنج هزار تلفات برای مادربر خواهد داشت.» و پس از مکث کوتاهی به صحبت خود ادامه داد و گفت: «ولی چنانچه نتیجه منفی باشد، آن موقع ماهستیم که جنگ را بر ضد اعراب شروع خواهیم کرد.»

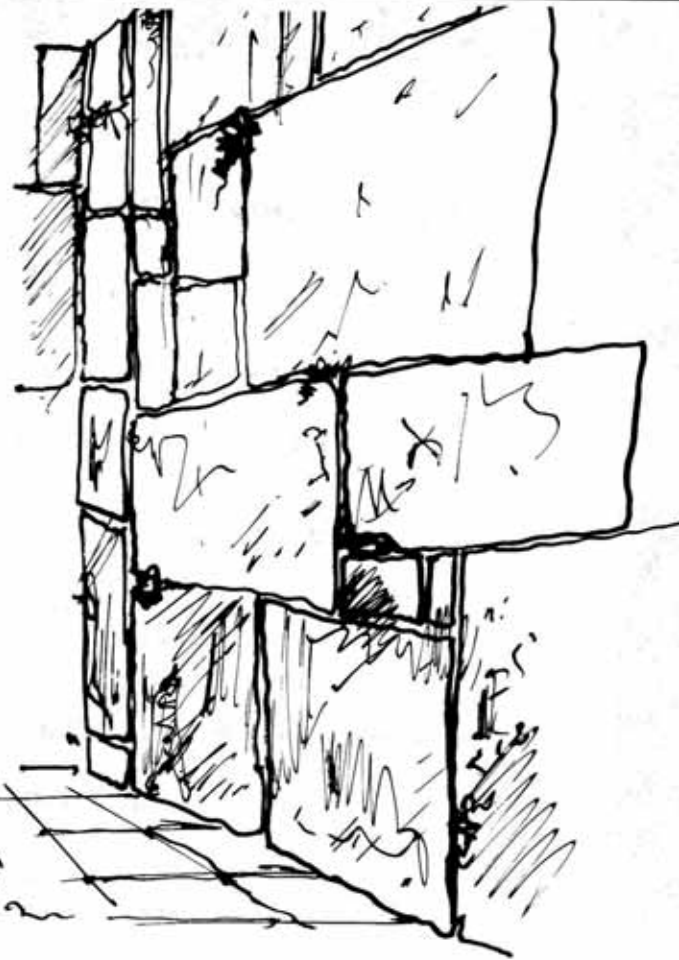
سکوت فضای اتاق را فرا گرفته بود که صدای رادیو شروع رای گیری را اعلام داشت. در این موقع اسحق با کمال خونسردی و آرامش خیال دست خود را دراز کرد و بطری و دکارا پیش کشید و یک لیوان از آن را پر کرده بلند کرد و درحالی که کمی متبسم ولی مغموم به نظر می رسید گفت: «رفقا و دوستان عزیز همه به سلامتی این رای گیری و تعیین سرنوشت جام های خود را پر کنید و بنوشید.»

در اتاق مرکز گیرنده و فرستنده رادیو فلسطین اخبار را از تمام کشورها گرفته و پس از این که روی ماشین تله تایپ تنظیم و تکمیل می کردند برای پخش حاضر می شد. یک رونوشت از خبرها را یک نفر متصدی یهودی با عجله در استودیوی فرستنده به زبان عبری تحویل می داد. یک نفر عرب نیز بنوبه خود یک چنین کاری را به عهده داشت تا خبرها را به استودیوی یهودیان قرارداد است برساند. در آنجا حازم نویسی منتظر بود تا اخبار را به زبان عربی برگردانده پخش کند. او نیز با هیجان مترصد دریافت خبر برای گیری بود و درحالی که داشت فکر می کرد آیا پایان کار چه خواهد شد ناگهان ورقه ای حاوی اخبار تازه روی میز او قرار گرفت.

نویسی مشغول ترجمه آن بود که دفعتاً فشاری ناگهانی مغزش را در بر گرفت و خودش را متشنج ساخت. خبر این بود: «مجمع سازمان ملل با ۳۳ رای موافق و ۱۳ رای مخالف و ۱۰ رای ممتنع تفکیک و تقسیم سرزمین فلسطین را تصویب کرد.»

باشنیدن این خبر، پرده ای تیره جلو چشمانش را گرفت از محوطه خارج فریاد شادی و هلهله همکاران یهودی خود را شنید و بکلی افکارش از هم گسیخت.

ایسرائل رزنبلات به منظره بیرون اتاق خیره شده بود. ارک و قلعه سلیمان، برج داود، دیوارهای قدیمی شهر اورشلیم، گنبد های کلیساها و کنیساها و مناره های باریک و مرتفع مساجد همه در روشنائی



ای اورشلیم بر تو چه گذشت

ترجمه: نعمت اله شکیب

فصل دوم

در صدر مجلس پشت میز شخصی باسرتاس و چهره ای مصمم قرار گرفته بود. این شخص معامله گر آثار هنری، روزنامه نگار و بالاخره کشتی گیر در نمایشات سیرک بود هر چند در هیچ یک از این رشته های مزبور مهارت کامل نداشت با این حال مورد تحسین و تمجید رفقایش و هم چنین پلیس انگلیس بود و همگی او را شخصی فهمیده و کاردان و زرنگ می شناختند. نام وی اسحق ساده و پیشوای روحانی حزب هگانا و مؤسس نیروی ضربتی پالماخ بود.

اسحق ساده نیروی ضربتی پالماخ را بر مبنای مکتب فکری سوسیالیستی بصورت

یک نیروی نظامی بدون انضباط و یژه و با این مرام که «قبل از اینکه کشته شوی دشمن را بکش»، تربیت کرده بود.

درحالی که همه افراد حاضر گوش به زنگ خبرهای تازه بودند یکی از حاضرین از اسحق پرسید آیا شما نتیجه این رای گیری که تازه شروع شده است را چه پیش بینی می کنید؟ او موقر و باتامل بدون اینکه اثری از خوش باوری در سیمایش مشاهده شود در جواب گفت: «برای من اهمیتی ندارد چون اگر نتیجه به نفع ما باشد اعراب جنگ را بر ضد ما شروع خواهند کرد». و درحالی که هم قطارانش را از نظر می گذرانید گفت:



خیابان کریستین بهنگام جنگ جهانی دوم



خیابان کریستین در سال ۱۹۸۲

است که سالها بطول می انجامد، و نسل های زیادی روی صلح ران خواهند دید.»

همانطور که پاریس در شب رهائی از زیر سلطه نازیها و لندن و نیویورک در روز پایان جنگ جهانی دوم بشادمانی پرداختند یهودیان اورشلیم نیز به پایکوبی پرداخته بودند.

یهودیت چنین شادمانی را در طول تاریخ طولانیست بخاطر نداشت. اکنون ناگهان پایان دوهزار و اندی سال در بدری و ناسامانی نزدیک شده بود و مردم به رقص و پایکوبی برخاسته بودند.

کارگزار داوید روتچیلد در دفتر کار خود بادونفر از دستیارانش به اخبار رادیو گوش می داد. وقتی نتیجه آراء اعلام گردید ناگهان بی اختیار هر سه نفر شادی کتان به خیابان که هنوز خلوت بود دویدند. وقتی به خیابان کینگ ژرژ رسیدند، به دره خانه ای می رسیدند آنرا می گویدند و فریاد می کشیدند «ماهم کشوری داریم.» دونفر از افسران سازمان دفاعی هگانا مردخای کازیت و زلمان مارت به داخل اتومبیل پریده و درحالی که شوقار می نواختند در کوچه ها و خیابان های اورشلیم به گردش پرداختند. در همه جا

گلدن مبر هنوز در اتاق نشیمن خود نشسته و کاغذی که روی آن یادداشت می کرد را روی زانو داشت. کلماتی که زنی که برای یک چنین لحظه ای متحمل حداکثر زحمت شده بود اکنون قادر نبود حروف و اعداد را تشخیص دهد چون به مجردی که آخرین خبر را از رادیو شنید و اهمیت آن را درک نمود چشمانش پرازاشک شده و بی اختیار شروع به گریستن نمود.

سامی خلیل آموزگار و مربی عرب از روی صندلی خود برخاست، از کتابخانه اش خارج شد، به اتاقی که رادیو در آن قرار داشت آمد، با کوبیدن مثنی محکم رادیو را خاموش کرد و رو به همسرش نموده گفت: «مصیبتی عظیم در حال تکوین است.»

در طرف دیگر شهر اورشلیم در محله اعراب جوانی که نام فامیلی او ناصرالدین حصیبی بود آنچه را که پدرش در همان لحظه گفته بود در فکر خود می سنجید: «این به معنی شروع جنگ است.» این جوان پیش بینی مصیبت باری که فارس الخوری نماینده سوریه در سازمان ملل نموده و از رادیو شنیده بود را نیز بخاطر می آورد. این سیاستمدار سوریه گفته بود: «جنگی طولانی و سخت در پیش

مهتاب مثل مرمرد در برابر او می درخشید و شکوه و جلوه خاصی داشت. ناگهان از یک نقطه مخفی صدائی سکوت فضای خانه را شکست این صدا صدای شوقار بود که شنونده را تکان می داد. همان شاخ گوسفندی که در سه هزار سال پیش یوشع به جای شیپور برای فروریختن حصار اریحا در پیشاپیش قوم بنی اسرائیل بصدای درآورد. با شنیدن صدای این شیپور، روزنیلات کلمات پرمعنی دعائی که در روز کیپور خوانده می شود را بخاطر آورد: «پروردگارا سرانجام شوقار ندای آزادی ملت یهود را سرداد.» این صدای هیجان انگیز و ندای لرزش آوراز کلیه کنیسه های شهر به آسمان بلند بود و وطنین هیجان انگیز آن در ظلمت شب گوئی این حقیقت را تکرار می کرد که فریادی که در ۳۵ قرن پیش کشیده شده بود تا امشب امتداد یافت و بوسیله امواج رادیو به سراسر گیتی رسید. در همین لحظه اسرائیل روزنیلات مانند همه اشخاص دیگر در شهر بیت المقدس توجه خود را بسوی مشرق معطوف داشت و به طرف دیوار سنگی که منبع الهام و یادگار تاریخی این همه ایام وقرون گذشته بود ایستاد، و در نهایت خلوص شروع بخواندن دعای شکرگزاری نمود.

به مجردی که این خبر را می شنیدند فوراً چراغ هارا روشن کرده و در و پنجره هارا باز کرده و همه همسایه هارا از چگونگی این خبر خوش باخبر می ساختند و راجع به اهمیت آن به گفتگومی پرداختند. دروهمسایه هاز کوچک و بزرگ بالباس خواب و کفش دمپائی به کوچه وخیابان هجوم آورده و دفعتاً همه جاز انبوه جمعیت پرشد. در مرحله بن یهودا درگوشه ای آوری اونر بیک دسته از دانشجویان که باعجله ازخیابان می گذشتند برخورد و بانها پیوست و درحالی که می دو میدند مردم ازهرگوشه وکنار به جمع آنها می پیوستند. دراین موقع اتومبیل یک نفر از سربازان انگلیس مأمور حفظ انتظامات جلو آنها را سد کرد و گفت: «آیا نمی دانید نصف شب است.» مردم هم به او جواب می دادند: «مگر نمی دانی اکنون دارای کشوری از خودمان شده ایم.»

صاحبان مغازه های شیرینی فروشی و مشروب فروشی، شیرینی و مشروب به رایگان بین مردم پخش می کردند و مردم شادمان به هوا می پریدند، می رقصیدند و پایکوبی می کردند. شاگردان مدرسه پیشوا و باموهای بلند و تاب داده همراه با پیشوایان و ربانیم به کوچه و خیابان هجوم آورده و گیللاس های مشروب خود را به سلامتی هم می نوشیدند «لخشم».

رانندگان اتوبوس مردم را مجانی سوار می کردند. ساعت دو بعد از نیمه شب مردم مسرور و شادمان به مرکز شهر اورشلیم هجوم آورده بودند. جوانان دست در دست همدیگر سرود «هاتیکوا» می خواندند. در هر گوشه و کنار فریاد هورا و هلله فضا را پر کرده بود. مردم همدیگر را در آغوش کشیده و می بوسیدند و بهم تبریک می گفتند.

این سرور و شادمانی مردم بقدری هیجان انگیز و شادی آفرین بود که حتی بعضی از مأمورین انگلیسی راتحت تاثیر قرار داده بود. قبل از اینکه آفتاب طلوع کند تقریباً کلیه ساکنین یهودی شهر اورشلیم بیدار شده و در این جشن و سرور شرکت بسته بودند. همه کنیساها را باز کرده و عده زیادی دعای شکرگزاری را معمول داشتند. هر کس در این دقایق مسرت بخش به یک نوعی ابراز شادمانی می کرد. در طلوع آفتاب موقعی که شعاع نورانی آفتاب شروع بدرخشیدن می کرد این گفته کتاب مقدس بخاطر زیو

بنیامین رسید: «وشام بود و صبح بود و روز اول» (سفر پیدایش باب اول آیه ۵).

راو بن بن یهودشوا که در روسیه متولد شده بود در حالیکه رقص و پایکوبی مردم را تماشا می کرد بیاد آورد که پیشاهنگانی که در روزهای اول پابسر زمین فلسطین گذاشتند هیچ وقت چنین روزی را پیش بینی نمی کردند. شاید اگر این مردان فداکار از خود نگذشته و فداکاری نمی کردند یک چنین شبی بوجود نمی آمد. یهودیان مطمئن بودند دست خدا در این کار دخالت داشته و این موفقیت را نصیب بنی اسرائیل کرده است.

با وجود این جشن و سرور هنوز بین بعضی از رهبران دینی اختلاف نظر بود. روحانیون قشری معتقدند باید معجزه ای بوقوع بپیوندد تا از جانب خدا وسایلی برای برگشت ملت یهود به مرز و بوم خود فراهم گردد، نه از طریق خراج از مشیت الهی که بدست انسان عملی شده باشد و به این مناسبت زیاد به این پیشآمد دلخوش نبودند. در نظر آنها این واقعه ساخته دست انسان بود، و از این جهت آن را رد می کردند. جوانی دانشجو بنام نتل لارچ که در سازمان دفاعی هگانا سمت افسری داشت به نحو دیگر فکر می کرد. او معتقد بود اعراب در برابر این تظاهرات ساکت و آرام نخواهند نشست و قطعاً عکس العمل هائی از ناحیه آنها خواهد زد. او وقتی می دید رفقا و همکیشان او از خود بیخود شده و رقص و پایکوبی می کنند می گفت رقص کردن برای اشخاص سبک فکر و کم تجربه است.

در کوچه بن یهودا شخصی بلند قامت و معروف متفکر و تنها مشغول قدم زدن بود. او برای این جمعیت انبوه شادمان و هلله کنان زیاد مضطرب بود. تمام ذرات وجود این مرد که نامش العازار سوکنک بود به یک نفر فکر می کرد، کسی که در حدود دو هزار سال پیش روی بلندی های مصادا مرد.

در بعد از ظهر آنروز در مغازه ای عتیقه فروشی نزد یک کلیسای ناتیویتی در بت لحم العازار سوکنک متوجه چند برگ پوست چرمی خیلی کهنه و قدیمی شد وقتی آنها را بدست گرفت هیجانی زائد الوصف تمام وجود او را فرا گرفت چون متوجه شد که آنچه در دست دارد شیشی است گرانها و ذقیمت. این ورقه های پوستی سندی بود که از یک تمدن بسیار قدیم و فراموش شده حکایت می

کرد. با عتیقه فروش عرب قرار گذاشت روز بعد با او تماس گرفته این پوست پاره هارا از او بخرد، لکن بدلیل شلوغی های ایام استقلال تماس با فروشنده عرب فلسطینی میسر نگردید. این پوست پاره های نفیس طومارهای معروفی بود که در قرن بیستم از آثار قدیمی در نزدیکی های بحر المیت کشف گردیده بود.

یهودیان در تمام نقاط فلسطین در این جشن فرخنده شرکت کردند. در تل آو یو اولین شهر بزرگ یهودی در تمام دنیا که تقریباً بایک شهر مدرن اروپائی برابری می کند، در این شب این شهر همانند یکی از شب هائی که در اروپا کارناوال براه می اندازند مردم در جنب و جوش بودند. در کیوتص های اطراف کشور جوان ها برقص برخاسته و مشغول دعا و نماز گردیدند. در قراه و قصبات واقع در ننگو و در سرحدات سوریه در شمال اشخاصی که به پاسداری مشغول بودند نیز مسرور و شادمان شده و خدارا سپاسگذاری می کردند.

در اورشلیم در میدان مقابل ساختمان سنگی قلعه ماندنی قدیمی که ملت یهود از قدیم الایام برای دسترسی به میهنی ملی چشم امید بدان دوخته بود، ساختمانی که یک طرف آن آرائس یهود واقع بود جشنی مفصل برگزار گردید. هنگامی که پرچم سفید و آبی با ستاره داوود را برافراشتند، از جمعیت انبوهی که در میدان گرد آمده بودند غریو شادی و هلله به آسمان بلند بود.

در این هنگام دفعتاً غوغا و همههمه فروکش کرد و همه ساکت شدند. ولی طولی نکشید که موج احساسات و صدای هلله و هورای مردم با ظاهر شدن نیمرخ موقر و قیافه زنی روی ایوان بالای سر آنها به اوج شدت خود رسید و میدان را به لرزه درآورد.

فریاد گلدا شیر بلند شد «ما برای آزادی و رهائی از بندگی بیش از دوهزار سال انتظار کشیدیم، هم اکنون آنرا، آن چیزی که بی اندازه برای ما عزیز و گرانها است، بدست آورده ایم، چیزی که وصف کردنش در قالب کلمات امکان ندارد.» پس از آن صدای او را تشنج و هیجان فرا گرفت. گلدا شیر که دختر نرجاری از اهالی شهر کیف در روسیه بود آنچنان هیجان زده بود که نتوانست به صحبتش ادامه دهد ناچار بدو کلمه مختصر اکتفا کرد و گفت «مزال طوب مزال طوب»، «تبریک، تبریک!»



ROYAL Design Inc.

رویال دیزاین معتبرترین نام
در صنعت مبلمان ایتالیائی
مجدداً قیمت هارا می شکند



جمشید نبوی باسالتها تجربه در واردات مبلمان ایتالیائی
از شما عزیزان دعوت می نماید قبل از خرید هر نوع
مبلمان از جدیدترین مجموعه مبلمان سال ۱۹۸۷
و قیمت های استثنائی مخصوص رویال دیزاین دیدن
فرمائید

یک دست مبل استیل کامل
از ۱۶۵۰ دلار به بالا

مبلمان چرم طبیعی از ۱۵۵۰ دلار به بالا

مبلمان مدرن پارچه ای که جدیداً
وارد شده از ۹۰۰ دلار به بالا

ROYAL Design Inc.

1339 Santa Monica Mall
Santa Monica, CA 90401
(213) 451-0031

تلفن ۴۵۱-۰۰۳۱ (۲۱۳)

رویال دیزاین در ۱۳۳۹ سانتامونیکا مال قدیم
سانتامونیکا

بکتل هشتصد نفر از کارکنان خود را مأمور کرد تا تمام وقت روی طرح های سعودی کار کنند و این کشور را در دهه ۷۰ بصورت بزرگترین منبع خارجی درآمد شرکت در آورند. در سال ۱۹۷۵ بکتل برای نظارت بر اجرای طرح ۹ میلیارد دلاری مجتمع صنایع پتروشیمی جبیل انتخاب شد.

جبیل که در سواحل خلیج فارس در ۴۰ مایلی شمال دهران، قرار دارد یکی از دودهدکده دارای منابع آب بود که می بایستی به یک مرکز صنعتی عظیم تبدیل شود. هزینه های این طرح در جهت افزایش تامینان چهل میلیارد دلار مورد تجدید نظر قرار گرفت. بکتل ۱۵۰۰ نفر آرشیتکت، مهندس و کارشناسان سایر رشته هارا همراه با چهل هزار نفر کارگران عادی در این طرح بکار گمارده بود. دهکده دیگری که از وجود منابع آب برخوردار بود، در ساحل دریای احمر قراردادش و موسوم به یانبو است که در ۲۳۰ مایلی شمال جده قرار دارد. در دهه سالهای ۱۹۶۰ مجموع جمعیت جبیل و یانبو از ۱۵۰۰۰ نفر تجاوز نمی کرد لیکن پیش بینی می شود که تا سال ۲۰۰۰ جمعیت هردو شهر به چهارصد هزار نفر برسد و نبودن زیر بنای صنعتی کشور راز و ابستگی شدید به درآمد نفت نجات دهند.

جبیل در مدت کوتاهی بصورت یک مجتمع گسترده در زمینی به مساحت ۶۶ مایل مربع در خواهد آمد که در آن چهار پالایشگاه، دو کارخانه کود شیمیائی با سرمایه گذاری به میزان ۶۰۰ میلیون دلار، یک مجتمع فولاد و پنج کارخانه پتروشیمی که هزینه تکمیل آنها به ۴ میلیارد دلار می رسد، قرار دارد. شهر همزاد جبیل یعنی یانبو نیز به همین صورت به مرکز صنایع پتروشیمی تبدیل خواهد شد. در سال ۱۹۷۵ شرکت رالف پارسون که مرکز آن در پاسادینا، کالیفرنیا قرار دارد، برای نظارت بر طرح های ساختمانی به میزان ۲۰ میلیارد دلار انتخاب شد. چند شرکت امریکائی دیگر نیز برای ساختن ۷۵۰ مایل خط لوله که گاز مایع و نفت یانبورا به مناطق شرقی کشور انتقال دهد انتخاب شدند.

آرامکو علاوه بر تصدی استخراج ۹۷ درصد نفت خام سعودی در سال ۱۹۷۵ برای اجرای طرحی به مبلغ ۴/۵ میلیارد دلار به منظور جمع آوری گاز و تولید روزانه ۶ میلیارد فوت مکعب گاز انتخاب شد. هزینه های



قسمت ششم

بقلم: استیون امرسون

ترجمه: پیروز

خانواده امریکائی سعود

داستانی از قدرت مالی اعراب
در امریکا

آرامکو در عربستان آنقدر افزایش یافت که شرکت به تدریج به صورت بازوی خرید عربستان در امریکا درآمد. در سال ۱۹۷۶، علاوه بر وارد کردن ۲۸۲۵ تن جرقیل های سنگین، جمع کل سایر واردات آرامکو به ۷۴۰ میلیون دلار رسید که مثلاً اقلامی از قبیل ۲۷۰۰۰ پوند نان شیرینی و ۲۰۸۰۰۰ قوطی سیب زمینی خشک در آن قرار داشت. در سال ۱۹۷۷ خریدهای کنسرسیوم نفت آرامکو به ۲/۶ میلیارد دلار رسید که در همان موقع از بودجه ملی ۷۵ کشور جهان تجاوز می کرد.

مانند حلقه دایره های متحد مرکزی که از انداختن یک سنگ در آب دریاچه ای بوجود می آید، شرکت های امریکائی که حتی با عربستان ارتباط مستقیمی نداشتند از آثار دلارهای نفتی آن کشور برخوردار می شدند. در سراسر امریکا جریان پتrodollar در بخش های مختلف اقتصاد محسوس بود. حتی در شهر «جینت» در پنسیلوانیا که اقتصاد آن دچار کساد بود، شرکت «الیوت» در سال ۱۹۷۶ یک سفارش ۵۰ میلیون دلاری برای تهیه کمپرسورهای گاز دریافت کرد. جمعیت شهر جینت فقط ۱۵۰۰۰ نفر است و الیوت به تنهایی ۴۰ درصد مشاغل صنعتی آن را تأمین می کرد ولی سفارش سعودی باعث شد که شرکت ۵۵۴ کارگر جدید استخدام کند و تازه مرکز دیگری برای روغن کاری و بارگیری کمپرسورهای که به سعودی حمل می شد در نقطه دیگری تأسیس کند.

بازار سعودی بسیاری از شرکت های امریکائی را از بحرانی که اوپک بوجود آورده بود نجات داد و آنها را مجدداً به اوج بهبود اقتصاد رسانید. مثلاً شرکت ساختمانی جونز در کارولینای شمالی از سال ۱۹۳۰ ببعده سفارشات خارجی چندانی نداشت ولی در سال ۱۹۷۶ در اولین مناقصه سعودی برنده شد و ظرف یک سال ونیم میزان قراردادهای آن به ۳۸۵ میلیون دلار رسید.

«جورج ترنر»، معاون مدیر عامل این شرکت که در جلسه آرامکو مورد مصاحبه قرار گرفته بود اظهار داشت که در حال حاضر دارائی های شرکت در عربستان از مجموع دارائی های آن در طول تاریخ شرکت که در کشورهای خارجی وجود داشته بیشتر است و برای اجرای طرح های خود در آن کشور

باشرکت های ۳۷ ایالت امریکا سروکار دارد. تأثیر فزاینده طرح های سعودی بسیار چشمگیر بود. همان شخص در مصاحبه خود گفته بود که به استثنای سیمان و بعضی از انواع آهن تمام لوازم مورد نیاز برای قراردادهای ساختمانی آن در عربستان باید از خارج وارد شود.

یک شرکت دیگر امریکائی بنام سی.آر.اس. دیزاین نیز چنین وضعی را پیدا کرده بود. مدیر این شرکت به یکی از مجلات تگزاس گفته بود که تمام شرکت های مهندسی آرشیکتک امریکا در سالهای ۱۹۷۴ و ۱۹۷۵ از کساد ناشی از بحران انرژی رنج می بردند ولی شرکت سی.آر.اس. را باید از این قاعده مستثنی دانست زیرا تا سال ۱۹۷۷ آنقدر کارهای سعودی به این شرکت داده شده بود که درآمد ناخالص آن از همه شرکت های معماری امریکا فزونی یافته و تعداد کارکنان آن از ۲۵۰ نفر در چند سال پیش به ۷۰۰ نفر رسیده بود.

اولین طرحی که سی.آر.اس. در سعودی اجرا کرد در دهه سالهای ۶۰ بود که قراردادی به میزان ۵۰ میلیون دلار از طریق آرامکو برای ساختمان دانشکده نفت در دهران به آن واگذار شده بود. بواسطه نتیجه کار شرکت در دانشکده نفت، طرحهای جدیدی در تهیه نقشه جاده های جدید، خانه سازی و مدارس به آن واگذار شد که از آن جمله طرح ۳/۴ میلیارد دلاری دانشگاه ریاضی را می توان نام برد که سی.آر.اس. این طرح را با همکاری چهار شرکت مهندس مشاور دیگر انجام داده است. تخمین زده می شود که مجموع کارهای شرکت در سعودی و دو کشور دیگر خلیج فارس از ۶ میلیارد دلار تجاوز کرده است و سودآوری شرکت بحدی رسید که غیث فرعون سرمایه گذار معروف عرب ۲۰ درصد سهام شرکت را به مبلغ ۵/۵ میلیون دلار خریداری کرد.

برای مقاطعه کاران طرح های نظامی، اشتباهی بازار خاورمیانه سیری ناپذیر بود. افزایش قدرت نظامی سعودی بصورت یک آرزوی ملی درآمده بود. بودجه نظامی سعودی از ۲/۸ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۳ به ۱۰/۳ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۸ افزایش یافته بود و امریکا اجازه داد و یاب بهتر بگوئیم آن کشور را به خرید اسلحه و مهماتی بمراتب بیش از حد ظرفیت آن تشویق کرد. اگر چه

فروش نامحدود سلاح در اجرای نظریه بوجود آوردن «ستونهای دوگانه» شامل ایران و سعودی منطقی بنظر می آید و هدف از تأسیس این ستونهای دوگانه دفاع منطقه بوسیله آن دو کشور بود، ولی دلیل واقعی برای فروش این همه اسلحه باز یابی دلارهای نفتی در اقتصاد امریکا بود. بسیاری از مقامات سعودی و دلالات این کشور که تحت تأثیر جاذبه رشوه های کلان شرکتهای اسلحه سازی امریکائی قرار گرفته بودند بصورت مشتریان غیر قابل کنترل خرید سلاحهای نظامی درآمدند. در این میان وزارت دفاع نیز برای کاستن از قیمت تمام شده سلاحهای خود افزایش فروش را تشویق می کرد و انگیزه رقابت با ایران که می خواست بصورت تنها ابرقدرت منطقه درآید بیشتر سعودی را به طرف سفارشات اسلحه می راند.

بودجه دفاعی سعودی با ارتشی به تعداد ۴۷۰۰۰ نفر چنان افزایش یافت که در سال ۱۹۸۰، ششمین بودجه دفاعی جهان را پس از امریکا، شوروی، بریتانیا، آلمان و چین تشکیل می داد. ایران نیز تحت رهبری خودبزرگ بینانه محمد رضا شاه پهلوی میلیاردها دلار تانک، هواپیماهای جنگی و سایر تجهیزات نظامی خریداری می نمود. در واقع بین سالهای ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۸ امریکا معادل ۱۴ میلیارد دلار جنگ افزارهای نظامی، وسائل ساختمانی و خدمات لازم به ایران فروخت که موجب بوجود آمدن بی ثباتی در آن کشور شد و سرانجام منجر به نابودی رژیم شاه گردید. از سال ۱۹۴۰ و تا اوایل دهه ۵۰ که کشورهای اروپائی تصمیم به تجدید سلاح های خود گرفتند، کارخانه های اسلحه سازی امریکا چنین رونقی را بیاد نمی آورند. بین سالهای ۱۹۷۴ و ۱۹۷۸ تولید کنندگان سلاحهای امریکائی و مقاطعه کاران و سازندگان مواد نظامی این کشور تنها ۱۵ میلیارد دلار به عربستان فروش کرده بودند. و تا سال ۱۹۸۴ این کشور بصورت بزرگترین خریدار کالاها و نظامی امریکا درآمده بود و در طول ۱۰ سال مبلغ ۴۲ میلیارد دلار به چنین مصارفی اختصاص داده شد.

«لیتون اینداستریز» که بیشتر امریکائیان از طریق وسائل الکترونیک آتشخانه های خود با آن آشنا هستند قراردادی به مبلغ ۱/۶ میلیارد دلار امضا کرده بود که به موجب آن سیستم مخابرات نظامی را برای نیروی هوائی



شیخ جابر



پرنس سلطان

آن کشور تأسیس کند. اچ. بی. اچ. یک کنسرسیوم مرکب از شرکت هلیکوپترسازی هیوز، شرکت بندیکس وهولمز و نارور قراردادی به مبلغ ۶۷۱/۲ میلیون دلار دریافت کرده بود که ظرف سه سال نیروی دریائی عربستان را توسعه دهد. هم چنین شرکت های دیگر برای ترتیب گارد ملی و بوجود آوردن یک شرکت نظامی قراردادهای چشم گیری دریافت کردند.

شرکت «رای ثون» قراردادی برای تهیه موشکهای هاوک امضا کرده بود که برابر ۲۶۰ میلیون دلار بود. شرکت نورتروپ برای تأمین نیروی انسانی ونگاهداری هواپیمای اف - ۵ که به مبلغ ۷۵۰ میلیون دلار به عربستان فروخته شده بود، قراردادی به مبلغ ۱/۸ میلیارد دلار دریافت کرد.

مسافرت امریکائیان به عربستان و سایر کشورهای نفت خیز به تعداد بی سابقه ای افزایش یافته بود. شرکت پان امریکن گزارش می داد که در سال ۱۹۷۴ تعداد مسافران خاورمیانه ۱۹/۳ درصد افزایش یافته است. شرکت هواپیمائی ملی عربستان رشدی به میزان ۲۰۰ درصد در تعداد مسافران خود بدست آورده بود و شعبات جدیدی در بعضی از شهرهای امریکا تأسیس کرده بود. شرکت هائی که سالانه تا ۵ میلیون دلار هزینه مسافرت کارکنان خود را به خاورمیانه پرداخت می کردند کم نبودند.

سازمان های قدرتمندی مانند اطاق صنایع امریکا، هیأت های متعددی را به خاورمیانه روانه نمود واز همان ابتدا کمیسونی را بوجود آورد تاچگونگی بازیابی دلارهای نفتی را مورد بررسی قرار دهد. حتی پاره ای از سازمان های قانونگذاری امریکا مانند مجلس نمایندگان داکوتای شمالی قانونی را به تصویب رساند که مبادلات بازرگانی با عربستان را تشویق واعزام هیأت های بازرگانی را به آن کشور مجاز شناخت.

اعلام اعطای قراردادهای بزرگ به شرکت های امریکائی بصورت یک کارعادی روزانه درآمده بود. یک شرکت مسئول حمل و نقل زباله درشیکاگو قراردادی به مبلغ ۳۴۳ میلیون دلار برای اجرای خدمات بهداشتی شهر ریاض دریافت کرد. یک شرکت مقیم «مینسوتا» قرارداد چندین میلیون دلاری برای تأسیس کارخانه های آردسازی امضا کرد. شرکت جنرال موتورز اجازه یافت

که یک کارخانه مونتاژ اتومبیل های شورلت را به ظرفیت سالانه ۸۰۰۰ اتومبیل تأسیس کند. یک شرکت فرعی پان امریکن قراردادی به مبلغ ۱۰۰ میلیون دلار دریافت کرد که چند هتل در ریاض و دیگر شهرهای خلیج فارس احداث کند. شرکت های اینترنشنال، شرایتون، هالیدی این، هایات، هیلتون، و ماریوت قراردادهای چند صد میلیون دلاری امضا کردند. شرکت های ساختمانی، برق و تأسیس نمایشگاه های تجارتنی نیز قراردادهای نان و آب داری دریافت کردند. حتی شرکت یونایتد پرس از دلارهای نفتی بی نصیب نماند. این شرکت خبری بصورت مشاور یک شرکت نروژی که بخدمت خبرگزاری عربستان درآمده بود انتخاب شد. ارتباطات مالی منحصر به صادرات کالاها وخدمات امریکائی به عربستان نبود. شرکت های عظیم امریکائی موفق شدند از مازاد دلارهای نفتی عربستان تا میزان دهها میلیارد دلار متمتع شوند. ای. تی. اند تی. ۶۵۰ میلیون دلار از آژانس پولی عربستان وام دریافت کرد. آی. بی. ام. ۳۰۰ میلیون دلار، یو. اس. استیل ۲۰۰ میلیون دلار و کرایسلر ۱۰۰ میلیون دلار از بانک های عربستان دریافت نمودند. ظرف چند سال میزان وامهای اعطائی به شرکت های امریکائی از منابع سعودی به ۱۳ میلیارد دلار رسید.

امریکا در سالهای ۱۹۷۴ و ۱۹۷۵ در بحران اقتصادی پدیده داری فرورفته بود که شهرت آن فقط در بحران سالهای ۳۰ سابقه داشت. ۶۰۰ درصد افزایش قیمت نفت که موجب بوجود آمدن تورم به میزان ۱۰ درصد شده بود و بعد از جنگ جهانی دوم بالاترین میزان رانشان می داد، نرخ بیکاری به میزان ۸/۵ درصد که ۸ میلیون امریکائی

را در بر می گرفت واز سال ۱۹۴۱ به بعد سابقه نداشت، کاهش شدید تولید ناخالص ملی، افزایش هزینه واردات نفت به میزان ۳۰۰ درصد که از ۷ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۳ به ۲۳/۴ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۴ رسیده بود مشخصات این بحران را تشکیل می داد. تولیدات کارخانه ای به مدت ۲۱ ماه متوالی رو به کاهش نهاد وجمعاً ۱۳ درصد از آن کاسته شد.

دوران رشد اقتصادی نامحدود که از جمله آرزوهای بزرگ امریکائیان بود ناگهان بحال توقف درآمده بود. سعودی و سایر کشورهای نفت خیز که اشتباهی سیرناپذیری برای مصرف پولهای خود پیدا کرده بودند به موقع وارد صحنه شدند. همین کشورها موجب بوجود آمدن بحران اقتصادی امریکا شده بودند. از سال ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۸ کشورهای عرب بازارهای وسیعی را برای صادرکنندگان امریکائی تشکیل می دادند. رشد بازار سعودی به تنهایی به ۱۰۰۰ درصد رسید. ۲۰۰ شرکت امریکائی شعبات خود را در آن کشور افتتاح کردند، سی هزار امریکائی در عربستان زندگی می کردند و بازار آن کشور موجب بوجود آمدن آن سیصد هزار شغل جدید در امریکا شد.

اماصنعتی کردن عربستان بدون بوجود آوردن یک دستور کار سیاسی برای شرکای بازرگانی آن کشور نمی توانست پیشرفت کند. همانطور که ملک خالد از مدیران آرامکو انتظار همیاری داشت، سایر دوستان تجارتنی آن کشور نیز می بایستی همکاری ووفاداری خود را ابراز کنند و بهار ۱۹۷۵ یک دوران بحرانی را پیش آورد که طی آن عربستان به صاحبان صنایع وجامعه امریکا راه وروش این همیاری را نشان داد.

خدمات بیمه بیژن نهائی

تلفن ۵۲۰۰-۲۷۶-۲۱۳



BIJAN NAHAI INSURANCE SERVICES

9665 Wilshire Blvd., Suite 300
Beverly Hills, CA 90212
(213) 276-5200

خدمات بیمه ای بهروز میمند

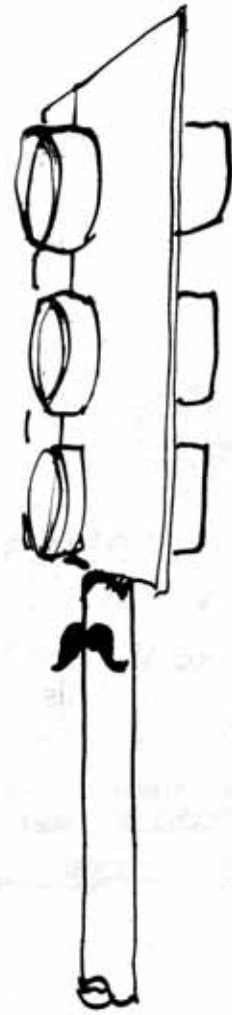
مشاور در کلیه امور بیمه

نماینده بزرگترین شرکت های بیمه در امریکا

اگر بفر خرید بیمه عمر جهت آتیه خانواده خود هستید
اگر بهره بیشتر از پس انداز بانکی از پولتان انتظار دارید
اگر می خواهید بهره پول از مالیات معاف باشد
با ما مشورت کنید

شما می توانید حق بیمه پرداختی را پس گرفته و فقط با پرداخت بهره آن
تا آخر عمر بیمه داشته باشید

۸۹۰۹ المپیک بلوارد - بوری هیلز - تلفن ۷۲۲۷-۶۵۷-۲۱۳



«اندیشه های پشت چراغ قرمز»

نوشته: ص. ابراهیمی

شرقی - غربی به جنوبی - شمالی تغییر دهم. چنین نیز کردم. حدستان کاملاً درست است، بازهم قرمز شد.

سالهاست که من باین چراغ دوست شده ام - مثل دوستی که با سایر بدبختی هایم دارم. عصرکه به او می رسم، سلامش می کنم، برایش اسم گذاشته ام - نمی شود همیشه چراغ صدایش زد. اسمش را گذاشته ام: «تیران بخت». اسم قشنگی است: تیری که نشانه ای است از بخت و اقبال تیره من! «الف» و «نون» راهم آن وسط جاداده ام که شکل اسامی شاهنامه شود. و چون کسی جز من و او خیر از این اسم ندارد، بنابراین خیال هردومان از اینکه استادان بسیار فراوان شعر و ادب و دستور زبان فارسی به این ترکیب من درآوردی ایراد بگیرند راحت است. گفتگوهای ما از این دست است:

من: سلام تیران بخت، چه خبر؟

تیران: سلام به روی اخموت. ای بدنیستم. ببینم، انگار این روزها دیگه دست از شیطونی برداشتی، دیگه نمیخواهی از دست من دربری. گاهگداری با ما بازی میکردی، سعی میکردی این ور و اون ور بری بلکه به چراغ قرمز نخوری. انگار تسلیم نشدی، هان؟ اشکال تو اینست که زندگی را خیلی جدی میگیری. زندگی همه اش بازیست. آگه سدهائی چون من رو به بازی نگیری، نتیجه ای جز اوقات تلخی برات

دوشنبه

رانندگی مانند جریان زندگی است و چهارراه ها بسان واقعیت های آن. در مسیری که من بخانه میروم، چراغ راهنمایی آخرین چهارراه همیشه بامن سرنامازگاری دارد. درست مثل همه راه هائی که در زندگی رفته ام. هر وقت به آن می رسم سرخ می شود.

روزهای اول دهن کجی این دستور دهنده مکانیکی چندان جلب توجه نمی کرد. اما مدتی که گذشت، مایه اوقات تلخی شد. پس از راندن در یک مسیر طولانی، می خواهی خودت را تندبه خانه برسانی، لباس هایت را بکنی و آبی به صورت بزنی و نفسی تازه کنی؛ داری توی فکرت استکان آبجوی خنک یا یک قاچ هندوانه را تجسم می کنی که این گرز رستم چشمک زنان بتو فرمان ایست می دهد.

پس از مدتی که این راه بند همیشگی این بلا را برسم آورد، با خود به محاسبه پرداختم که چطور ممکن است که این چراغ اینقدر بمن حساس باشد. گفتم نکنند سیستم هماهنگ کننده آن با چراغ قبلی اینگونه است که باتوجه به سرعت اتومبیل من و فاصله مورد بحث، هردفعه بمن که می رسد قرمز می شود. دیدم نه، چون چراغ قبلی صدها متر دورتر از این چراغ است و نمی تواند باین یکی هماهنگ شده باشد. بهترین کار این بود که قبل از اینکه به این مانع برسم، مسیرم را از

نخواهد داشت.

من: تیران خان، ماقط احوالت رو پرسیدیم. عصری خسته و مرده از کار برگشتم که تو برام وعظ کنی! جواب حالت چطوره شد یک سخنرانی فلسفی؟

تیران: ماصبح تاشب مثل دسته بیل اینجا گوشه خیابون واساده ایسم، یکی نیست باهش دوکلمه حرف بزیم، باتوهم که حرف میزنیم، میزنی تو ذوقمون. واله حال تعریفی نداره. صبحی سیستم کامپیوتری مون قطع شد، چراغها کار نمیکرد، این تکنیسین بی انصاف اومد گذاشتمون روی چشمک زن نارنجی. تونمیری چهار ساعت ونیم چشمک زده ام، کله ام داره می ترکه.

من: همین؟ غم سرکار اینه که چشمک زدی؟

تیران: اگر مردی خودت واسایک ربع پشت سرهم چشمک بزنی اونوقت می فهمی من چی میگم.

حالا شما می پرسید که چطور ممکن است یک چراغ قرمز اینهمه طول بکشد که من اینقدر فرصت حرف زدن داشته باشم؟ جواب این است که در شهری که چراغ راهنمایی با آدم حرف بزندی، طبعاً زمان هم کش میآید. پاسخ عاقلانه تر اینکه، تیران بخت یکی نیست؛ سر راه مسیر من (همانطور که عرض شد مثل زندگی پرفراز و نشیب من) تیران بختان فراوانند. من باهمه آنها حرف میزنم وهمه را میگذارم به حساب یکی.

کی گفته نمی شود تخیلات مالیخولیائی رابه منطق آبیکی پیوند زد؟

سه شنبه

هر چند دومین روز هفته است، ولی از نظر من (و تا آنجا که من خبردارم، اغلب ایرانیان) کمر هفته شکسته است. هیچ دقت کرده اید که با وجود اینکه در این غربت به آدم چندان خوش نمی گذرد، معهذرا زمان مثل برق می گذرد؟ چرا؟ من به این موضوع خیلی فکر کرده ام. شاید شمانیز. اول شما بفهمید به چه نتیجه ای رسیده اید تا بنده هم عرض کنم. من اول بگویم؟ چشم!

اولاً در ایران، هفته از شنبه شروع میشد (حالا بگذریم که یهودیان غیراداری بیشترشان شنبه هاراهم کار نمی کردند). اداری ها پنجشنبه و جمعه تعطیل بودند، بنابراین عصر سه شنبه که میشد فقط یکروز کاری به آخر هفته مانده بود و حالا هم ماباخیالهای خوش آن دوران هفته هارا تندوتند پشت سر می گذاریم.

عصر سه شنبه است و توی اتومبیل نشسته ام - کنارم هم تیران بخت ایستاده و بازهم بنده باایشان مشغول یکی به دو کردن:

تیران: هی توی این خواب و خیالها باش وهی باخودت توی گذشته سیروسبیاحت کن. ناشکری هم حدی داره مرد! چقدر برای این چندروز زندگی حرص وجوش میزنی. برو خدا را صد هزار بار شکر کن که خودت و خانواده ات سالمید و خداوند روزی شمارا میرسونه.

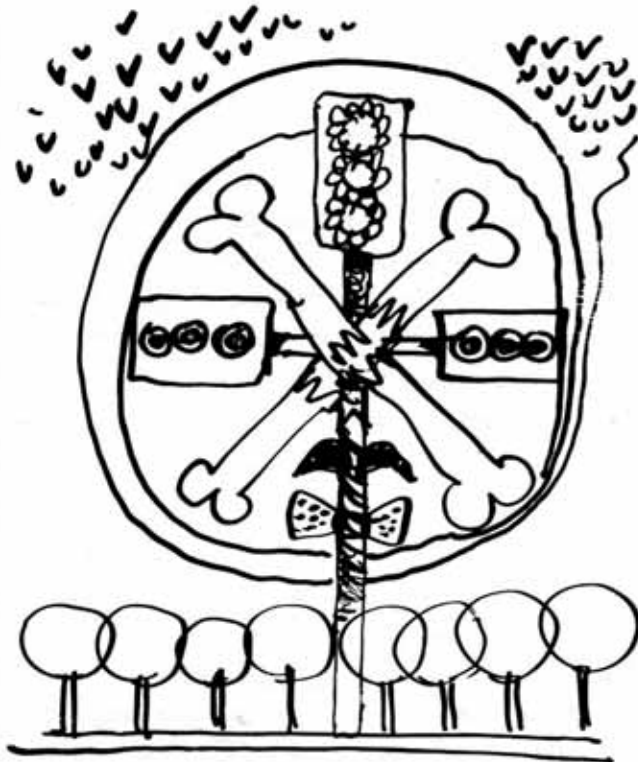
من: حالا خیلی زندگی مشعشی داریم که بشکن بالا بنده از هم بکنیم.

تیران: واله از این بدتر هم میتونه باشه.

من: مثلاً چطوری؟

تیران: اینطوری...

و یکمرتبه اتومبیل من روی آسمان بلندشد و وسط چهارراه خورد زمین. می فرمائید چه شد؟ هیچی. تیران عصبانی شد. برای یک آن چراغ قرمز را سبز کرد و دوباره قرمز. ماشین عقبی راه افتاد و کوبید پشت ماشین من. شانس آوردم وسط چهارراه ماشین نبود. چند لحظه درحالت شوک بودم و بعد بادست و پای لرزان از اتومبیل پریدم بیرون. رفتم سراغ تیران بخت بالگد خواباندم توی پهلویش و هرچه از دهنم در میآمد باو گفتم. راننده ماشین عقبی که از وحشت سو شدن آمده بود بیند چه بسر من آمده، از اینکه من دارم باتیر چراغ راهنمایی دعا می کنم، از حیرت خشکش زده بود.



چهارشنبه

توی بیمارستان افتاده ام. استخوان ترقوه ام ترک برداشته، استخوان ساق پای راستم شکسته (همان پائی که با آن به تیران بخت لگد زدم)، دوسه تا از دنده هایم موبرداشته و ازهمه بدتر گردنم بشدت پیچ خورده و آزارم می دهد.

دیروز عصر، پس از تصادف، قشقری پیاشد. چهارراه بند آمد، آمبولانس رسید، بنده را گذاشتند روی برانکار. راننده ماشینی که بمن زده بود، جلو پلیس، داد و بیداد راه انداخته بود که: «این آقا مواد مخدر زده ونشئه است. البته ممکن است دیوانه هم باشد. چون کدام آدم عاقلی باتیر چراغ راهنمایی دعا میکند؟». من، همینطور که روی برانکار دراز کشیده بودم، تیران بخت را دیدم که دارد به فهقه می خندد. خطاب به تیران بخت فریاد زدم:

«یک بابائی ازت در بیارم که بخواب هم ندیده باشی.»

تیران بخت خندید، پلیس راهنمایی جدل مرابا چراغ راهنمایی مشاهده کرد و توی دفترچه اش چیزی یادداشت کرد. در آمبولانس رابستند و پرستار سبیل کلفتی نقاب اکسیژن را گذاشت روی بینی بنده.

عمده قسمت های بدنم رایا گچ گرفته اند، یا کبود شده و یا باند پیچی کرده اند. زیرا اثر آمپول مسکن خیلی قوی که بمن تزریق کرده اند، بیهوش افتاده ام. همسرم، بالای سرم ایستاده و باژیل، دخترخاله اش هر دو باهم در آن واحد گفتگومی کنند. این دو تا همیشه اینطوری هستند. یکبار از آنها پرسیدم: چرا شما هردوتان باهم حرف میزنید؟ و پاسخ شنیدم که: «دو نفر که باهم حرف می زنند باید باهم حرف بزنند نه جدا جدا!» اکنون که شما باشیوه استدلال حضرت سرکار خانم بنده آشنائی حاصل فرمودید، بدنیت بخشی از مکالمات ایشان را باژیل خانم که من حین خواب افیونی خودم شنیدم، برایتان بازگو کنم. عیال، که تصور میکردند بنده خوابم برده و متوجه نیستم ایشان چه میگویند، فرمودند:

«نیست! حواش جمع نیست! چی بگم ژیلجون؟ بیست و هشت سال وشش ماه و پونزده روزه با این مرد سرکردم، هر روزش یک گرفتاری بوده. تراخدا به کسی کاریت نباشه - دختر داریم پس فردا کسی سراغ بچه هامون نمیداد - اما مثل اینکه بالاخونش تکون خورده. همه اش باخودش حرف میزنه. تازگی بادر و دیوار هم حرف میزنه. پلیسه می گفت بعد از تصادف باتیر چراغ راهنمایی حرف زده و بعدش هم بهش لگد زده.»

وژیل خانم پاسخ دادند:

«نه بابا، به دلت بدنیار. این غربت وامونده همه را جنی کرده. عوض این فکر، برو یک وکیل خوب بگیر که سوکنه، یک پول پله ای گیرتون بیاد.»

پنجشنبه

اطاق بیمارستان پراز گل است. به عقیده من، گل برای بیمار بردن خود یک نوع بیماری است. من نمی فهمم چرا این دوستانی که تاروی تخت بیمارستان می افتی، سروکله شان بایک سبد گنده گل پیدا میشود، وقتی برای دیدن بازدید معمولی بخانه آدم می آیند حتی یک شاخه کوچک گل در دستشان نیست. حتماً باید اجل، باردای سیاه بلند و داس معروفش، دور سر آدم پر پر بزنند تا دوستان یاد گل آوردن برای تو بیافتند. اما من یک چیز را متوجه شده ام، دوستان صمیمی تر به چند تا شاخه گل معمولی بسنده می کنند و دوست نماها، برای سر پوش گذاشتن روی نامردی هاشان، چنان سبد گلی می آورند که نصف اطاق بیمارستان را می گیرد.

کسی، بایک سبد گل «که نصف اطاق بیمارستان را می گیرد» از در وارد می شود و من نمی دانم کیست چون نمی بینم کیست و نمی بینم کیست چون سبد آنقدر بزرگ است که جلو آورنده را گرفته. صدائی از پشت سبد می گوید:

«سلام، انشاء الله بلا دوره!»

و من پاسخ می دهم:

«سلام به روی ماهتان، جنابعالی؟»

سبد رازمین می گذارد. عنایت است که رویش چندان ماه هم نیست. نزدیک به دو سال ونیم است از او بی خبرم. می گوید:

«یک چیزی بمن بگو و خیالم را راحت کن. تصادف چندی

است؟»

«یعنی چه چندی؟»



کمدان

«یعنی اینکه دو بست سیصد هزارتا را زدی یانه. بین! من به وکیل دارم ختم حرومزاده های روزگاره. میآرمش اینجا، یک چیزی بهت میده توامضاه کن، دست کم دو بست سیصد، شاید هم نیم میلیون برات گرفت. بکش ملافه را کنار ببینم تصادفه براخادار بوده یانه.»

عنایت، بدون اینکه از من اجازه بگیرد، ملافه را کنار میزند و شکستگی های استخوان های مرا مانند کالای تجارتمی می شمارد. عنایت از اینکه تعداد شکستگی ها کافی نیست خیلی دلخور بنظر میرسد. عنایت، یا بابت زده بندی که بایک وکیل کلاهدار دارد یا بخاطر علاقه ایکه بمن دارد - از اینکه استخوانهای تن من چنان خرد و خمیر نشده که حاصل تعقیب قانونی یک پول قلمبه شود، سخت افسرده است.

کی گفته که دوستان بفکر یکدیگر نیستند؟

جمعه

تعداد وکلای پیشنهاد شده برای تصادف حقیر از شمار درختان جنگل های مازندران بالاتر زده است. همسرم ستاد هماهنگ کننده تشکیل داده وکلا را ارزیابی می کند تا ببیند از کدام بیشتر پول درمیآمد. من درد دنده هایم عذابم میدهد، کتفم رانمی توانم تکان بدهم، تن و بدنم کوفت رفته و مثل حشره قهرمان «مسخ» اثر فرانس کافکا، همه فراموشم کرده اند.

رفقا دسته دسته میآیند، سلام می کنند و هنوز جواب سلام مرا

نشینیده، باهم به گفتگویی نشینند و از مظنه سرفقلی مغازه هاشان و کسب و کار گرفته شروع و به غیبت و متلک گوئی باین و آن ختم می کنند و سپس غیبتشان می زند. اطاق بیمارستان شده پاتوق رفقا.

از پنجره اطاق بیمارستان بیرون رانگاه می کنم. آن پائین چهار راهی است و چهار گوشه آن چهار چراغ راهنمایی. خوب که نگاه می کنم می بینم که یکی از چراغ ها عین تیران بخت است. نکند محض آزار من به نزدیکی بیمارستان کوچ کرده باشد؟ دل به دریا می زنم و از او می پرسم، معلوم می شود برادر دوقلوی اوست یا همزادش. به من اجازه می دهد او را تیران بخت صدا بزنم و حتی فرض کنم که خود تیران بخت است — یامثلاً نماینده او. پس با او به گفتگویی نشینم:

من: می بینی مارا به چه روزی انداختی؟

تیران: سزای ناشکری همینه!

من: سزای توهم اینه که اینقدر سراین چهار راه بایستی تا علف

زیر پات سبز بشه!

تیران: من مثل شاخ شمشاد سبز و خرم، اینجا برای خودم واساده ام. تو بیچاره را بگو که افتادی روی تخت بیمارستان.

من: فقط پای من از این جابه بیرون برسه، یک آشی برات بپزم که حظ کنی. اگه من ریشه تو را نکنم، اسمم رو میگذارم سکینه!

تیران: تو اینکار رو نمسی کنی چون بی من چه غلطی میتونی بکنی. من سنگ صبورت. همه حرفات پیش منه. من نباشم دق می کنی میری پی کارت.

صدای همسرم را می شنوم که دارد با کمک فرهاد، برادرزاده اش (بعنوان مترجم) به پرستار توضیحات لازم جهت پرونده سازی برای شرکت بیمه را می دهد:

تصدقت برم خاله جون بهش بگو شوهرم حالش خیلی وخیمه. مرتب هذیبون میگه. بگو این رو حتماً توی پرونده اش بنویسه. بگو صد درصد اثر تصادفه. نگاه کن داره با پنجره اطاق حرف میزنه. وای برمن، دیدی چه شد؟ بخت نون بیارم از دست رفت!

همسرم، بعنوان عزاداری درغم از دست رفتن من، با کف دست به سر خود می کوبد. پرستار باین حرکت از جای می پرد. فرهاد خان که بیشتر در فکر رانده و گذاشتن با پرستار زیاروست تا ترجمه برای خاله جان، با عصبانیت به همسرم پرخاش میکند که:

«خاله جان این چه حرکتیه. همین کارها را می کنید که امریکائی ها میگن ماها بی تربیت هستیم!»

و سپس «اکسکیوزمی» گویان وارد دراصل موضوع یعنی تورزدن دخترک می شود.

من دلزده و مغموم از این که کرکس هائی که دوره ام کرده اند، حرف تیران بخت را بیاد میآورم که گفت «من سنگ صبورت هستم.» به سنگ صبورم رومی کنم و با او به گفتگویی پردازم.

تیران خان، اینجا توی این اطاق نیستی که ببینی من کجا گیر کرده ام. باین عیال کار بنده احتمالاً از بیمارستان به تیمارستان می کشه. فکرش را بکن، خانم به تنها چیزی که فکر نمی کنه خود منم. اینهمه ساله توی این و بیرون شده ما شدیم و این زن که محض رضای خدا یک دستی هم وردست مایده. روی کجای پیشانی من نوشته شده که مسئولیت کشیدن بار زندگی یک زن و سه چهار تا بچه قدونیم قد، همه و همه باید بدوش من باشه؟ یک گوش خانم در بود

و یکی دروازه. و اگر هم جوابی بود، یک مشت پرت و پلائی دیوانه کننده بحث انگیز. یکبار من متوجه شدم تمام زندگی ام را گذاشته ام روی اینکه به همسرم بفهمانم که چطور باید زندگی کرد و نتیجه آن این شده که ایشان نفهمیده اند و زندگی بنده هم به باد رفته. از همون مواقع بود که باتو دوست شدم. حالا خانم یکمرتبه بفکر تأمین درآمد از محل تصادف بنده افتاده و بنده هم شده ام وجه المصالحه جدل ایشان باشرکت بیمه. وجه المصالحه ایکه شاید اسقاط آن هم از دیدگاه حضرت علیه مجاز باشه. جل الخالق!

شنبه

دیشب بنده را، باندپیچی شده و گچ گرفته از بیمارستان فرستادند منزل — یعنی می خواستند امروز که شنبه است مرخص کنند، گفته ام اگر اینطور است همین امروز (یعنی جمعه) بفرستید که اقلأ شب شیات توی خانه خودم باشم.

در آخرین چهارراه نرسیده به بنده منزل، اتومبیل حامل من — به رانندگی سرکار خانم — سرچراغ قرمز متوقف شد. میدانید کدام چهارراه را عرض میکنم، بله. همان جائی که تیران بخت را کاشته اند. بخودم گفته بودم اصلاً محلش نمی گذارم. پشت چراغ قرمز سرم رازیر انداختم و چشمانم را هم بستم، اما نگاهش راپشت پلک هایم احساس میکردم، و صدایش توی گوشم می پیچید: «خودتولوس نکن. حالا ماباهات به شوخی کوچیک کردیم، اینکه خم و تخم نداره.»

من: (سکوت می کنم و جواب نمی دهم).

تیران: چی فرمودید؟

من: (کنترل از دستم میروود) نه خودت بمونی ونه شوخی کردنت.

زدی آس ولاشمون کردی تازه میگی «شوخی کوچیک؟»

همسرم: باکی داری حرف میزنی؟

من: باتیران بخت.

همسرم: (در حالیکه با چشمان از حدقه درآمدن بمن نگاه می کند)

تیران بخت چه زهر ماریه؟ راستی راستی دیوانه شدی مرد!

تیران: این همون عیال سرکاره که اینقدر از دستش دلخوری؟

الساعه ترتیب کار شو میدم.

من: تیران، دستم بدامن، من بمیرم نکنه...

تیران بخت قبل از اینکه حرف من تمام شود عصبانی شد و برای

یک آن چراغ قرمز راسبز کرد و دو باره قرمز. ماشین عقبی راه افتاد

و کوبید پشت ماشین من...

یکشنبه

در همان بیمارستان، در همان اطاق، دو باره بستری شده ام. میزان شکستگی ها حالا آنقدر هست که عنایت اله خان راضی باشد. پای دیگرم و لگن خاصره و چند تاندنه دیگر.

روی تخت بغلی، همسرم، سراپا گچ گرفته، افتاده است. گوئی تصمیم گرفته برای اولین بار در این زندگی مشترک بیست و هشت سال و شش ماه و نوزده روزه، بامن همدردی و همکاری کند؛ چون هر چه بنده کسری شکستگی داشته ام، خانم جبران کرده اند!

کی گفته همسران ما، درغم و درد هایمان شریک نیستند؟

دکتر فرشید رهبر

متخصص در بیماریهای داخلی

فوق تخصص در بیماریهای

گوارش، کبد و مجاری صفراوی، تغذیه
و مبارزه با چاقی

منطقه بورلی هیلز

465 N. Roxbury Dr., Suite 711
Beverly Hills, CA 90210

۲۴ ساعته (213) 271-5650
1-(800) 282-2531

بذیرانی ایام هفته صبح و عصر، بانعین وقت قبلی

دکتر موریس مهربان

متخصص در بیماریهای داخلی از دانشگاه کورنل

فوق تخصص در بیماریهای قلب و عروق از بیمارستان مونت سینای

عضو آکادمی پزشکان داخلی و قلب امریکا

دارای بورد تخصصی در امراض داخلی از امریکا

12304 Santa Monica Blvd., Suite 217
W. Los Angeles, CA 90025

(213) 820-9494
(213) 820-6170

دکتر ناصر یاشاری

دکتر در همیوپاتی

کاهش وزن بین هفت تا ده پاند در هفته

رفع سلولیت و چاقی های موضعی - درمان قطعی ریزش مو

بهبود موثر درخستگی دائمی بدن

«بدون تجویز دارو و بایسرفته ترین روشهای همیوپاتی»

مرکز تخصص باسالها تجربه در موارد تصادفات اتومبیل

و جراحات ناشی از کار با همکاری با سابقه ترین وکلای طراز

اول و مجهزترین کادر تخصصی پزشکی

قبول کلیه بیمه های درمانی

بورلی هیلز ۴۸۷۷-۲۷۳ (۲۱۳)

ولی منطقه تارزانا ۲۲۳۲-۸۸۱ (۸۱۸)

هم اطاقی

خانمی یهودی ساکن لوس آنجلس

مایل به گرفتن هم اطاقی

(خانم یهودی) در آپارتمان مبلیه

با آشپزخانه می باشد.

علاقه مندان باتلفن

(۲۱۳) ۸۵۹-۹۳۱۴

تماس حاصل فرمایند.

دکتر جهانگیر جانفزا متخصص در کایروپراکتیک

معالجه دردهای عصبی، سردرد، گردن درد، کمردرد بدون

تجویز دارو

استاد سابق کلبولند کایروپراکتیک کالج

متخصص در امور تصادفات اتومبیل و صدمات شخصی

در محل کار و غیره

مطب بوریلی هیلز

9301 Wilshire Blvd., Suite 610
Beverly Hills, CA 90210

(213) 859-8494

مطب ولی

15301 Ventura Blvd., Suite 300
Sherman Oaks, CA 91403

(818) 907-8566

استخدام

شرکت فیم عرضه کننده انواع موکت

و کفپوش به تعدادی فروشنده

(سازمن) و منشی نیازمند است

علاقه مندان باتلفن های زیر

تماس حاصل فرمایند

(۲۱۳) ۲۴۵-۷۸۴۷

(۸۱۸) ۲۴۷-۱۱۴۴

کلینیک دکتر پرویز نظر - دکتر بهرام طیبیان

پزشکان عمومی بزرگسالان و اطفال

مجهز به آزمایشگاه - فیزیوتراپی - نوار قلب

- چک آپ کامل با قیمت مناسب
- ختنه اطفال

- قبول کلیه بیمه ها و تصادف رانندگی
- گواهی آزمایشهای قبل از ازدواج

در منطقه ولی

6915 Reseda Blvd., Suite 5
Reseda, CA 91335

(بین وان اوون و شرمن وی)

(818) 708-8484

در منطقه لوس آنجلس

12027 Venice Blvd.
W. Los Angeles, CA 90060
2 Block West of 405 FWY

(213) 390-0302

397-1317

تلفن ۲۴ ساعته

WEST L.A.

وست ال - ال

عرضه کننده تازه ترین، سالم ترین و مطمئن ترین

گوشت کلات کاشر

دارای پروانه رسمی کشتور از انجمن ربای های کالیفرنیا معروف به (آر.سی.سی.)

مواد غذایی مورد نیاز شما با قیمت های استثنائی

WEST L.A.

10608 W. Pico Blvd.
Los Angeles, CA 90035

(213) 837-6688

بامدیریت: صیون عزیزی



«... ما با گریه به دنیا می آیم و اغلب هم با گریه دنیا را ترک می کنیم و وقتی هم اجل ناگهانی بود و فرصت گریه کردن را بما نداد دیگران برایمان گریه می کنند...»

صلیب نامرئی

نوشته: نوراله خرازی («نوری»)

از راهرو خلوت عمارت بانک می گذشتم و بی خیال باخود زمزمه ای داشتم. نغمه ای زیر لب می سرودم و ملایم سوت می زدم. پیروزی از جهت مخالف می گذشت بازحمت خودش را می کشید و رنگ بر چهره نداشت. نگاهی غمگین و غضب آلود بمن افکند و بالحنی خصمانه بدون مقدمه گفت: — تو چه حقی داری اینطور خوش باشی؟ من قدری جاخوردم و خشم و شفقت باهم در درونم زبانه کشید ولی شفقت فایق شد. دیدم سیلی طبیعت در چهره اش نقش بسته و سرطانی جسمی یا روحی دارد و از فشار دردی بی درمان حتی تبسم هم از یادش رفته است. با ملایمت گفتم:

— مادر، شادی من تظاهر است و چندان مایه ای ندارد! قانع نشد و زهر خندی زد و از کنارم گذشت و مرا خجل کرد. من اغلب این برخورد کوتاه را بیاد می آورم و متقلب می شوم چون می بینم بعضی از ما هنوز توانائی تظاهر را از دست نداده ایم و با سبیلی صورت خودمان را سرخ نگاه می داریم ولی این فلک زده و ملیون ها نظیر او گویا استطاعت و حوصله تظاهر و خودفریبی را هم از دست داده اند.

سامرست موآم نویسنده معروف انگلیسی می گوید، هر کدام صلیبی نامرئی (سمبل شکنجه و عذاب) را بدوش می کشیم و وقتی باریتعالی شان به های قوی تری را می یابد صلیب سنگین تری عطا می کند.

آن روز از برخورد با آن پیرزن رنگ پریده من با چشم جان آن صلیب نامرئی را روی گرده فرسوده او دیدم و دلم سوخت و بیاد صلیب خودم افتادم.

بفکرم رسید ماهمه درزندگی خودمان ایوب های گمنام و مسیح های فراموش شده ای هستیم که مرتب با خدا در حال کشتی گرفتن هستیم و مرتب هم می بازیم و این خجالت «باختن» و این فرسودگی درونی «کلنجار رفتن» با خدا است که سرانجام باعث مرگ ما می شود. سرطان و سکنه قلبی و خون ریزی مغز همه بهانه است و باریتعالی هم (قربانش کردم) خودش می داند ولی صدای آنرا در نمی آورد!

خوشبین ها عقیده دارند، هر چه بیشتر رنج می بریم به خدا نزدیک تر می شویم ولی زبانم لال گناه نزدیکی خیلی زیاد هم به باریتعالی قدری کلافگی روحی پیش می آورد وصلاح نیست.

ازیک بابت، زندگی سفری است دردناک، توهمی است پیچیده درگمراهی، آغشته با کابوس و آمیخته با سرگردانی و گناه ضربان قلب به ناله «چکنم چکنم» تبدیل می شود و انسان را بیچاره می کند.

در طبیعت توازن شوم و اسرارآمیزی است که باید حفظ شود: مادرعین حال که دانسته یانندانسته شکنجه دهنده دیگرانیم خودنیز شکنجه دهنده ای داریم و آنها که کسی را سراغ ندارند که رنج و عذابشان بدهد خود شکنجه دهنده خود می شوند و این توازن را حفظ می کنند. مادر آن واحد هم زندانی خود هستیم وهم زندانبان خود. دردرون هر یک از ما زندانی مجرد تهیه شده است و ما گاهگاه با طیب خاطر بدرون آن می خزیم و وقتی بیرون می آیم غرق خون هستیم.

آنهاهی که با حق رودر بایستی دارند بما تلقین کرده اند که رنجی که ما می بریم پاسپورتی است برای دنیای اسیری و فلاکتی که مامتحمّل می شویم سرانجام مارا لایق هم نشینی با خدایان می سازد.

این خوشبین های غیرقابل علاج بما و خود وعده می دهند که ماهمه سفیر کبیران حق درستارگان دوردست خواهیم شد و هر کس از این ماتمکده فارغ التحصیل شد و رسید گرفت لیاقت بهشت وهم نشینی و حق همخوابی با حوریان بهشت را دارد. ولی من زیر بار نمی روم و دلم گواهی نمی دهد: در این دنیای لبریز از بی رحمی و قساوت و بدبختی اغلب اوقات این ظالم است که مال مظلوم را می خورد و مظلوم هیچ چیز ظالم را هم نمی تواند بخورد و اگر گاهی هم دری به تخته خورد و مظلوم توانست چیزی از ظالم بخورد یا دندان ندارد یا ظالم را طبیعت قبلاً اخته کرده است و لذت انتقام دست نمی دهد!

درانتظار جواب کم کم جرأت سؤال کردن هم از ما سلب شده است. یوحین اونیل نویسنده معروف امریکائی می گوید: آدمی مثل کاسه یاقوری چینی شکسته و ترک خورده بدنیا می آید و زندگی او یک نوع شکسته بندگی و کاسه بند زنی دائمی است



و چسب و سریشم اوهم «فضل حق» است! البته ترجمه حقیر بندتبنایی است و قدری هم شاخ و برگ به آن بسته ام ولی مردک گوشی دستش بوده است: مادر هم شکسته به دنیا می آیم و بند زده هم می رویم و هیچ کس از این کوزه گر خانه سالم و بدون ترک بیرون نمی رود چون از اول هم بدون «ترک» به دنیا نیامده. حال شاید بعضی ها موفق می شوند که چسب و سریشم و صمغ لازمه را بدست بیاورند و این کاسه یا قوری یا کوزه شکسته را که صدای مرگ می دهد جوش بدهند و بند بزنند و برای باریتعالی به هدیه ببرند و زیاد هم روسیاه نباشند ولی مافلک زده هائی که یک عمر با این زندگی جوال می رویم و چسب هم گیرمان نمی آید باید چه خالی بسر بریزیم؟

این کاسه یاقوری بند زده که از چند جاهم چکه می کند و صدای مرگ می دهد که قابل عرضه کردن به «کوزه گر کائنات» نیست! درست است که به عقیده مستر اونیل ما از اول هم شکسته بدنیا آمده ایم و اگر شکسته هم برگردیم باریتعالی نمی تواند ادعای غبن کند چون بقول معروف (باز هم زبانم لال): «مال بد بیخ ریش صاحبش!» ولی کیست که جرأت و جگر آنرا داشته باشد که این موضوع را به رخ کوزه گر کائنات بکشد و بگوید جنس مغایر بوده و مامقصر نیستیم؟ ما پاتیل دررفته ها کارمان گیراوست و صلاح نیست چنگ بصورت او ببندازیم.

هر سرش را بگیرد ماهمه بارشیشه ای داریم و جاده زندگی هم آنقدر سنگلاخ و پراز

چاله چوله است که بیشترمان دست و پا شکسته و ترک خورده این سرزمین را ترک می کنیم.

می گویند در هر نسلی یک گروه بسیار قلیل زندگی را برای سایر ساکنین دنیا قابل تحمل و قابل زیست می سازند ولی بعضی از این خداداده ها چند پله هم بالا تر رفته اند و نه تنها برای نسل خود و معاصرین خود این تریاق آسمانی را فراهم کرده اند بلکه برای صد نسل بعدهم این نوشدار و واین نسخه طیب و این شاهکار قابل تحمل کردن زندگی را بجای گذاشته اند و روحشان شاد باد.

اگر غزل های حافظ و سعدی نبود ما چه خاکی بسر می ریختیم؟ اگر وعده و وعیدهای مردان حق نبود ما چطور این صلیب نامرئی زندگی را بدوش می کشیدیم؟ و اگر مولوی نهیب نمی زد که:

قطره کنز دریا به دریا می رود
از همانجا کآمد آنجا می رود
ما به چه امیدی این باطلاق متعفن زندگی
را به امید یافتن آب حیات تحمل می کردیم
و فرو نمی رفتیم؟

وقتی آن برده سیاه پوست امریکائی در آهنگ معروف «اوه من ریور» در زیر یوغ دوبله (زندگی و بردگی) فریاد می زند که: از زندگی خسته ام و از مردم هراسان، چه خوب از زبان ماسخن می گوید. گروهی از راهبه های کاتولیک زندگی خالی را یک نوع «تبعید» می دانند و زیاد هم از حقیقت دور نیستند. ولی از همه دعاها و استغاثه ها و مناجات ها و از باریتعالی مدد خواستن ها من این التماس یک آزاد مرد هندی را انتخاب کرده ام نمی دانم شما هم آنرا می پسندید یا نه؟ مثل این که او و کالتاً از طرف همه خاکیان شوریده التماس می کند که:

پروردگارا... در این دنیای ظاهری و ناپایدار مملو از غم و بی عدالتی «دوباره بدنیا آمدن» و «دوباره مردن» را از من بازگیر و سفر دردناک از رحم مادر رابه دنیای خاکی منتفی کن.

ما با گریه به دنیا می آیم و اغلب با گریه هم دنیا را ترک می کنیم و وقتی هم اجل ناگهانی بود و فرصت گریه کردن را بما نداد دیگران برایمان گریه می کنند.

می انداخت. خیلی ها هراسان درخانه ها سرگرم خانه تکانی بودند. نامه ها، کتابها، دسته های ورق، عکسها، بطری های مشروب، احکام و دستخط ها بود که قبل از آنکه پای پاسداران به خانه ها باز شود آب می شد و به زمین فرومی رفت. کسی امان نداشت. برادرها می آمدند و باید دربرویشان بازنگه می داشتند. هر پاسداری خودش رایک ناجی می دانست.

درهمن گیرودار بود که سامان را گرفتند. آنهم نه از خانه اش، از روی تخت بیمارستان و بعد از عمل جراحی مسلح او را از تخت پائین آوردند و سوار جیب کردند و یکر است به زندانش بردند. گویانکه می دانست که گناهی نکرده و کاری خلاف قانون انجام نداده باین همه قلبش گواهی می داد که رهائی اش با خدا است.

در ساعات اول دستگیری اش درست حالی اش نبود که درچه گودالی افتاده. حتی لحظاتی در ابهام محض احساس غرور و قدرت هم می کرد. دستگیر شده بود! اما حالت آدمی راداشت که سخت به زمین بیفتد و دست و پایش ضربه ببیند اما درد را یکباره حس نکند. بدنش گرم بود. در گوشه زندان که نشست و به دیوار تکیه داد مثل این که از خواب بیدار شده باشد کابوس را به چشم دید. توی سلول خفه و بی نور اگر می ایستاد، پنجره باریکی به پهنای یک و درازی نیم متر اورابه دنیای خارج ارتباط می داد. سه مرد دیگر هم سلولش بودند.

یکی از آنها به زمین تف می انداخت و فحش ناموس می داد. دومرد دیگر رودر روی هم ایستاده بودند و بریده بریده و با صدائی بیجان باهم حرف می زدند. یکی سخت نگران و آشفته حال بود. دیگری به او می گفت: ابوالفضل تفضل می کند جناب سرگرد. دلت با خدا باشد. آخر من و تو که به این مملکت خیانتی نکرده ایم. آزادمان می کنند به امید حق.

— اینطور فکر می کشید شما جناب سرهنگ!

— البته. اگر قرار باشد بمن و تو لطمه ای بزنند که باید... استغفرالله! چه بگویم آخر؟

— که می گوئید و لمان می کنند؟

— پس چه!

جناب سرگرد به سقف نگرست و دست هایش را بلند کرد و لبخند مرده ای بر لبانش



از دست تا دست

نوشته: هوشنگ ابرامی

طلبید. خبیرهای بامدادی رادیو سرشار از محاکمه های سریع نیمه شبانه و به اجراء آمدن احکام اعدام در ساعات دو یاسه بعد از نیمه شب بود و روزنامه های عصر با عکس اعدام کسانی که تا دیروز کیابایی داشتند و شهره خاص و عام بودند دلها را بلرز

خاک ایران بوی خون گرفته بود. نواهای «در بهار آزادی» و «الله الله اکبر» جای ترانه های رنگارنگ را گرفته بودند. بگیر بگیر عجبی بود. پی در پی آدم ها به جرم «مفسد فی الارض» اعدام می شدند. اوضاع زیرورو شده بود و حفظ نظم جدید خون می

نشست وگفت: «خدا از زبانتان بشنود.» بعد سرش را پائین انداخت و بغضش ترکیب و مثل یک بچه شروع کرد به گریه کردن!

— سرگرد! سرگرد! حیاکن! گریه می کنی مرد!

سرگرد درحالی که شانه هایش تکان تکان می خورد گفت: نه بحال خودم. بحال زن و بچه ام.

جناب سرهنگ دستش را به پشت او گذاشت وگفت: بس کن! خیالت جمع باشد. اگر تابست و چهار ساعت دیگر پهلوی زن و بچه ات نبودی هر چه خواستی بمن بگو! جناب سرگرد اهل گناوه بود. دوسال پیش بعد از مدتها این دروآن درزدن به مرکز انتقالش داده بودند. با اینهمه عشق و علاقه شدیدی به زادگاهش داشت. وقتی حکم انتقالش را گرفت چندبار آنرا به شادی خواند «ستوان احمد کاظم زاده گناوه ای، پیرو حکم شماره ۶۲۵-ص.م. مورخ...» بعد آنرا بوسید و در جیبش گذاشت. یک ماه بعد در همان شهر بساط عروسی رازا انداخت و بازنش را می مرکز شد. در تهران زودترقی کرد. با اینهمه روز دستگیری جزیک خانه در تهران پارس که با قساطر بانکی خریده بود چیزی نداشت. به مقام سرگردی رسید و به عنوان افسرگارد جاو یدان برگزیده شد که این برای او افتخار بزرگی بود. روز انتصابش یک نامه سه صفحه ای نوشت و به گناوه فرستاد. بیشتر از یکماه از عضویت او درگارد جاو یدان نمی گذشت.

غروب همان شب پاسدار نگیهان در سلول راباز کرد و کاظم زاده را صدا زد و جناب سرگرد درحالی که کاسه زانوانش می لرزید زیر لب گفت: «پروردگارا بتو پناه می آورم» و رفت.

سه ساعت بعد همان پاسدار برگشت وگفت: برای یارو صلوات ختم کنید. کلکش را کنند! رفت درک!

بند دل جناب سرهنگ پاره شد و بدنش یخ کرد. سامان با دهاان خشکیده اش هاج وواج مانده بود. اگر آن سرگرد را به آن سهولت کشته بودند تکلیف او معلوم بود. حساب دودوتا چارتا بود. این درست که او در تمام عمرش دست از پا خطا نکرده بود ولی وقتی آنها بخودشان رحم نمی کردند چطور ممکن بود به او رحم کنند. وانگهی مگر خون «القانیان» را به چه جرم ریخته

بودند. جز این بود که در اسرائیل ملک خریده بود؟

سه سال پیش، سامان، وقتی با خانواده اش دوهفته ای به اسرائیل رفتند به این فکر افتاد که بیتوته ای در آنجا برای روزمبادا داشته باشد و همین کار را هم کرد. در اورشلیم آپارتمان کوچکی گرفت که تا بیمارستان هاداسا راه درازی نبود. وطنی این مدت دوبار سر راه مأموریت هایش، به قول خودش رفته بود به املاک سرکشی کرده بود. سامان در زمانی این کار را کرده بود که ایران و اسرائیل نیم آشکار نیم نهان با هم روابط محکم نظامی و اقتصادی و سیاسی داشتند؛ در زمانی که هواپیمای ال عال روزی چند بار در مهرآباد می نشست و بر می خاست؛ در زمانی که از مرودشت گرفته تا قزوین و از خرمشهر گرفته تا تربت حیدریه پروژه های بزرگ کشاورزی و صنعتی بدست کارشناسان و مشاوران اسرائیلی اداره می شد و در زمانی که عملاً سفارتی در کار بود و سفیری.

سامان چنان ماتش برده بود که وقتی هم سلولها از جوانک می پرسیدند که او را چرا گرفته اند تازه متوجه شد که زندانی دیگری به جمع اضافه شده. جناب سرهنگ به او می گفت: باید توی صف به نوبت بایستی جوان! زن و بچه که نداری بدبخت!

جوان، حیرت زده سقف را نگاه کرد. جدی و مصمم بود اما ترس برش داشته بود. چند لحظه گذشت تا گفت: «نه. ندارم.»

مرد دیگر باهول و هراس گفت: جداً هم هان. درست می گویند شما. مثل این که به نوبت اعدام می کنند. قاسم مادر مرده را قبل از مرحوم سرگرد گرفته بودند و قبل از او راحتش کردند. بعدش... نوبت... شماست؟ ... نه، من آمدم شما بودید! یا قمر بنی هاشم رحمی بحال مادر پیر من بکن!

سرهنگ درحالی که انگشتان یک دست را با دست دیگر چنان فشار می داد که ناخن در گوشتش فرو می رفت گفت: نه! نه!

سرسب آن مرد را برای محاکمه بردند و نیمه شب صدای تیر باران سکوت رعب آور سلول را شکست و فریاد «اللهم صل الله محمد و آل محمد» از دور بگوش رسید.

سامان ایستاده یارای قدم برداشتن نداشت. چهل و هشت ساعت بود که چیزی نخورده بود. نمی توانست هم بخورد. حالت

تهوع داشت. دستش را بند یوار گرفت و دو باره نشست. دریافته بود که مسأله تقصیر و جرم و گناه نیست. فقط بهانه ای باید باشد تا شکارهای صید شده معدوم شوند. مرگ را با تمام وجودش حس می کرد. چند هفته پیش از آن زن و بچه هایش را فرستاده بود و حالا آنها در همان آپارتمان کوچک در انتظار او بودند و خبر نداشتند که چه بلایی بر سر سرپرست خانواده آمده. می لرزید. صدای بهم خوردن دندانهایش را می شنید. حس کرد سردش است. عرق بر پیشانی اش نشسته بود. دیگر کابوس و خواب و خیال نبود. مرگ را در دو قدمی خود می دید. می دید که در زندان راباز کردند و صدایش زدند و او را به محاکمه خواندند. هر چه گفت منکه گناهی نکرده ام و تقصیری نداشته ام بگوش کسی نرفت او را شما، خطاب می کردند امامجال نمی دادند حرف بزنند. قاضی شرع، کاغذهای یک پرونده را زیر و رو می کرد و شتابزده و پشت سرهم سؤال می کرد: به چه منظور در ظرف چند سال گذشته دو بار به اسرائیل رفته اید! برای کدام واحد جاسوسی می کردید؟ برای چه سرمایه یک مشت مستضعف را به آنجا برده اید و ملک و زمین خریده اید؟ درباره این حکم وزارت دربار با امضای شاه چه می گویند؟ انکار که نمی توانید بکنید این سند محکومیت را؟ رفت و آمد شما با دربار برای چه بوده؟ چه وصیتی دارید؟

سامان زیر لب گفت: «شمع اسرائیل ادونای...»

جناب سرهنگ در تاریکی و به آهستگی گفت: دعای ما که اثر ندارد. شاید دعای تو کلیمی اثر کند. سر جردت برای منه دعا کن.

دکتر سامان، پیش از آنکه اوضاع دگرگون شود یکی از مردان موفق زمان خود بود. در هفت هشت ده سال آخر حکومت شاه که اقلیت یهودی از آزادی های بیشتری برخوردار بود خیلی ها از لاک کسب و کار که تنها میدان فعالیت نسل در نسل آنها بود بیرون آمده بودند و در حکومت و دستگاه های دولتی و دانشگاه ها و مؤسسات بزرگ علمی و صنعتی گل کرده بودند. در شوراهای سلطنتی، در وزارتخانه ها و در مؤسسات بزرگ و نو بنیاد پست های حساس و مهم دولتی داشتند. دکتر سامان یکی از این مردان بود. ریاست

یک بیمارستان دولتی را به عهده داشت که در آن چند تن از پزشکان و جراحان نامدار ایران کار می کردند.

درگوشه زندان پراز وحشت درآتش اضطراب می سوخت و پرده هائی از گذشته زندگی اش از برابر دیدگانش می گذشت. روزی رابسیاد آورد که منشی اش داخل دفتر کار او شد و گفت: آقای دکتر یک مرد باپسر جوانش نیم ساعت است که باعجز و التماس اصرار دارد شمارا ببیند و هرچه می گویم الان وقت ندارید گوشش بدهکار نیست. می گوید شمارا می شناسد. توی این نیم ساعت فقط اسمش را گفته. رحمت الله، راست یادروغش را نمی دانم.

دکتر سامان ابرو درهم کشید. قلم را بزمین گذاشت و از جای برخاست. بعد مکشی کرد و گفت: بگو بیایدتو. مرد داخل شد. سامان او را هرگز ندیده بود. هنوز از او پرسشی نشده بود که باسراسیمگی گفت: جناب دکتر ترابه سیدالشهداء، ترابه حضرت عباس، ترابه زین العابدین بیمار قسمت می دهم که بدادم برس.

دکتر گفت: من یهودی ام. قسم نخور. بگو چه کارداری.

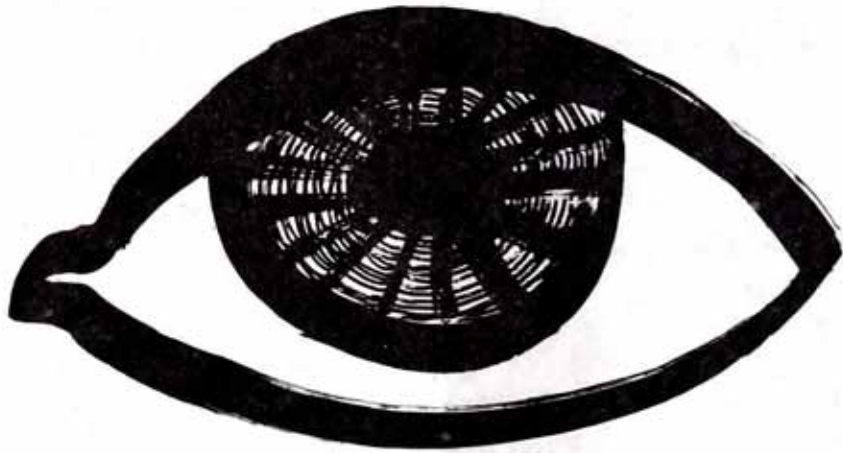
— پیرو هردین و مذهبی که هستی، خدا را که می پرستی، ترابه آن خدائی که من و تومی پرستیم کمکم کن.

— چه کمکی؟ چه کاری از دست من بر می آید؟

— این پرسجوتم را می بینی؟ دارد چشم هایش را از دست می دهد. دارد کور می شود. سه هفته پیش درجاده کرج تصادف کرد. پشت فرمان بود، دوتا از برادرزاده هایم با او بودند. هردو جوان مرگ شدند. چشم های پسرم تار تار شده. روز بروز بدتر می شود. توی بیمارستان فارابی دکترها جلسه کردند. گفتند کاری نمی توانند بکنند. فقط یک معجزه می تواند نجاتش بدهد.

سامان به جوان چشم دوخت. عینک دودی داشت و آرام و مؤدب دست روی دست ایستاده بود. به دستور پدر عینکش را برداشت تا دکتر چشم های او را ببیند. سامان بایاسی گفت: اگر پزشکان متخصص گفته اند کاری نمی شود کرد که دیگر باید بدست خدا سپرد کار را.

رحمت الله همینکه این را شنید وحشت زده تر شد. دکتر به سمت میز کارش رفت



تاجواب تلفن را بدهد. انگار همین دیروز بود. اما از آن زمان تا آنروز بیش از شش سال می گذشت. مرد دست پسرش را گرفت و باز باعجز و لابه لابه گفت: جناب دکتر، ناامیدم نکن. خدانا امیدت نکند.

— من چه می توانم بکنم. اتفاقی است افتاده، کاریش نمی شود کرد.

رحمت الله دلشکسته و دلنگران دست پسرش را گرفت و بسوی دررفت. اما هنوز در را پشت سرش نبسته بود که دکتر سامان صدایش کرد.

— می توانی پسرت را بفرستی خارج؟
— چرا، داروندارم رامی فروشم، خانه ام را درنازی آباد می گذارم حراج، قرض می کنم، چرا آقای دکتر. به کجا!
— به اسرائیل.

دوهفته بعد باراهنمائی دکتر سامان پاسپورت پدر و پسر آماده شد و نیز بایاری مستقیم و موثر اومخارج سفر هردو از طریق یک مؤسسه درمانی دولتی تأمین گردید. این زمان مصادف با زمانی بود که آپارتمان دکتر سامان خالی بود. کلید آپارتمان را به رحمت الله سپرد تا در آن مدت آنجا بماند. همه چیز زیر نظر دکتر انجام گرفت. حتی ترتیب آنکه

مترجم فارسی زبان بیمارستان هاداسا، آن دوراچه روز و چه ساعت در فرودگاه تل آویو ملاقات کند داده شد.

سامان گوانکه ایمانش به دین خودش محکم و استوار بود اما از آنجا که جز کتب پزشکی کتاب های بسیار در عمر خود خوانده بود دیدی وسیع و گسترده داشت و وجودش از تعصب مذهبی تهی بود. سامان یک انسان بود، یک انسان دوست واقعی بود.

دوماه بعد آن مرد باپسرش به ایران بازگشتند. چشم پزشکان هاداسا معجزه کرده بودند. عمل با موفقیت انجام گرفته بود و جوان دیدگان خود را باز یافته بود. رحمت الله به پاس لطف و بزرگی دکتر سامان، او را به خانه اش در همان نازی آباد دعوت کرد. دکتر با فروتنی پذیرفت. آن روز جلوی پای دکتر گوسفند قربانی کردند و هر که او را شناخت دعایش کرد.

این ها همه زنده و ملموس بیادش می آمد. روزی رابخاطر آورد که در جلسه ای دکتر شیخ الاسلام زاده او را به عنوان کاندید معاونت وزارت بهداشتی به هویدا معرفی کرد. گوانکه خودش زیر بار نمی رفت اما وقتی به او گفتند که اسمش را به شاه هم داده اند دیگر

حرفی نزد. با اینهمه وقتی معلوم شد که او «شیعه اثنی عشری» نیست مسأله معاونتش مسکوت ماند. ذهن او بسرعتی عجیب فراز و نشیب زندگی او را برایش زنده کرده بود. و حالا بروشنی و وضوح می دید همچنان که کنار دیوار ایستاده است جوخه آتش در برابرش آماده شلیک هستند و چند پاسدار دارند باشنگ، زمین خون آلود را می شویند و تخته درهای کهنه آن گوشه افتاده تاجسدها را با آنها یکی یکی طناب پیچ کنند و بگورستان ببرند. خبر اعدام او بگوش زن و فرزندش رسید و شیوه و فریاد آنها بلند شد. اینها را سامان بخوبی احساس می کرد.

نگهبانی زندان را هر بیست و چهار ساعت یک پاسدار به عهده داشت. هدف آن بود که هیچ نگهبانی نتواند بازندانی ها پیش از حد آشنا شود و طرح دوستی بریزد. پاسداری که جناب سرهنگ را برای محاکمه صدا زد یک جوان هفده هجده ساله بود. شبی که سرهنگ را بردند خواب بچشم دکتر سامان نیامد. سایه مرگ آرام آرام به او نزدیک می شد. نوبت به او رسیده بود و این بار باید او را صدا میزدند. در این چند روز که به زندان افتاده بود به هیچ طریق نتوانسته بود با یکی از خویشان و دوستانش تماس بگیرد. تنها آرزوی او آن بود که لااقل بدانند که او دردم گرفتار است و پیکری بی جان را یکی تحویل بگیرد.

غروب بود که در زندان را باز کردند. پاسدار نگهبان عوض شده بود. مردی بود پنجاه و چند ساله. بالباس خاکی، ریش انبوه، پوتین نظامی بپا و تفنگ ژسه بدوش. مرد گفت: سامان کیه؟

سامان زیر لب گفت: «باادونای» و جلو آمد. رنگش مثل گچ دیوار سفید شده بود. چشمانش بی فروغ بود. دل و روده اش داشت از جا کنده می شد. دیگر همه چیز تمام شده بود، بدون یک ذره امید.

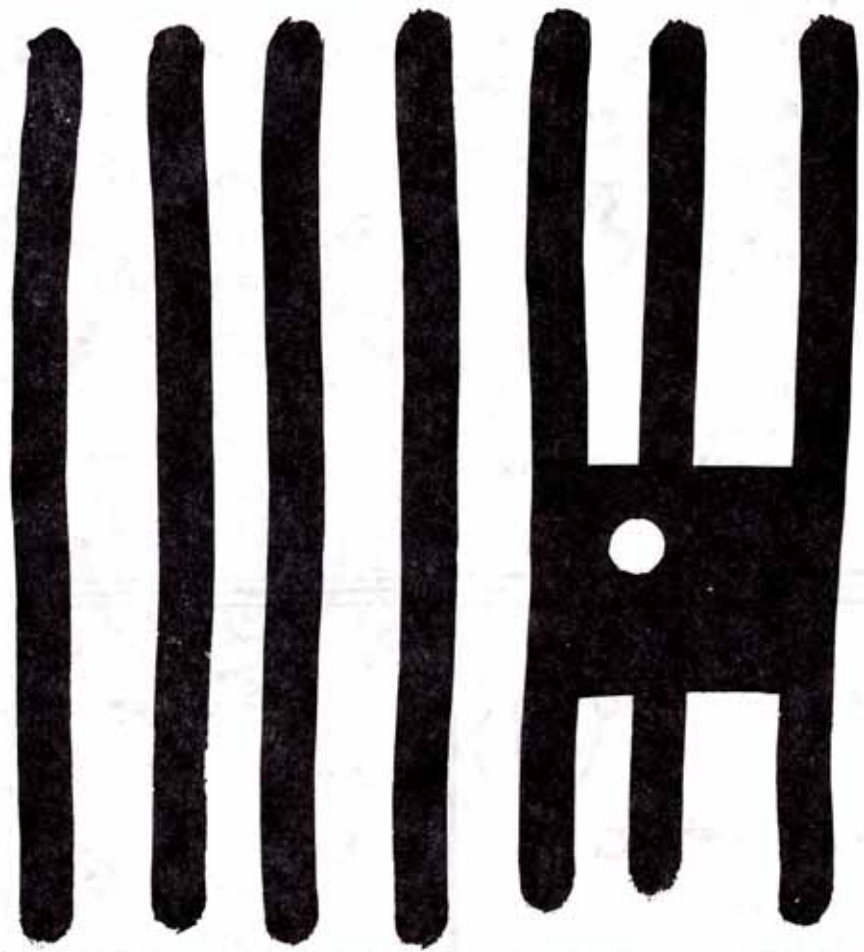
از در زندان بیرون آمد. مرد نگهبان دست بشانه او گذاشت و گفت: «صبر کن بینم» و ایستاد و چشم در چشم او دوخت و پرسید: شما! شما! شما! شما!

— بله. منم. سامان.

— دکتر سامان؟

— آره.

و مرد پاسدار یکباره مثل انار از هم پاشید. تفنگ را از دوشش برداشت و به زمین



ساعت بعد برگشت. مقابل او روی زمین نشست و دستش را روی زانوی او گذاشت و بالحنی که سرشار از دنیائی قدرشناسی بود گفت: گوش کنید آقای دکتر. تا بیست و چهار ساعت دیگر همه کارهای اینجا دست من است. پرونده تان را الان ورق زدم. اگر دست قاضی شرع بیفتد حکم اعدامتان برو برگرد ندارد. از دربار واسرائیل گرفته تا مستخدمی که مرخصی خواسته و شما موافقت نکرده اید همه اش منعکس است. بامن در نجات جانتان کمک کنید. من شمارا به این آقا که به ملاقاتان آمده می سپارم بروید. بروید به امان خدا. اما جانی نروید که دوباره پیداتان کنند. پرونده تان را از بین می برم. آن بامن. خیالتان جمع باشد. اگر نکنید این کار را و فردا به جای من یکی دیگر بیاید دیگر هیچ کاری از دست من ساخته نیست.

سامان سرتکان داد. موقع خدا حافظی باردیگر رحمت او را دریغ گرفت و بوسیدش. سه هفته بعد دکتر سامان نزد همسر و فرزندانش بود.

انداخت و سامان را بغل کرد. بوسیدش. و همینطور که قطره های اشک بروی ریش جوگندمی اش می ریخت فریاد زد: کدام نامسلمان بی خدائی این مرد را اینجا آورده! بی مروت ها این دکتر سامان است! این فرشته است. این مرد مثل چهارده معصوم بی گناه است. بعد باد و دستش محکم دوشانه سامان را چسبید و باهیجان پرسید: مرا می شناسی دکتر؟

— خیر.

— منم. رحمت الله که پسرم را از کوری نجات دادی.

— می توانم ازت خواهش کنم که جسد مرا...

— چه می گویند آقای دکتر. چرا ناسلامتی هذیان می گویند. من اگر سرم برود نمی گذارم یک موی از سر شما کم شود. یک آقائی به اسم فرامرزه ملاقات شما آمده. کاغذ از کمیته دارد.

چند لحظه در سکوت سنگین گذشت. رحمت الله، سامان را روی یک چهار پایه نشانده. برایش چای آورد و رفت. قریب نیم

دکتر ناصر برادران

جراح و متخصص بیماریهای زنان و زایمان و نازایی از امریکا
عضو گروه پزشکی بیمارستان سیدرساینای

CEDARS - SINAI MEDICAL
OFFICE TOWERS.

8631 W. 3rd. St., #825 E.
Los Angeles, CA 90048
(213) 659-9858

(213) 659-9858

آپارتمان برای اجاره

آپارتمان دوطبقه خوابه، بادو حمام
در بهترین منطقه سانتامونیکا،
بر خیابان «سن وی سنتی»
برای اجاره آماده است

علاقه مندان می توانند باتلفن
۲۶۰۸-۲۷۵ (۲۱۳)
تماس بگیرند



دکتر پرویز پیرنظر

جراح و متخصص بیماریهای زنان و زایمان از امریکا

عضو بیمارستان های
Saint John's,
Cedars-Sinai (Sedars-Sinai)
and Santa Monica

10921 Wilshire Blvd., Suite 1110
(Westwood Medical Plaza)
Los Angeles, CA 90024

Tel: (213) 824-0049

جویای کار

شخصی مورد اطمینان باضامن معتبر، آشنا
به زبان انگلیسی با سابقه کار در امور اداری
حسابداری - نویسنده - صندوقداری
و فروشندگی آماده قبول کارهای دفتری
می باشد.

(۸۱۸) ۳۴۳-۴۱۱۶



دکتر آونر منظور

متخصص بیماریهای زنان، زایمان و نازایی
دانشیار بالینی دانشکده پزشکی بو.سی.ال.ای.

مطب دوم در منطقه ولی - انسنو

Encino Medical Building
16260 Ventura Blvd., Suite 430

(818) 789-0497

مطب در سیدرساینای

ساختمان شرقی پزشکان - Suite 440 E

تلفن ۷۰۷۱-۸۵۵ (۲۱۳)

مؤسسه رسمی دارالترجمه فنی شایان

شماره ثبت ۷۲۴

مترجم رسمی وزارت دادگستری ایران
مترجم رسمی دادگاههای لوس آنجلس
کلیه امور ترجمه و مکاتبات تجارتهی شمارا
در اسرع وقت انجام می دهد

16000 Ventura Blvd.
5th Floor
Encino, CA 91436

(213) 784-7236 محل کار:

(213) 784-7321

Res. 852-4911 منزل:

۱-۸۰۰-۶۳۱-۸۸۱۱

عطار نیشابوری

پیش از آن کاندر جهان باغ وزر وانگور بود
از شراب لایزالسی جان ما مخمور بود
دوش مارادرسحر از لطف حق صدسور بود
رفتم اندر کوی وصلش در رهم صدطور بود
بانهادم همچو موسی، گشت عاجز پای من
سرنهادم من بجای خاک ره مقدور بود
گفت عطار از کجائی وز کجا جویم ترا
گفت ذات ماقدیم واز قدم ره دور بود

گل باغ آشنایی

مهدی اخوان ثالث

گوشه ای از شعر بلند «سعادت»
آه...»

صائب تبریزی

دانسته ام غرور غریب دارخویش را
خودهمچو زلف می شکنم کارخویش را
هرگوهری که راحت بی قیمتی شناخت
شد آب سرد، گرمی بازارخویش را
دورزیربار پرتو منت نمی رویم
دانسته ایم قدرش تارخویش را
نادیدنی است صورت بی معنی جهان
روشن بساز آئینه تارخویش را
هردم چوناک بار درختی نمی شویم
چون سرو بسته ایم بدل بارخویش را
هرگز چنان نشد که توانیم فرق کرد
از رشته های زلف دل زارخویش را
چون صبح داده ایم بیک جرعه شفق
خندان به پیرمیکنده دستار خویش را
از بینش بلند به پستی رهانده ایم
صائب ز سبیل حادثه دیوار خویش را

درین صبح اهورائی

سپهر ژرف روشن، خاطری آسوده راماند.
وشهر خیس خواب آلود،
خمیده زیر آوار گناهان، چنبری فرسوده
راماند.
صبح روشن آدینه ای شادست.
و آرامک نسیمی شسته و نمناک
وزد نرم و نواز گرم،
به لذت، گیسوی زرتار این صبح بهشتی را
نسیمی آنچنان کز لطف
به شرم حوری و ناز پری ماند.
وکاج خانه همسایه، با آرامشی پرناز،
بقایای نصیب خویش را از بارش دوشین
به پای پرتو خورشید افشانند.

های مجله به تهران می رسد ولی آنچه می رسد، دست بدست می گردد و تعدادی از نوشته هائیز فتوکپی شده و خانه بخانه برده می شود.»

● آقای مرتضی میرآفتابی مدیر «انجمن کتاب» از انتشارات ایرانزمین طی نامه ای اطلاعات مبسوطی در مورد کتابهای منتشره توسط این سازمان در اختیار ما گذاشته اند. کوشش های انجمن مزبور برای حفظ و بزرگداشت فرهنگ فارسی قابل تقدیر است. چنانچه خوانندگان گرامی مایل به داشتن اطلاعاتی در مورد کتب مزبور باشند می توانند با شماره تلفن ۴۵۸-۵۸۱۱ (۷۱۴) تماس حاصل نمایند.

● گروهی از جوانان یهودی دانشجوی دانشکده امور اجتماعی دانشگاه یو.اس.سی. رساله فوق لیسانس خود را زیر عنوان «خانواده و جامعه یهودیان ایرانی مقیم لوس آنجلس» نوشته و نسخه ای از آن را برای ما فرستاده اند که بسیار جالب توجه است. باسپاس از جوانان مزبور و با آرزوی موفقیت برای همه آنان، اسامی ایشان را ذیلاً اعلام می داریم:

بت کالینز - ملیسا گلی زر - کارا کیتز - ژیل لاویان - الن رابین - دان روت - بلاد - رابین سیگال

● آقای داود همتی طی نوشته مبسوطی در مورد قابلیت تسری احکام تورابه همه زمانها می نویسد: «قبل از برگزیده شدن حضرت موسی، بت پرستان در چنان جهل و نادانی بسر می بردند که جگر گوشه های خود را به آتش انداخته می سوزاندند و قربانی خدایان می کردند. تورات نه تنها محدود به دستورات الهی برای شیوه زندگی انسانهاست، بلکه به حمایت از سایر جانداران نیز امر نموده است و امروزه ملاحظه می شود که در میان ملل پیشرفته گیتی، انجمن های زیادی برای حمایت از حیوانات تشکیل شده است.

● آقای حائی ساسونس طی نامه ای نوشته بلندی تحت عنوان کارنامه حضرت یوسف برای ما ارسال داشته و نوشته اند که متن مزبور مرتباً تکثیر شده و در بین شرکت کنندگان در کنیساها در تهران توزیع می گردد. موفقیت آقای ساسونس را در امر اجتماعی که بعهد گرفته اند آرزو مندیم.

● آقای عنایت احدوت ضمن



ما و شما

دوستان عزیز:

● توجه داشته باشید که در این صفحه تنها به نظرات و نامه هایی اشاره میشود که نام نویسنده و یا گوینده نظر، آدرس و شماره تلفن آن دقیقاً ذکر شده باشد. از چاپ نامه های بدون امضاء و یا پاسخ به تلفن های بی نام خودداری میشود. در صورت تمایل نام شما نزد ما محفوظ خواهد ماند. تلفن تحریریه شوفار ۶۵۵-۷۷۳۰ (۲۱۳) است و آدرس ما پشت مجله چاپ شده است ■

قابل توجه خوانندگان

دوستانی که در نهایت لطف و مرحمت برای شوفار مطلب و مقاله می فرستند لطفاً باین نکات توجه فرمایند:

- از هر دوروی کاغذ برای نوشتن استفاده نکنید.
- یک روی آنرا خالی بگذارید.
- یک خط در میان بنویسید.
- لطفاً خوش خط و خوانا مرقوم فرمائید و در صورت امکان مطلب را تاپ کنید.
- مقالات و مطالبی که به دفتر هیأت تحریریه می رسد متعلق به شوفار خواهد بود و در صورت لزوم تصحیح و تلخیص می شوند. اصل مطالب به صاحبان آنان مسترد نمی گردد. بهمین علت بهتر است فتوکپی نوشته خودتان را برای ما بفرستید. از چاپ مطالبی که با هدف کلی نشریه و موازین و اصول مورد قبول هیأت تحریریه مغایرت داشته باشد معذوریم.

کسانی که مایل نیستند نوشته هایشان مورد جرح و تعدیل و تلخیص یا تصحیح قرار بگیرد این نکته را در نامه خود تذکر بدهند. در صورتیکه انجام این تفاهات امکان پذیر نباشد از چاپ مطلب خودداری خواهد شد.

● از کلیه دوستان و عزیزانی که به مناسبت فرارسیدن سال نو به خدمتگزاران فدراسیون یهودیان ایرانی و همکاران مادر شوفار تبریک گفته اند سپاسگزاری نموده و متقابلاً برای یکایک همکیشان خود آرزوی سالی پر برکت همراه باشادی و نیکروزی می نمایم.

● تعداد زیادی نامه و تلفن از خوانندگان مجله داشتیم که طی آن از کوشش های خدمتگزاران جامعه که در روز کیپور در کنیساها ی مختلف اقدام به جمع آوری کمک نموده اند و صادقانه وقت و نیروی خود را در راه امور اجتماعی وقف می نمایند سپاسگزاری نموده اند. خانم ط. الف (امضاء محفوظ) از اینک که در یکی از کنیساهائی که ایشان حین بازدید این گروه حضور داشتند همکاری لازم انجام نگردید اظهار تأسف نموده و خواسته اند اسامی مسببین غیرمسئول این رفتار به عموم معرفی گردند.

● آقای مراد اسحق زاده از تهران می نویسد:

«هر بار که شوفار دیر بدستم میرسد، گوئی چیزی کم دارم. تعداد کمی از شماره



جشن های ازدواج

پیوندهای ازدواج راتبریک می گوئیم



ایزک حکیم — دوشیزه آنژلا نصیرزاده
 هوشنگ ملایم — دوشیزه مرجان پورانی
 هوشنگ لاریان — دوشیزه ژاکلین تبرکی
 آقای ژان کهن — دوشیزه فریبا اسحق زاده
 رحمت اله خاکشوی — دوشیزه سهیلا نوید
 بخش
 بیژن نوید بخت — دوشیزه مژگان مهرداد

جمشید کزندیان — دوشیزه لیدا آشوری
 بهرام سایانی — دوشیزه افسانه مهدی پور
 بهزاد جواهریان — دوشیزه ادنا گوی قادوش
 همایون نوائین — دوشیزه سیما مرویزی
 کامران ظریف پور — دوشیزه هاله اله وردی
 اسی شموئیلیا — دوشیزه ثریا کزندیان

داوید یوسفزاده
 هومن هارونی

پژمان الیاسزاده
 شارون گلچین
 سامی پورگل

بر میتصوا

دوشیزه رؤیا پری
 دوشیزه شارونا یاشارل

دوشیزه ژاسمین شکریان
 دوشیزه پرستو برناجیان
 دوشیزه منصوری

بت میتصوا

سپاسگزاری از خدمات فعالان فدراسیون یهودیان ایرانی آمادگی خود را برای همکاری با فدراسیون خود اعلام نموده اند. ضمن سپاسگزاری از آقای احدوت از ایشان و سایر هم کیشان عزیزی که علاقه مند به مشارکت در امور اجتماعی می باشند خواهش می کنیم با دفتر فدراسیون تماس حاصل نمایند.

● آقای اسحق اسحق نیا عضو هیأت مدیره خانه کوروش، ضمن سپاسگزاری از مطلبی که در شماره ۴۰ شوفار در مورد مرکز بت کوروش که در اسرائیل باهمت گروهی از همکیشان هموطن ماساخته می شود، می نویسند: «این بنا برای زنده نگهداشتن فرهنگ اصیل یهودیان ایرانی در اسرائیل تأسیس گردیده و هم اکنون در شرف ساخته شدن است. متأسفانه با توجه به امکانات اقتصادی موجود در اسرائیل، گردآوری اعانه در اسرائیل از این بابت با مشکل روبرو است. ایشان از همکیشان ایرانی ما خواسته اند که کمک های مالی خود را از طریق دفتر فدراسیون یهودیان ایرانی در اختیار خانه کوروش قرار دهند.»

● آقای عزرا پور طی نامه ای به همکاری با شوفار اظهار علاقه نموده و اعلام کرده اند که یک نمایشنامه از نو پسند معروف قرن ۱۷ فرانسه — پی یرکورنی — ترجمه نموده اند. از آقای عزرا پور خواهشمندیم نمایشنامه را به دفتر مجله ارسال دارند تا در شورای نویسندگان مطرح گردد.

● آقای دکتر عزیزاله سلیم پور از نیس — فرانسه، طی نامه ای نویسندگان شوفار به ویژه آقای صیون ابراهیمی و کامران خاورانی را مورد تشویق قرار داده اند.

فدراسیون یهودیان ایرانی

رابط اصلی بین یهودیان ایرانی با سایر یهودیان مقیم این دیار است.

باهمت و پشتکار گروهی از خدمتگزاران اجتماع و کمک مادی شما، این رابطه دائم استوارتر شده و ما را در راه کمک به برادران و خواهران درون مرزی و برون مرزی پشتیبانی خواهد نمود.

توجه

افرادی که نیاز به شخصی برای خواندن میسمار او هسکاوا جهت آرامش، آسایش و شادی روح اشخاص از دست رفته خود و فرانت تورا — تهیلیم و تفیلا برای سلامتی افراد خانواده دارند وسیله تلفن ۴۱۱۶ — ۳۴۳ (۸۱۸) اطلاع دهند.



سوگوارها

به خانواده هائی که عزیزان خود را بشرح زیر از دست داده اند تسلیت می گوئیم:

زنده یاد یوسف سوفر (اتحادیه)
 زنده یاد دکتر وفانسیم
 زنده یاد هوشنگ گیلاردی
 بانوی نیکوکار قدرت نعم

زنده یاد ناتان بروخیم
 زنده یاد دکتر عزیز سینائی
 زنده یاد مهندس نوراله ناسی
 زنده یاد ربیع روشن



مرکز کاربایی یهودیان

وابسته به فدراسیون یهودیان امریکایی
درلوس آنجلس بزرگ

• همانطور که در شماره قبل بنظرتان رساندیم بخش مخصوص خدمت به یهودیان ایرانی وابسته به مرکز کاربایی یهودیان امریکایی کماکان درصدد کمک به افرادجویای کارومعرفی آنان به بازار کار است. این ماه نیز تعداد دیگری ازدوستان ایرانی جویای کار درمجله شوفار به صاحبان مشاغل معرفی می شوند تا در صورت لزوم از این گروه متخصصان استفاده کنند.

چندین مشاور در دود مرکز لوس آنجلس وسن فرناندو ولی نام ونشانی ونخصص افرادجویای کار را در دست دارند که از طریق مجلات مختلف بنظر امریکایی های صاحب شغل می رسانند. نشریه شوفار ضمن تجلیل از این خدمت ارزنده هر هفته صفحه ای در اختیار این مرکز غیرانتفاعی می گذارد تا به معرفی افرادجویای کار بپردازد. در ستون مقابل به ترتیب تخصص هر شخص، نام او (از ذکر نام خانوادگی خودداری می شود) سابقه کار و مهارت های اودرج شده است. در داخل پرانتز حروف اول اسم مشاور که شخص جویای کار را برای می دهد ذکر شده است. در مقابل برخی از اسامی مشاوران سه حرف (اس.اف.وی.) نیز چاپ شده است که محل کار آن مشاور را که در منطقه سن فرناندو ولی است مشخص می کند. بدین ترتیب صاحبان مشاغلی که فرمود نیاز خود را در میان گروه معرفی شده می یابند می توانند با دفتر لوس آنجلس تلفن ۶۵۵-۱۹۱۰ و در صورتی که سه حرف (اس.اف.وی.) در مقابل حروف اول نام مشاور نوشته شده باشد با دفتر ولی تلفن ۹۰۷-۵۵۰۶ تماس بگیرند.

امیدواری ما اینست که دوستان عزیز ایرانی با مرکز کاربایی وهمچنین نشریه شوفار در این زمینه همگامی وهمراهی مثبت بکنند تا به آن تعداد از دوستان نیازمند کار خدمت ارزنده ای شود ■

سازمان بانوان ارت ایران

بدنبال تور موفقیت آمیز هات اسپرینگ، سازمان بانوان ارت ایران به مناسبت مراسم حنوکا جشن باشکوهی در روز پنجشنبه ۱۸ دسامبر ۱۹۸۶ از ۱۱ صبح تا ۵ بعد از ظهر با هنرمندی خواننده جدید خانم هستی در منزل خانم استر پاکروان واقع در ۱۸۳۷۹ لیک انسیونو برگزار می نماید. در این گردهمایی آقای دکتر فرشید رهبر در مورد تغذیه و اثرات آن در سلامت نوزاد سخنرانی خواهند نمود. علاقه مندان می توانند با تلفن ۳۴۲-۱۴۶۶ (۸۱۸) خانم گیتی شوشنی یا ۶۴۶-۲۷۵-۲۱۳ خانم هما مقیمی تماس حاصل نمایند.

سازمان بانوان یهود ایران

به منظور تجلیل از خانم دکتر شوشنا حاخام زاده، در اواخر ماه سپتامبر مراسمی در سالن مدرسه بورلی های برگزار گردید. خانم حاخام زاده که از کودکی مبتلا به بیماری ماهیچه ای در حال پیشرفت بوده، پس از فارغ التحصیل شدن از دانشکده پزشکی دانشگاه تهران و گرفتن تخصص در بیماری های پوستی، به اسرائیل مهاجرت نموده و در بیمارستان هداسای اورشلیم به مدت ۱۷ سال خدمت نموده اند. خانم ملیحه کشفی که از بانوان صاحب نام و خدمتگزار جامعه یهودیان ایرانی می باشند، ضمن بیاناتی خانم دکتر شوشنا حاخام زاده رابه حضار معرفی نموده و از استقامت و پشتکار این بانوی یهودی مصمم ونمونه تجلیل نمودند.

مجتمع فرهنگی یهودیان ایرانی

امور ساختمانی بنای مجتمع فرهنگی طبق برنامه پیش بینی شده بخوبی در حال پیشرفت است و کارهای پوشش بنا انجام شده و امور تأسیساتی ونصب کابل های برق و گاز داخل بنا در حال انجام است. بدینوسیله از کلیه افراد خیر و نیکوکاری که مایلند کمک های جنسی در زمینه سنگ مرمر برای کف سرسرا و موکت برای فرش سالن ها و دستگاہهای تلفن و ارتباطات ونصب آنها و صندلی بنمایند تقاضای شود در اسرع وقت با خدمتگزاران مجتمع تماس حاصل فرمایند تا ترتیب استفاده از کمک های آنان داده شود.

ضمناً تالار بنای مجتمع فرهنگی طی جشنی در روز یکشنبه ۱۵ مارس ۱۹۸۷ که مصادف با روز پوریم ۵۷۴۷ می باشد افتتاح خواهد شد و خدمتگزاران مجتمع از کلیه همکیشان ارجمند و خیر انتظار دارند هنگام مراجعه اعضای مجتمع جهت تسلیم کارت های دعوت مربوطه مانند همیشه با خوشروئی از آنها استقبال نموده و موجبات تشویق بیشتر خدمتگزاران را فراهم آورند.

مدرسه وابسته به مجتمع فرهنگی یهودیان ایرانی

پیرو اطلاعاتی های قبلی، مدرسه وابسته به مجتمع فرهنگی از اوایل اکتبر ۱۹۸۶ فعالیت خود را با ۴ کلاس و تحت نظر دبلیو. زی. او. و بابیره گیری از معلمین مجرب و رسمی مورد تأیید مقامات اداره آموزش و پرورش لوس آنجلس آغاز نموده وهم اکنون ۶۲ دانش آموز دختر و پسر از تعلیم و تربیت یهودی ومذهبی استفاده می کنند. محل کلاسها در مدرسه پورتولا واقع در تقاطع یولاندا ولی نت در تارزان می باشد. علاقه مندان می توانند برای کسب اطلاعات بیشتر با خانم سارا ۴۱۳۲-۷۰۵ (۸۱۸) تماس حاصل فرمایند.

ضمناً مسئولان مدرسه وابسته به مجتمع فرهنگی با همکاری اعضای انجمن خانه ومدرسه اولین جشن مدرسه را به مناسبت حنوکا ۵۷۴۷ در تاریخ شنبه ۲۷ دسامبر ۱۹۸۶ از ساعت ۷ بعد از ظهر در آمفی تاتر مدرسه پورتولا واقع در تقاطع یولاندا ولی نت در تارزان برگزار می کنند و ضمن پذیرائی از حضار برنامه های هنری همراه با ارکستر ارائه خواهند داد. ورود برای همه همکیشان آزاد خواهد بود.

انجمن هاوسازمانها

انجمن دوستداران آلیانس ایزرائیلیت اونیورسل - شاخه لوس آنجلس
 بااستغفای آقای ژاک ایزرائیل از ریاست انجمن دوستداران آلیانس ایزرائیلیت شاخه لوس آنجلس، هیأت مدیره جدید انتخاب و اعضای هیأت مدیره جدید طی اولین گردهمایی خود تصمیم گرفتند از کلیه فارغ التحصیلان و دوستداران آلیانس دعوت کنند. ساعت ۱۰/۵ بامداد روز یکشنبه ۷ دسامبر برای صرف صبحانه (برانچ) در محل کنیسی سفارادیها واقع در ۱۰۵۰۰ و یلشر بولوار - طبقه سوم - تالار لوی بدور هم جمع شدند. هدف از این دعوت آشنائی بیشتر اعضا و دوستداران آلیانس - شاخه لوس آنجلس باهم و تماشای فیلمی که از فعالیت های آلیانس تهیه شده می باشد. بدینوسیله از کلیه علاقه مندان و دوستداران فرهنگ و فارغ التحصیلان آلیانس دعوت می شود و انتظار دارد در جلسه صبحانه مذکور حضور فرمایند و شرکت خود را تا اول دسامبر ۱۹۸۶ تلفنی به آقای دکتر باروخ بروخیم ۱۰۶۵-۴۷۰ (۲۱۳) و یا به الیاس اسحقیان ۵۸۸۸-۷۰۴ (۸۱۸) اطلاع دهند.

گردهمایی فارغ التحصیلان آلیانس - کورش - اتفاق

بدینوسیله از فارغ التحصیلان مدارس نامبرده دعوت می شود که در گردهمایی مشترک این سازمانها در ساعت ۸ بعد از ظهر روز شنبه بیستم دسامبر ۱۹۸۶ در سالن وست ساید جونیوس کامیونیتی واقع در شماره ۵۸۷۰ المپیک غربی (حوالی فرفاکس) حضور بهم رسانند. هدف از این گردهمایی که با پذیرائی همراه خواهد بود انجام پاره ای مذاکرات و آشنائی بیشتر فارغ التحصیلان خواهد بود.

لطفاً برای کسب اطلاعات بیشتر در باره این برنامه و برنامه های آینده با آقای دکتر باروخ بروخیم ۱۰۶۵-۴۷۰ (۲۱۳) و یا با الیاس اسحقیان ۵۸۸۸-۷۰۴ (۸۱۸) تماس حاصل فرمائید.

هیلل ایرانیان

در طی ماه جولای گذشته هیلل ایرانیان برنامه هائی با شرکت تعدادی از اعضاء خود از قبیل کوهنوردی، اسب سواری، شنا و مراسم شبات انجام داد. در تاریخ آگست ۱۹۸۶ هیلل اقدام به برگزاری جشنی به منظور پیش برد و شناخت فرهنگ ایران ترتیب داد. در این برنامه آقای بهمن مفید نقالی، شهلا سرشار و فرید فرجاد موسیقی ایرانی، سعید دیهیمی پیانو و گروه رقص خردادیان هنرنمایی نمودند. برنامه های دیگر هیلل سه سخنرانی تحت عنوان های مفهوم یهودی بودن، یهودیت و منطق و رابطه فرضیه های خلقت و تکامل بوده است که با استقبال فراوان جوانان مواجه گردید.

گروه بحث آزاد هر سه شنبه شب در محیطی دوستانه به تبادل نظر و بحث در مورد مسائل مورد توجه جوانان می پردازند.

شورای سالیانه هیلل در روز دوم سپتامبر تشکیل گردید و پس از شنیدن گزارش سالانه و پیشنهادات شورا در مورد خط مشی سازمان انتخابات هیأت اجرائی و هیأت امنای جدید انجام گردید.

شوفار: پنجمین سالگرد فعالیت جوانان یهودی ایرانی عضو هیلل ایرانیان را تبریک گفته و برای آنان آرزوی موفقیت می نماید.



JEWISH VOCATIONAL SERVICE
of LOS ANGELES

L.A. 655-8910
S.F.V. 907-5506

مهندس الکترونیک، ایرج ب: درجه عالی، تحصیلات و تجربیات کاری در امریکا. (JG)

کمک حسابدار، روت را: تجربه در حسابهای پرداختی، دریافتی و کلیه امور فترداری و بیمه. (JG)

منشی، ابتهاج ک: ۴۵ لغت در دقیقه. آشنائی به کارهای اداری - مشغول تحصیل در رشته کامپیوتر.

آشنائی با زبان انگلیسی. (RE)
فروشنده، شهرام ن: بعد از ظهر، شب، و روزهای آخر هفته. مرد جوان و فعال. (RE)

مانیکوربست، بهنازل: باتصدیق مانیکوری از امریکا و سه سال تجربه. آشنائی کامل به زبان انگلیسی. (MS)

کمک دندانپزشک: باتجربه، آماده به کار کردن نیمه وقت یا تمام وقت، قابل اعتماد. (CF)

گرافیک باتجربه در کارهای هنری، طرح کردن بروشور و لوگو. (CF)
بازاریابی، س. پ: فوق لیسانس

درمدریت. جوان باتجربه و معرف کافی. آشنائی کامل به سه زبان فارسی، انگلیسی و عبری. (VS)

مهندس راه و ساختمان، فریدون: باتجربه عالی در طراحی، نقشه ساختمان، سیستم نیروی هیدرولیک. (MG-SFV)

منشی، رویا: تجربه زیاد در ماشین نویسی. (MG-SFV)

حمل و نقل و بسته بندی، داربوش ن: نیمه وقت به جز صبح ها - جوان با آشنائی به زبان انگلیسی. (RE)

از ماهنامه شوفار

ای نامه که میروی به سویش ...



نوشته: ص. ابراهیمی

خوانندگان با سابقه روزگار سو، یا "شوفار" نشریه ما به دفعات از این نشریه که هیچ قابل مقایسه با اکثر نشریات دیگر هموطنانمان در "یگی دنیا" نیست، صحبت کرده ایم و حتی یکبار نوشته بودیم که این از خوشبختی های بزرگ ایران است که در کار حفظ و حرارت فرهنگش، آنها که مهر "اقلیت" خورده اند بیشتر جوش و خروش نشان می دهند تا آنها که این افتخار وابستگی به اکثریتش را پدک می کنند ... ص. ابراهیمی

این مجله در شماره همراه خود کلمات و چهره دست با نقاشی هائی از کامران، زیب صفحات خود کرده است و اکثر آثار این نویسنده، آسان را به گریه وامی دارد و ما طنز گزنده، تن، میان خنده، آسان را به گریه وامی دارد و ما در زمان آمد که آن را با صد آفرین، در شماره همراه خود سنگس نگنیم و خوانندگان خود را از چنین نوشته پرجاذبه ای که انگاش یک سلسله دردهای همگانی ایرانیان دور افتاده از وطن است، بی خبر نگه داریم.

ردبیر

روزگار نونشریه ای است که به همت اسمعیل پوروالی، نویسنده و سخنور نامی هموطن ما در پاریس منتشر می شود. در شماره مهرماه ۱۳۶۵ این نشریه نوشته هائی از تورج فرازمنند، علیرضانوری زاده، امیرآرام و گروه دیگری از نویسندگان معروف ایرانی همراه بایکی از مطالب منتشره در شماره ۴۳ شوفار تحت عنوان «ای نامه که میروی به سویش» نوشته همکار ما آقای ص. ابراهیمی به چاپ رسیده است.

مقدمه زیر را آقای اسمعیل پوروالی بر مطلب بالا نوشته اند که عیناً بنظر خوانندگان محترم نشریه شوفار می رسانیم.

فعالیت های مدرسه نصح اسرائیل

الف — Film Steip Prosector
ب — Over Head Projector
پ — Screen

فروشگاه ها و اشخاصی که مایلند مدرسه را در تأمین دستگاه های فوق یاری دهند لطفاً با دفتر مدرسه به شماره ۱۷۱۰-۸۵۸ (۲۱۳) تماس حاصل فرمایند.

ع- به منظور تحقق اهداف مدرسه در مورد پیشرفت فرهنگ یهودی و زبان عبری، هیأت مدیره از کلیه فرهنگیان و حامیان این هدف دعوت می نماید هیأت مدیره مدرسه را یاری دهند.

شوفار: موفقیت های مدرسه نصح اسرائیل را به کلیه خدمتگزاران این مدرسه، بویژه آقای دکتر فروزان پور، رئیس هیأت مدیره و دکتر یوسف حکیمی مدیر مدرسه تبریک و تهنیت می گوئیم.

مدرسه نصح اسرائیل خلاصه فعالیت های سال گذشته خود را بر شرح زیر به اطلاع می رساند:

- ۱- برگزاری جشن حنوکا و پوریم همزمان با جشن فارغ التحصیلی مدرسه Hebrew Academy با شرکت والدین و شاگردان
- ۲- اعضای انجمن خانه و مدرسه به ریاست آقای دکتر نور محمودی، با شرکت موثر خود در امور مربوط به تحصیل و تربیت دانش آموزان موجبات تشویق آنان را فراهم نموده اند.
- ۳- تعدادی از مربیان مدرسه در تابستان گذشته به دانشگاه هاروارد اعزام گردیدند تا روشهای تعلیم و تربیت را فرا گیرند.
- ۴- در تابستان سال جاری تعداد ۳۴ نفر از جوانان جامعه برای آشنائی با فرهنگ و تاریخ یهود به اسرائیل اعزام شدند.
- ۵- مدرسه جهت بهبود نحوه آموزش خود احتیاج به وسائل زیر دارد:

اطلاعیه

فدراسیون یهودیان ایرانی

سازمانی غیرانتفاعی است و

کمک های نقدی شما به

فدراسیون هزینه قابل قبول

مالیاتی تلقی می گردد.

بدیهی است توجه خواهند فرمود که اطلاعات واصله محرمانه تلقی شده و سازمان بررسی کنند و فدراسیون هیچ گونه تعهدی را بر عهده نخواهند داشت.

نام و نشانی:

شماره تلفن:

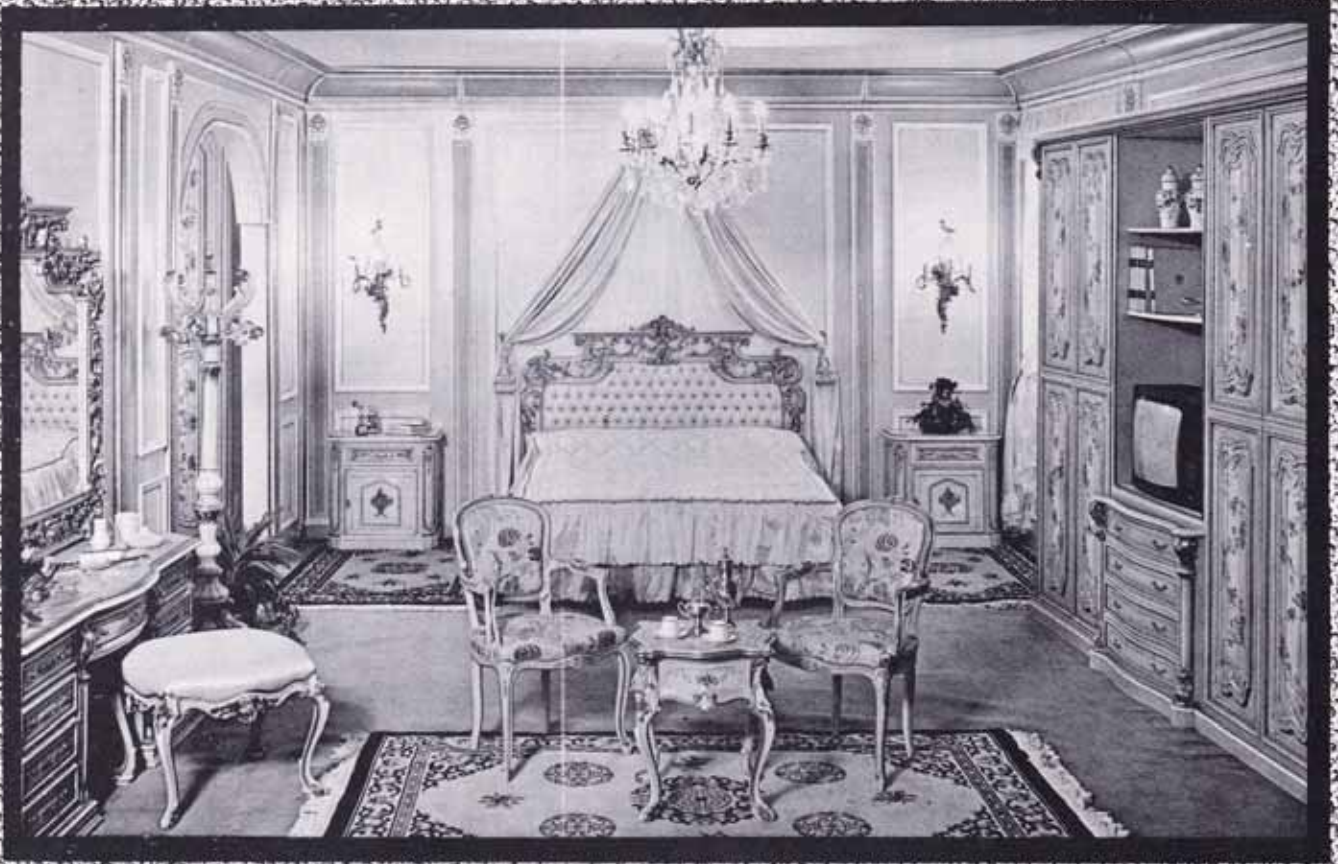
آشنائی به زبان انگلیسی

تحصیلات

عهده انجام چه کاری را دارند؟

یک سازمان امریکائی در نظر دارد به منظور اطلاع و آگاهی از تعداد همکیشان ایرانی که جو یای کار در یکی از رشته های فعالیت های بازرگانی - صنعتی و استخدامی می باشند بررسی هائی را آغاز نماید. بدین مناسبت از همه افراد جو یای کار تقاضا می شود پرسش نامه زیرین را پر نموده و به دفتر فدراسیون ارسال دارند.

FROM ITALY
ایلولیان، نامی بایش از ۲۰ سال اطمینان



شیک ترین مبلمان از ایتالیا

صدها نوع مبلمان، کلید لوازم اتاق خواب، انواع میز و صندلی ناهار خوری، بوفه مدرن و استیل واردکننده مستقیم مبیل های استیل و مدرن از معروفترین و سرشناس ترین کارخانه های ایتالیا سفارشات شما از روی کاتالوگهایی که نظیر آنها را درجای دیگر نخواهید یافت، پذیرفته می شود



FROM ITALY

615 N. Western Ave.
Los Angeles, CA 90004
(213) 466-6911

از نمايشگاه عظيم ما دیدن کنید و
بهترین هارا ارزانتر بخرید

وقت تلف نکنید، آنچه می خواهید در «فرام ایتالی» خواهید یافت



CAR ACCIDENT
SLIP & FALL
WE HANDLE ANY & ALL

LAW OFFICE OF
DENISE BREAKMAN NAGHI

8501 Wilshire Blvd., Suite 315
Beverly Hills, CA 90211

(213) 657-2825

دفتر حقوقی دنیس ناچی

کلیه حقوق قانونی شما را در نظر گرفته و شما را در امر تصادف،
لیز خوردگی و افتادن، تصادف با موتورسیکلت و اتوبوس
و هرگونه صدمات روحی و بدنی کمک و یاری می کند

WE CAN:

- DO ALL INVESTIGATION
- OBTAIN MONEY FOR YOUR PAIN & SUFFERING
- GET YOUR CAR REPAIRED OR REPLACED
- HAVE YOUR MEDICAL BILLS PAID
- RECOVER LOSS OF EARNINGS
- ADVANCE YOUR COSTS

- ما انجام کلیه تحقیقات را بعهده می گیریم
- دریافت حقوق شما در اثر جراحات
- تعمیر و یا تعویض اتومبیل شما
- پرداخت صورتحساب درمان شما
- دریافت حقوق شما در طی مدت مداوا
- تعیین حق الزحمه در اولین جلسه

تلفن ۲۴ ساعته ۲۸۲۵-۶۵۷ (۲۱۳)

BULK RATE
U.S. POSTAGE
PAID
Van Nuys, Ca.
Permit 431

IRANIAN JEWISH FEDERATION
6505 Wilshire Blvd, Suite 1101
Los Angeles, Ca. 90048
ADDRESS CORRECTION
REQUESTED:

SHOFAR